علی نامه

(هو شناسی در قرآن)

(خطبه های نادره امام علی ع)

خطبه غدیر — خطبه العیدین(خطبه امام علی ع در روز عید غدیر)— خطبه نورانیه— خطبه تطنجیه

خطبه طارق بن شهاب– خطبه افتخار— خطبه بیان

The Testament of Ali

استاد علی اکبر خانجانی

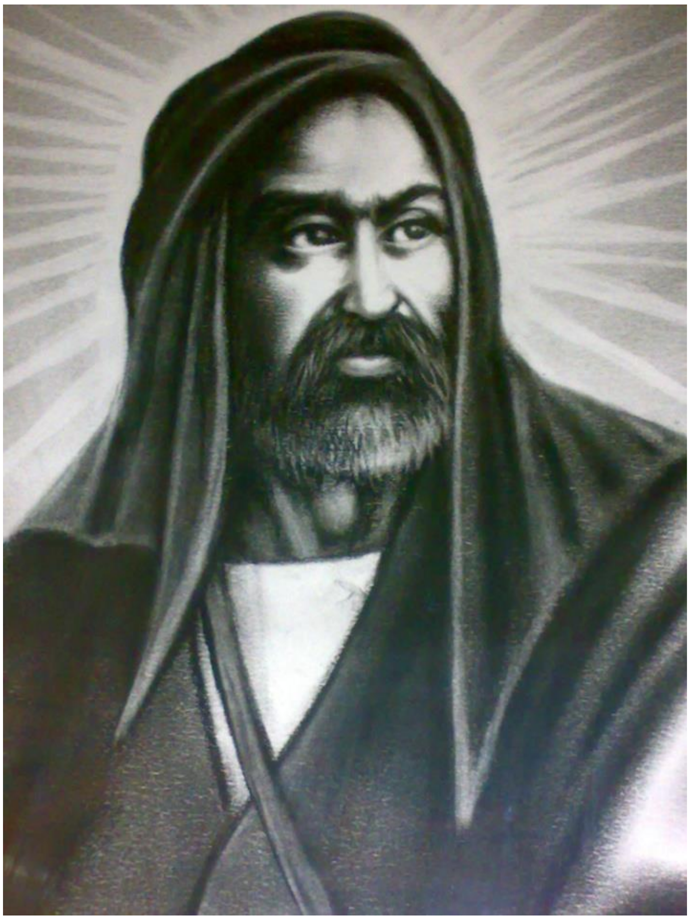
بسم الله الرّحمن الرّحیم

عنوان کتاب : علی نامه(خطبه های نادره امام علی ع)

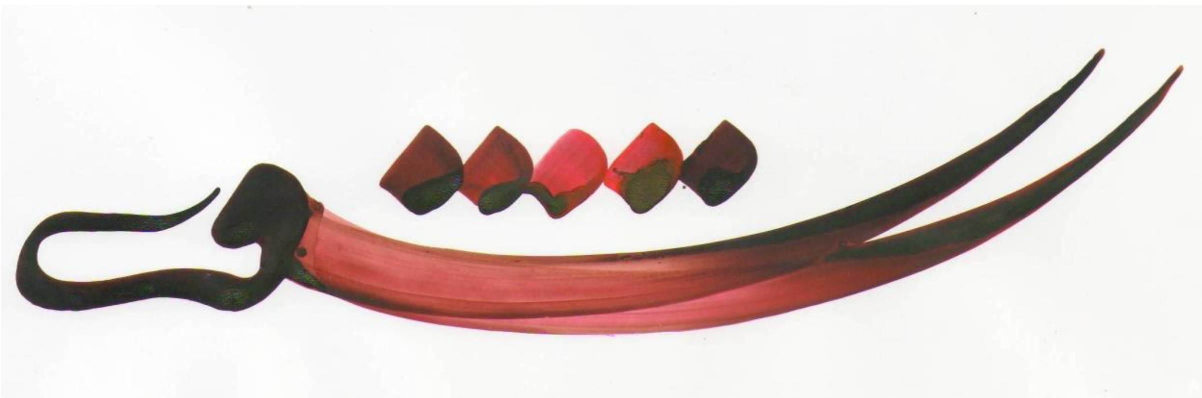
گردآوری: استاد علی اکبر خانجانی

تاریخ تألیف : عید فطر سال ۱۳۹۱ هجری شمسی

تعداد صفحه : ۱۱۹



تمثال حضرت علی[ع] اثر استاد علی اکبر خانجانی



عشق شمشیر است آنهم با دو سر   یک سرش بر خود زند یک سر، دگر

ع.خ

فهرست:

مقدمه

بسم الله العلی العظیم

حدود چهارده قرن است که خطبه های نادره مولا علی ع بطرزی حیرت آور در قلوب عاشقان علی ع سینه به سینه منتقل می شود و بهر کسی که لایقش باشد می رسد و به نورش زنده و هدایت می شود. ولی خود این خطبه ها مفقودند. عمری در جستجوی این خطبه های نادره بودم که از آنها جز نامی نشنیده بودم که بالاخره در شبهای قدر رمضان امسال به آنها دست یافتم و با مطالعه شان با کمال حیرت دیدم که اکثر حقایق و مفادشان را قبلاً می دانسته ام که یک وجه این مسئله مربوط به نور ولایت علی در دل و جانم بوده است که عمری مشغول فراگیری علم کلمه علی(ع) بوده ام به مصداق این کلام رسول عشق که «متقین در بهشت، علم کلمه علی را فرا می گیرند» و اما جنبه دیگر این امر آن بوده که بنده از دوران کودکی این معارف را از مادر بزرگ امّی و بی سوادم که عاشق ولایت اهل بیت ع بود به زبان کودکانه می شنیدم و این معارف از همان دوران دل و روح مرا تسخیر کرده بود. و اینکه آن پیرزن بی سواد و روستائی این معارف حیرت آور را از چه کسی شنیده بود خود از اسرار ولایت علی ع است زیرا این خطبه ها برای نخستین بار در همین سالهای اخیر به فارسی ترجمه شده اند. در اینجا آن سخن حیرت آور یکی از علیین قرن هفتم یعنی شمس تبریزی را به یاد می آوریم که «ما پیام و اسرار خود را به هرکسی در هر کجای زمین و زمان که بخواهیم می رسانیم و اگر همه عالم به ما درآویزند که مگو، می گوئیم» آری براستی که حقایق این خطبه در محور اسرار مگوی حق قرار دارند. زیرا امامت مظهر ظهور همه اسرار الهی است.

خداوند درکتابش می فرماید که «قیامت از راه رسیده ولی برای مدتی معین آنرا پنهان می داریم». و گویا این چهارده قرن همان مدتی بوده که خداوند اراده نموده تا این خطبه ها از دسترس عامه مردم پنهان بماند و اینک شاکریم که مجموعه این خطبه ها را یک جا با ترجمه ساده در اختیار مردم قرار می دهیم و خطبه غدیر از رسول اکرم ص را هم که سرآغاز معرفی ولایت علی است به عنوان مقدمه این خطبه ها ضمیمه کرده ایم. ظهوراین خطبه ها سرآغاز پرده برداری از قیامت است. زیرا قیامت، لقاء الله است و علی ع وجه الله است که در این خطبه ها رخ گشوده است

که لقای الهی در عالم ارض می باشد. به خوانندگان عزیز توصیه می کنیم که برای فهم عمیق و واقع گرایانه حقایق این خطبه ها دفاتر«مذهب اصالت عشق» مخصوصاً جلد نهم آنرا حتماً بدقت مطالعه فرمایند.

نکاتی در باب ترجمه این خطبه ها قابل ذکر است. نخست اینکه ما با توجه به سائر ترجمه های موجود به ترجمه این خطبه ها پرداخته ایم و ترجمه ای فی البداعه ننموده ایم. دیگر اینکه ترجمه بسیاری از الفاظ این خطبه ها براستی کاری سخت و ملازم معرفتی عظیم است و اقرار می کنیم از عهده حق این ترجمه بر نیامده ایم چرا که تعجیل در انتشارشان فرصت کافی را از ما سلب نمود. باشد که در فرصتی دیگر ترجمه کاملتری ممکن شود و یا مترجمین خبره به این کار کبیر اقدام کنند.

بنظر ما مطالعه و تفکر و تحقیق در این خطبه ها امروزه بر مطالعه قرآن کریم مقدم است و فقط از درب معارف این خطبه ها می توان به حقایق قرآن دست یافت چرا که علی ع خود قرآن زنده و شأن نزول آن و مصداق عینی بسیاری از سوره های آن از جمله سوره حمد و بقره و توحید و واقعه و قارعه است و این خطبه ها عین تأویل قرآن هستند. غفلت و ناآگاهی متفکرین شیعه درباره این خطبه ها نمایانگر غفلت کلی عالم شیعه از امام خویش است. باشد که زین پس این خسران عظیم را جبران کنیم تا بتوانیم وظیفه جهانی خود را بعنوان یک مسلمان شیعه در آخرالزمان به انجام رسانیم که فقط بدین طریق می توانیم از یاران امام زمان باشیم که ظهور جهانی علی ع است به قول خودش. باشد که این خطبه ها را در گوش جان نسل جوان بخوانیم تا از شیطان آریل[1] رهائی و از مسخ آخرالزمان نجات یابند. این خطبه ها را بخوانیم و برسانیم که این کمترین کاری است که بعنوان یک شیعه می توانیم که اگر نکنیم به مصداق سخن خود علی ع در خطبه اش از جمله لعنت شدگان درگاه الهی و مستحق آتش او خواهیم بود! و نیز بقول رسول خدا ص «اگر کسی حقیقتی را بداند و به اهلش نرساند مورد لعنت خداست» نهج الفصاحه-

علی اکبر خانجانی – عید فطر ۱۳۹۱ هجری شمسی

---

[1] « کمیل بن زیاد میگوید : علی (ع) قدم میزد و (از شهر کوفه) خارج می شد در حالیکه که من نیز به همراهشان بودم به محلی رسیده و گفتند: اینجا آرامگاه تو خواهد بود ! پس با دست به راست و چپ اشاره کردند و گفتند : به زودی در آنجا خانه ها و قصر هایی بنا می شود؛ در آن زمان اتاقی نیست که در آن شیطانی به نام"اریل" نباشد» زین العابدین، آیت الله الشیخ مُحَمَّد مهدی، بیان الائمه ج۱ ص ۲۰۹، انتشارات دار الغدیر.

اریل در زبان عربی معنای خاصی ندارد و محدثین تا کنون گمان داشتند که صرفاً یک اسم در ردیف اسم های عبری همانند ازازیل، عزرائیل، میکائیل وامثالهم است و لیکن اخیرا دریافته اند که این اصطلاح یک کلمه لاتین است ( ) Aerial که در این زمان مصطلح شده وبه معنای ارتباطات هوایی میباشد ومردم بریتانیا آن را معادل شاخکهای هوایی در دستگاه های گیرنده به کار می برند و اکنون درعراق به رادیو وتلوزیون اریل اطلاق می شود.

آیت الله مُحَمَّد مهدی زین العابدین در مورد اریل می نویسد: کلمه اریل کلمه ای است غیر عربی و در این زمان معنای شناخته شده ای دارد(در عراق) که برای دریافت صوت یا تصویر گذاشته می شود و این از پیشگویی های حضرت علی ع است که خبر از بنای خانه ها و قصر هایی در اطراف قبر کمیل داده است و خبر از اریل داده که امروزه در هر خانه ای وجود دارد.

مهم ترین سند بر حقانیت این روایت همانا پیشگویی است که در آن شده و در واقع این روایت حجت خود را تا ابد همراه خود دارد. مثل بسیاری از سخنان حضرت علی ع.

خطبه غدیر

توضیح

خطبه غدیر و وقایع قبل از آن در کتب مختلف شیعه و سنی با سلسله اسناد مختلفی نقل شده است آنچه از مجموع این روایات بر می آید این است که بعد از نازل شدن آیه « إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذينَ آمَنُوا الَّذينَ يُقيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكوةَ وَ هُمْ راكِعُون(مائده/۵۵)» چون پیامبر خواست که علی (ع) را به عنوان مصداق این آیه مطرح نماید گروهی از منافقان گفتند دلهای ما هرگز تاب پذیرش این امر را نخواهد داشت و باید محمد (ص) این آیه را تبدیل کند .این در حالی بود که منافقان بارها برای قتل پیامبر برنامه ریزی کرده و موفق به این کار نشدند.

آنگاه پیامبر در جریان حجۀ الوداع چند بار مسئله ضرورت همراهی و توأم بودن قرآن و عترت را مطرح نمود(حدیث ثقلین) و بر آن تاکید کرد؛ بازتاب آن در میان گروهی از مردم این بود که گفتند محمد(ص) قصد واگذار کردن حکومت به خاندان خود را دارد از این روی چند نفر از آنان در خانه کعبه عهد نامه ای امضاء کرده و هم پیمان شدند که بعد از مرگ یا کشته شدن پیامبر هرگز نگذارند امامت به علی (ع) برسد .

در چنین شرایطی بود که جبرئیل امر اعلام امامت علی (ع) را از جانب خداوند نازل نمود ؛ پیامبر عرضه داشت قوم من قریب العهد به جاهلیت هستند و این دین را سالها با تشویق و اکراه به آنها عرضه کردم تا من را پذیرفتند حال چگونه می توانم امامت علی را برای اینان آشکار کنم ولی دوباره جبرئیل با این آیه نازل شد که ای رسول آنچه بر تو نازل شده است را ابلاغ کن که اگر ابلاغ نکنی رسالت خود را انجام نداده ای و خداوند تو را از شرّ مردم محافظت خواهد کرد. آنگاه پیامبر در غدیر خم که راه اهالی مصر ، مدینه، عراق و شام از یکدیگر جدا میشد دستور توقف داد و خطبه غدیر را ایراد نمود.

خطبه غدیر[1]

[1] متن مفصل و کامل خطبه غدیر در هفت کتاب از مدارك معتبر شیعه که هم اکنون در دست میباشد و به چاپ هم رسیده، با اسناد متصل نقل شده است. روایات این هفت کتاب به سه طریق منتهی میشود:

ابن طاووس در کتاب «الاقبال» ازصاحب کتاب « النشر و الطی» ازحذیفه نقل کرده است که چون به غدیر خم رسیدیم زمانی که هوا بسیار گرم بود پیامبر (ص) نزد ما رسید و ندا کرد: اعلام نماز جماعت کنید ؛ امر علی نزد خدا با عظمت تر از آن است که تصور شود .

آنگاه مقداد و سلمان و اباذر و عمار را صدا کرد و به آنان فرمود برای ایشان مکانی مرتفع به عنوان منبر درست کنند سپس آن حضرت بر فراز منبر رفت و به سمت چپ و راست خود نگریست و منتظر اجتماع مردم شد و چون جمع شدند فرمود :

ستایش خدای را که در یگانگی اش بلند مرتبه و در تنهایی اش به آفریدگان نزدیک است؛ سلطنتش پرجلال و در ارکان آفرینشش بزرگ است. بی آنکه مکان گیرد و جابه جا شود، بر همه چیز احاطه دارد و بر تمامی آفریدگان به قدرت و برهان خود چیره است. همواره ستوده بوده و خواهد بود و مجد و بزرگی او را پایانی نیست. آغاز و انجام از او و برگشت تمامی امور به سوی اوست. اوست آفریننده آسمان ها و گستراننده زمین ها و حکمران آن ها. دور و منزه از خصایص آفریده هاست و در منزه بودن خود نیز از تقدیس همگان برتر است. هموست پروردگار فرشتگان و روح؛ افزونی بخش آفریده ها و نعمت بخش ایجاد شده هاست. به یک نیم نگاه دیده ها را ببیند و دیده ها هرگز او را نبینند.

کریم و بردبار و شکیباست. رحمتش جهان شمول و عطایش منّت گذار. در انتقام بی شتاب و در کیفر سزاوارانِ عذاب، صبور و شکیباست. بر نهان ها آگاه و بر درون ها داناست. پوشیده ها بر او آشکار و پنهان ها بر او روشن است. او راست فراگیری و چیرگی بر هر هستی. نیروی آفریدگان از او و توانایی بر هر پدیده ویژه اوست. او را همانندی نیست و هموست ایجادگر هر موجود در تاریکستان عدم. جاودانه و زنده و عدل گستر. جز او خداوندی

یکی به روایت امام باقر(ع) است که با اسناد معتبر در سه کتاب «روضة الواعظین» تألیف شیخ إبن فتال نیشابوری ،«الإحتجاج» تألیف شیخ طبرسي، «الیقین» تألیف سید إبن طاووس نقل شده است . طریق دوم به روایت زید بن ارقم است که با اسناد متصل در سه کتاب «العدد القویة» تألیف شیخ علی بن یوسف حلی، « لتحصین» تألیف سید إبن طاووس، و«الصراط المستقیم» تألیف شیخ علی بن یونس بیاضی ، و«نهج الایمان» تألیف شیخ حسین بن جبور به نقل از کتاب »الولایة» تألیف مورخ طبری روایت شده است .طریق سوم به روایت حذیفة بن الیمان است که با اسناد متصل در کتاب «الإقبال» تألیف سید بن طاووس به نقل از کتاب «النشر و الطی» نقل شده است.

مرجع متن اخیر:

طبرسی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج۱، ص ۵۸؛ ابن طاووس، التحصین لأسرار ما زاد من کتاب الیقین ، ص ۵۷۸؛ بحار الانوار، ج۳۷، ص ۲۰۴.

نباشد و اوست ارجمند و حکیم. دیده ها را بر او راهی نیست و اوست دریابنده دیده ها. بر پنهانی ها آگاه و بر کارها داناست. کسی از دیدن به وصف او نرسد و بر چگونگی او از نهان و آشکار دست نیابد مگر، او – عزّوجلّ – خود، راه نماید و بشناساند.

و گواهی می دهم که او «اللّه» است. همو که تنزّهش سراسر روزگاران را فراگیر و نورش ابدیت را شامل است. بی مشاور، فرمانش را اجرا، بی شریک تقدیرش را امضا و بی یاور سامان دهی فرماید. صورت آفرینش او را الگویی نبوده و آفریدگان را بدون یاور و رنج و چاره جویی، هستی بخشیده است. جهان با ایجاد او موجود و با آفرینش او پدیدار شده است. پس اوست «اللّه» که معبودی به جز او نیست. همو که صُنعش استوار است و آفرینشش زیبا ست. دادگری است که ستم روا نمی دارد و کریمی که کارها به او بازمی گردد.

و گواهی می دهم که او «اللّه» است که آفریدگان دربرابربزرگی اش فروتن و درمقابل عزّتش رام و به توانایی اش تسلیم و به هیبت و بزرگی اش فروتنند. پادشاه هستی ها و چرخاننده سپهرها و رام کننده آفتاب و ماه که هریک تا اَجَل معین جریان یابند. او شب را به روز و روز را – که شتابان در پی شب است – به شب بپیچد. اوست شکنندهٔ هر ستمگر سرکش و نابودکنندهٔ هر شیطان رانده شده. نه او را ناسازی باشد و نه برایش انباز و مانندی. یکتا و بی نیاز، نه زاده و نه زاییده شده، او را همتایی نبوده، خداوند یگانه و پروردگار بزرگوار است. بخواهد و به انجام رساند. اراده کند و حکم نماید. بداند و بشمارد. بمیراند و زنده کند. نیازمند و بی نیاز گرداند. بخنداند و بگریاند. نزدیک آورد و دور برد. بازدارد و عطا کند. او راست پادشاهی و ستایش. به دست توانای اوست تمام نیکی. و هموست بر هر چیز توانا. شب را در روز و روز را در شب فرو برد. معبودی جز او نیست؛ گران مایه و آمرزنده؛ اجابت کننده دعا و افزاینده عطا، بر شمارنده نَفَس ها؛ پروردگار پری و انسان. چیزی بر او مشکل ننماید، فریاد فریاد خواهان او را آزرده نکند و اصرارِ اصرارکنندگان او را به ستوه نیاورد. نیکوکاران را نگاهدار، رستگاران را یار، مؤمنان را صاحب اختیار و جهانیان را پروردگار است؛ آن که در همه احوال سزاوار سپاس و ستایش آفریدگان است.

او را ستایش فراوان و سپاس جاودانه می گویم بر شادی و رنج وآسایش و سختی و به او و فرشتگان و کتاب ها و فرستاده هایش ایمان داشته، فرمان او را گردن می گذارم و اطاعت می کنم؛ و به سوی خشنودی او می شتابم و به حکم او تسلیمم؛ چرا که به فرمانبری او شائق و از کیفر او ترسانم. زیرا او خدایی است که کسی از مکرش در امان نبوده و از بی عدالتیش ترسان نباشد (زیرا او را ستمی نیست).

و اکنون به عبودیت خویش و پروردگاری او گواهی می دهم. و وظیفه خود را در آن چه وحی شده انجام می دهم مباد که از سوی او عذابی فرود آید که کسی یارای دورساختن آن از من نباشد. هر چند توانش بسیار و دوستی اش (با من) خالص باشد - معبودی جز او نیست - چرا که اعلام فرموده که اگر آن چه (دربارۀ علی) نازل کرده، به مردم نرسانم، وظیفه رسالتش را انجام نداده ام؛ و خداوند تبارک و تعالی امنیت از [آزار] مردم را برایم تضمین کرده و البته که او بسنده و بخشنده است.

پس آنگاه خداوند چنین وحی ام فرستاد: «به نام خداوند بخشنده مهربان. ای فرستاده ما! آن چه از سوی پروردگارت دربارۀ علی و خلافت او بر تو فرود آمده بر مردم ابلاغ کن، وگرنه رسالت خداوندی را به انجام نرسانده ای؛ و او تو را از آسیب مردمان نگاه می دارد.»

هان مردمان! آنچه بر من فرود آمده، در تبلیغ آن کوتاهی نکرده ام و حال برایتان سبب نزول آیه را بیان می کنم: همانا جبرئیل سه مرتبه بر من فرود آمد از سوی سلام، پروردگارم - که تنها او سلام است - فرمانی آورد که در این مکان به پا خیزم و به هر سفید و سیاهی اعلام کنم که علی بن ابی طالب برادر، وصی و جانشین من در میان امّت و امام پس از من بوده جایگاه او نسبت به من بسان هارون نسبت به موسی است، لیکن پیامبری پس از من نخواهد بود او (علی)، صاحب اختیارتان پس از خدا و رسول است؛ و پروردگارم آیه ای بر من نازل فرموده که: «همانا ولی، صاحب اختیار و سرپرست شما، خدا و پیامبر او و مؤمنانی هستند که نماز به پا می دارند و در حال رکوع زکات می پردازند.» و هر آینه علی بن ابی طالب نماز به پا داشته و در رکوع زکات پرداخته و پیوسته خداخواه است. و من از جبرئیل درخواست نمودم که از خداوند سلام اجازه کند و مرا از این مأموریت معاف فرماید. زیرا کمی پرهیزکاران و فزونی منافقان و دسیسه ملامت گران و مکر مسخره کنندگانِ اسلام را می دانم؛ همانان که خداوند

در کتاب خود در وصفشان فرموده: «به زبان ، آن را می گویند که در دل هایشان نیست و آن را اندک و آسان می شمارند حال آن که نزد خداوند بس بزرگ است.»

و نیز از آن روی که منافقان بارها مرا آزار رسانیده تا بدانجا که مرا سخن شنو و زودباور نامیده اند، به خاطر همراهی افزون علی با من و رویکرد من به او و تمایل و پذیرش او از من، تا بدانجا که خداوند در این موضوع آیه ای فرو فرستاده: « و از آنانند کسانی که پیامبر خدا را می آزارند و می گویند: او سخن شنو و زودباور است. بگو: آری سخن شنو است و این به خیر شماست، به خدا ایمان دارد و مؤمنان را تصدیق می کند » و اگر می خواستم نام گویندگان چنین سخنی را بر زبان آورم و یا به آنان اشارت کنم و یا مردمان را به سویشان هدایت کنم [که آنان را شناسایی کنند] می توانستم. لیکن سوگند به خدا در کارشان کرامت نموده لب فروبستم. با این حال خداوند از من خشنود نخواهد گشت مگر این که آن چه در حق علی فرو فرستاده به گوش شما برسانم. سپس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله چنین خواند: «ای پیامبر ما! آن چه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده – در حقّ علی – ابلاغ کن؛ وگرنه کار رسالتت را انجام نداده ای. و البته خداوند تو را از آسیب مردمان نگاه می دارد.»

هان مردمان! بدانید این آیه درباره اوست. ژرفنای آن را فهم کنید و بدانید که خداوند او را برایتان صاحب اختیار و امام قرار داده ، پیروی او را بر مهاجران و انصار و آنان که به نیکی از ایشان پیروی می کنند و بر صحرانشینان و شهروندان و بر عجم و عرب و آزاد و برده و بر کوچک و بزرگ و سفید و سیاه و بر هر یکتاپرست لازم شمرده است.

[هشدار که] اجرای فرمان و گفتار او لازم و امرش نافذ است. ناسازگارش رانده، پیرو و باورکننده اش در مهر و شفقت است. هر آینه خداوند، او و شنوایان سخن او و پیروان راهش را آمرزیده است.

هان مردمان! آخرین بار است که در این اجتماع به پا ایستاده ام. پس بشنوید و فرمان حق را گردن گذارید؛ چرا که خداوند عزّوجلّ صاحب اختیار و ولی و معبود شماست؛ و پس از خداوند ولی شما، فرستاده و پیامبر اوست که اکنون در برابر شماست و با شما سخن می گوید. و پس از من به فرمان پروردگار، علی ولی و صاحب اختیار و امام

شماست. آن گاه امامت در فرزندان من از نسل علی خواهد بود. این قانون تا برپایی رستاخیز که خدا و رسول او را دیدار کنید دوام دارد.

روا نیست ، مگر آن چه خدا و رسول او و امامان روا دانند؛ و ناروا نیست مگر آن چه آنان ناروا دانند. خداوند عزوجل، هم روا و هم ناروا را برای من بیان فرموده و آن چه پروردگارم از کتاب خویش و حلال و حرامش به من آموخته در اختیار علی نهاده ام.

هان مردمان! او را برتر بدانید. چرا که هیچ دانشی نیست مگر اینکه خداوند آن را در جان من نوشته و من نیز آن را در جان پیشوای پرهیزکاران ، علی ضبط کرده ام. او پیشوای روشنگر است که خداوند او را در سوره یاسین یاد کرده که: «و دانش هر چیز را در امام روشنگر برشمرده ایم...»

هان مردمان! از علی رو برنتابید. و از امامتش نگریزید. و از سرپرستی اش رو برنگردانید. او [شما را] به درستی و راستی خوانده و [خود نیز] بدان عمل نماید. او نادرستی را نابود کند و از آن بازدارد. در راه خدا نکوهش نکوهش گران او را از کار باز ندارد. او نخستین مؤمن به خدا و رسول اوست و کسی در ایمان، به او سبقت نجسته. و همو جان خود را فدای رسول الله نموده و با او همراه بوده است تنها اوست که همراه رسول خدا عبادت خداوند می کرد و جز او کسی چنین نبود. اولین نمازگزار و پرستشگر خدا به همراه من است. از سوی خداوند به او فرمان دادم تا [در شب هجرت] در بستر من بیارامد و او نیز فرمان برده، پذیرفت که جان خود را فدای من کند.

هان مردمان! او را برتر دانید، که خداوند او را برگزیده؛ و پیشوایی او را بپذیرید، که خداوند او را برپا کرده است.

هان مردمان! او از سوی خدا امام است و هرگز خداوند توبه منکر او را نپذیرد و او را نیامرزد. این است روش قطعی خداوند درباره ناسازگار علی و هرآینه او را به عذاب دردناک پایدار کیفر کند. از مخالفت او بهراسید و گرنه در آتشی درخواهید شد که آتش گیره آن مردمانند و سنگ، که برای حق ستیزان آماده شده است.

هان مردمان! به خدا سوگند که پیامبران پیشین به ظهورم مژده داده اند و اکنون من فرجام پیامبران و برهان بر آفریدگان آسمانیان و زمینیانم. آن کس که راستی و درستی مرا باور نکند به کفر جاهلی درآمده و تردید در

سخنان امروزم همسنگ تردید در تمامی محتوای رسالت من است ، و شک و ناباوری در امامت یکی از امامان، بسان شک و ناباوری در تمامی آنان است. و هرآینه جایگاه ناباوران ما آتش دوزخ خواهد بود.

هان مردمان! خداوند عزّوجلّ از روی منّت و احسان خویش این برتری را به من پیشکش کرد و البته که خدایی جز او نیست. آگاه باشید: تمامی ستایش ها در همه روزگاران و در هر حال و مقام، ویژه اوست.

هان مردمان! علی را برتر دانید؛ که او برترین مردمان از مرد و زن پس از من است؛ تا آن هنگام که آفریدگان پایدارند و روزی شان فرود آید. دور و دورباد از درگاه مهر خداوند و خشم و خشم باد بر آن که این گفته را نپذیرد و با من سازگار نباشد!

هان! بدانید جبرئیل از سوی خداوند خبرم داد: «هر آن که با علی بستیزد و بر ولایت او گردن نگذارد، نفرین و خشم من بر او باد!» البته بایست که هر کس بنگرد که برای فردای رستاخیز خود چه پیش فرستاده. [هان!] تقوا پیشه کنید و از ناسازگاری با علی بپرهیزید. مباد که گام هایتان پس از استواری درلغزد. که خداوند بر کردارتان آگاه است.

هان مردمان! همانا او هم جوار و همسایه خداوند است که در نوشته عزیز خود او را یاد کرده و درباره ستیزندگان با او فرموده: «تا آنکه مبادا کسی در روز رستاخیز بگوید: افسوس که درباره همجوار و همسایه ی خدا کوتاهی کردم...».

هان مردمان! در قرآن اندیشه کنید و ژرفنای آیات آن را دریابید و بر محکماتش نظر کنید و از متشابهاتش پیروی ننمایید. پس به خدا سوگند که باطن ها و تفسیر آن را آشکار نمی کند مگر همین که دست و بازوی او را گرفته و بالا آورده ام و اعلام می دارم که: هر آن که من سرپرست اویم، این علی سرپرست اوست. و او علی بن ابی طالب است؛ برادر و وصی من که سرپرستی و ولایت او حکمی است از سوی خدا که بر من فرستاده شده است.

هان مردمان! همانا علی و پاکان از فرزندانم از نسل او، یادگار گران سنگ کوچک ترند و قرآن یادگار گران سنگ بزرگ تر. هر یک از این دو از دیگر ی خبر می دهد و با آن سازگار است. آن دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا در حوض کوثر بر من وارد شوند.

هان! بدانید که آنان امانتداران خداوند در میان آفریدگان و حاکمان او در زمین اویند.

هشدار که من وظیفه خود را ادا کردم. هشدار که من آن چه بر عهده ام بود ابلاغ کردم و به گوشتان رساندم و روشن نمودم. بدانید که این سخن خدا بود و من از سوی او سخن گفتم. هشدار که هرگز به جز این برادرم کسی نباید امیرالمؤمنین خوانده شود. هشدار که پس از من امارت مؤمنان برای کسی جز او روا نباشد.

سپس فرمود: مردمان! کیست سزاوارتر از شما به شما؟ گفتند خداوند و پیامبر او! سپس فرمود آگاه باشید! آن که من سرپرست اویم، پس این علی سرپرست اوست! خداوندا دوست بدار آن را که سرپرستی او را بپذیرد و دشمن بدار هر آن که او را دشمن دارد و یاری کن یار او را؛ و تنها گذار آن را که او را تنها بگذارد.

هان مردمان! این علی است برادر و وصی و نگاهبان دانش من. و هموست جانشین من در میان امّت و بر گروندگان به من و بر تفسیر کتاب خدا که مردمان را به سوی او بخواند و به آن چه موجب خشنودی اوست عمل کند و با دشمنانش ستیز نماید. او پشتیبان فرمانبرداری خداوند و بازدارنده از نافرمانی او باشد. همانا اوست جانشین رسول الله و فرمانروای مؤمنان و پیشوای هدایتگر از سوی خدا و کسی که به فرمان خدا با پیمان شکنان و رویگردانان از راستی و درستی و به دررفتگان از دین پیکار کند. خداوند فرماید: «فرمان من دگرگون نخواهدشد.»

پروردگارا! اکنون به فرمان تو چنین می گویم: خداوندا! دوستداران او را دوست دار. و دشمنان او را دشمن دار. پشتیبانان او را پشتیبانی کن. یارانش را یاری نما. خودداری کنندگان از یاری اش را به خود رها کن. ناباورانش را از مهرت بران و بر آنان خشم خود را فرود آور.

معبودا! تو خود در هنگام برپاداشتن او و بیان ولایتش نازل فرمودی که: «امروز آیین شما را به کمال، و نعمت خود را بر شما به اتمام رساندم، و اسلام را به عنوان دین شما پسندیدم.» «و آن که به جز اسلام دینی را بجوید، از او پذیرفته نبوده، در جهان دیگر در شمار زیانکاران خواهد بود.» خداوندا، تو را گواه می گیرم که پیام تو را به مردمان رساندم.

هان مردمان! خداوند عزّوجلّ دین را با امامت علی تکمیل فرمود. اینک آنان که از او و جانشینانش از فرزندان من و از نسل او – تا برپایی رستاخیز و عرضه بر خدا – پیروی نکنند، در دو جهان کرده هایشان بیهوده بوده در آتش دوزخ ابدی خواهند بود، به گونه ای که نه از عذابشان کاسته و نه برایشان فرصتی خواهد بود.

هان مردمان! این علی یاورترین، سزاوارترین و نزدیک ترین و عزیزترین شما نسبت به من است. خداوند عزّوجلّ و من از او خشنودیم. آیه رضایتی در قرآن نیست مگر این که درباره اوست. و خدا هرگاه ایمان آوردگان را خطابی نموده به او آغاز کرده [و او اولین شخص مورد نظر خدای متعال بوده است] . و آیه ستایشی نازل نگشته مگر درباره او. و خداوند در سوره «هل أتی علی الإنسان» گواهی بر بهشت [رفتن] نداده مگر برای او، و آن را در حق غیر او نازل نکرده و به آن جز او را نستوده است.

هان مردمان! او یاور دین خدا و دفاع کننده از رسول اوست. او پرهیزکار پاکیزه و رهنمای ارشاد شده [به دست خود خدا] است. پیامبرتان برترین پیامبر، وصی او برترین وصی و فرزندان او برترین اوصیایند.

هان مردمان! فرزندان هرپیامبر از نسل اویند و فرزندان من از صلب و نسل امیرالمؤمنین علی است.

هان مردمان! به راستی که شیطانِ اغواگر، آدم را با رشک از بهشت رانده . مبادا شما به علی رشک ورزید که کرده هایتان نابود و گام هایتان لغزان خواهدشد. آدم به خاطر یک اشتباه به زمین هبوط کرد و حال آن که برگزیده خدای عزّوجلّ بود. پس چگونه خواهید بود شما و حال آن که شما شمایید و دشمنان خدا نیز از میان شمایند.

آگاه باشید! که با علی نمی ستیزد مگر بدبخت. و سرپرستی او را نمی پذیرد مگر رستگار پرهیزکار. و به او نمی گرود مگر ایمان دار بی آلایش.

و سوگند به خدا که سوره ی والعصر درباره اوست: «به نام خداوند بخشنده مهربان. قسم به زمان که انسان در زیان است.» مگر علی که ایمان آورده و به درستی و شکیبایی آراسته است.

هان مردمان! خدا را گواه گرفتم و پیام او را به شما رساندیم. و بر فرستاده وظیفه ای جز بیان و ابلاغ روشن، نباشد!

هان مردمان! تقوا پیشه کنید همان گونه که بایسته است. و نمیرید جز با شرفِ اسلام.

هان مردمان! «به خدا و رسول و نور همراهش ایمان آورید پیش از آن که چهره ها را تباه و واژگونه کنیم یا چونان اصحاب روز شنبه [یهودیانی که بر خدا نیرنگ آوردند] رانده شوید» به خدا سوگند که مقصود خداوند از این آیه گروهی از صحابه اند که آنان را با نام و نَسَب می شناسم لیکن به پرده پوشی کارشان مأمورم. اینک هر کس پایه کار خویش را مهر و یا خشم علی در دل قراردهد.

مردمان! نور از سوی خداوند عزّوجل در جان من، سپس در جان علی بن ابی طالب، آن گاه در نسل او تا قائم مهدی – که حق خدا و ما را می ستاند – جای گرفته. چرا که خداوند عزّوجل ما را بر کوتاهی کنندگان، ستیزه گران، ناسازگاران، خائنان و گنهکاران و ستمکاران و غاصبان از تمامی جهانیان دلیل و راهنما و حجت آورده است.

هان مردمان! هشدارتان می دهم: همانا من رسول خدایم. پیش از من نیز رسولانی آمده و سپری گشته اند. آیا اگر من بمیرم یا کشته شوم ، به جاهلیت عقب گرد می کنید؟ آن که به قهقرا برگردد، هرگز خدا را زیانی نخواهد رسانید و خداوند سپاسگزاران شکیباگر را پاداش خواهد داد. بدانید که علی و پس از او فرزندان من از نسل او، دارای کمال شکیبایی و سپاسگزاری اند.

هان مردمان! اسلامتان را بر من منت نگذارید؛ که اعمال شما را بیهوده و تباه خواهد کرد و خداوند بر شما خشم خواهد گرفت و سپس شما را به شعله ای از آتش و مس گداخته گرفتار خواهد نمود. همانا پروردگار شما در کمین گاه است.

مردمان! به زودی پس از من پیشوایانی خواهند بود که شما را به سوی آتش می خوانند و در روز رستاخیز تنها وبدون یاور خواهند ماند. هان مردمان! خداوند و من از آنان بیزاریم. هان مردمان! آنان و یاران و پیروانشان در بدترین جای جهنم، جایگاه متکبّران خواهند بود. بدانید آنان اصحاب صحیفه اند. اکنون هر کس در صحیفه خود نظر کند.

هان مردمان! اینک جانشینی خود را به عنوان امامت و وراثت به امانت به جای می گذارم در نسل خود تا برپایی روز رستاخیز. و حال، مأموریت تبلیغی خود را انجام می دهم تا برهان بر هر شاهد و غایب و بر آنان که زاده شده یا

نشده اند و بر تمامی مردمان باشد. پس بایسته است این سخن را حاضران به غایبان و پدران به فرزندان تا برپایی رستاخیز برسانند.

آگاه باشید! به زودی پس از من امامت را با پادشاهی جابه جا نموده آن را غصب کرده و به تصرف خویش درآورند.

هان! نفرین و خشم خدا بر غاصبان و چپاول گران! و البته در آن هنگام خداوند آتش عذاب – شعله های آتش و مس گداخته – بر سر شما جن و انس خواهد ریخت. آن جاست که دیگر یاری نخواهید شد.

هان مردمان! هر آینه خداوند عزوجل شما را به حالتان رها نخواهد کرد تا ناپاک را ازپاک جدا کند. و خداوند نمی خواهد شما را بر غیب آگاه گرداند.

هان مردمان! هیچ سرزمینی نیست مگر این که خداوند به خاطر تکذیب اهل آن ، آنان را پیش از روز رستاخیز نابود خواهد فرمود و به امام مهدی خواهد سپرد. و هر آینه خداوند وعده خود را انجام خواهد داد.

هان مردمان! پیش از شما، شمار فزونی از گذشتگان گمراه شدند و خداوند آنان را نابود کرد. و همو نابودکننده آیندگان است.

او خود در کتابش آورده: «آیا پیشینیان را تباه نکردیم و به دنبال آنان آیندگان را گرفتار نساختیم؟ با مجرمان این چنین کنیم. وای بر ناباوران!»

هان مردمان! همانا خداوند امر و نهی خود را به من فرموده و من نیز به دستور او دانش آن را نزد علی نهادم. پس فرمان او را بشنوید و گردن نهید و پیرویش نمایید و از آنچه بازتان دارد خودداری کنید تا راه یابید. به سوی هدف او حرکت کنید. راههای گونا گون شما را از راه او بازندارد!

هان مردمان! صراط مستقیم خداوند منم که شما را به پیروی آن امر فرموده. و پس از من علی است و آن گاه فرزندانم از نسل او، پیشوایان راه راستند که به درستی و راستی راهنمایند و به آن حکم و دعوت کنند.

سپس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله قرائت فرمود: «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم الحمدللّه ربّ العالمین الرّحمن الرّحیم» – تا آخر سوره.

هان! به خدا سوگند این سوره درباره من نازل شده و شامل امامان می باشد و به آنان اختصاص دارد. آنان اولیای خدایند که ترس و اندوهی برایشان نیست، آگاه باشید: البته حزب خدا چیره و غالب خواهد بود. هشدار که: ستیزندگان با امامان، گمراه و همکاران شیاطینند. برای گمراهی مردمان، سخنان بیهوده و پوچ را به یکدیگر می رسانند. بدانید که خداوند از دوستان امامان در کتاب خود چنین یاد کرده: «[ای پیامبر ما] نمی یابی مؤمنان به خدا و روز بازپسین را که دشمنان خدا و رسول را دوست بدارند، گرچه آنان پدران، برادران و خویشانشان باشند. آنان [که چنین اند] خداوند ایمان را در دل هایشان ننوشته است.» - تا آخر آیه.

هان! دوستداران امامان مؤمنان اند که قرآن چنان توصیف فرموده: «آنان که ایمان آورده و باور خود را به شرک نیالوده اند، در امان و در راه راست هستند.» هشدار! یاران پیشوایان ،کسانی هستند که به باور رسیده و از تردید و انکار دور خواهند بود. هشدار! اولیای امامان آنانند که با آرامش و سلام به بهشت درخواهند شد و فرشتگان با سلام آنان را پذیرفته ، خواهند گفت: «درود بر شما که پاک شده اید. اینک داخل شوید که در بهشت ، جاودانه خواهید بود.» هان! بهشت پاداش اولیای آنان است و در آن بی حساب روزی داده خواهند شد. هان! دشمنان آنان آن کسانی هستند که در آتش درآیند. و همانا ناله افروزش جهنم را می شنوند در حالی که شعله های آتش زبانه می کشد و زفیر (صدای بازدم) جهنم را نیز درمی یابند.

هان! خداوند درباره ستیزگران با آنان فرموده: «هرگاه امتی داخل جهنم شود همتای خود را نفرین کند.» هشدار! که دشمنان امامان همانانند که خداوند درباره آنان فرموده: «هر گروهی از آنان داخل جهنم شود نگاهبانان می پرسند: مگر برایتان ترساننده ای نیامد؟! می گویند: چرا ترساننده آمد لیکن تکذیب کردیم و گفتیم: خداوند وحی نفرستاده و شما نیستید مگر در گمراهی بزرگ!» تا آن جا که فرماید: «هان! نابود باد دوزخیان!» هان! یاران امامان در نهان، از پروردگار خویش ترسانند و آمرزش و پاداش بزرگ برای آنان خواهد بود. هان مردمان! چه بسیار راه است میان آتش و پاداش بزرگ! هان مردمان! خداوند ستیزه جویان ما را ناستوده و نفرین فرموده و دوستان ما را ستوده و دوست دارد. هان مردمان! بدانید که همانا من انذارگرم و علی مژده دهنده. هان! که من بیم دهنده ام و علی راهنما. هان مردمان! بدانید که من پیامبرم و علی وصی من است.

هان مردمان! بدانید که همانا من فرستاده و علی امام و وصی پس از من است. و امامان پس از او فرزندان اویند. آگاه باشید! من والد آنانم ولی ایشان از نسل علی خواهند بود. آگاه باشید! همانا آخرین امام، قائم مهدی از ماست. هان! او بر تمامی ادیان چیره خواهد بود. هشدار! که اوست انتقام گیرنده از ستمکاران. هشدار! که اوست فاتح دژها و منهدم کننده آنها. هشدار! که اوست چیره بر تمامی قبایل مشرکان و راهنمای آنان. هشدار! که او خونخواه تمام اولیای خداست. آگاه باشید! اوست یاور دین خدا. هشدار! که از دریایی ژرف پیمانه هایی افزون گیرد. هشدار! که او به هر ارزشمندی به اندازه ارزش او، و به هر نادان و بی ارزشی به اندازه نادانی اش نیکی کند. هشدار! که او نیکو و برگزیده خداوند است. هشدار! که او وارث دانش ها و حاکم بر ادراک هاست. هان! بدانید که او از سوی پروردگارش سخن می گوید و آیات و نشانه های او را برپا کند. بدانید همانا اوست بالیده و استوار. بیدار باشید! هموست که [اختیار امور جهانیان و آیین آنان] به او واگذار شده است. آگاه باشید! که تمامی گذشتگان ظهور او را پیشگویی کرده اند. آگاه باشید! که اوست حجّت پایدار و پس از او حجّتی نخواهد بود. درستی و راستی و نور و روشنایی تنها نزد اوست. هان! کسی بر او پیروز نخواهد شد و ستیزنده او یاری نخواهد گشت. آگاه باشید که او ولی خدا در زمین، داور او در میان مردم و امانتدار امور آشکار و نهان است. هان مردمان! من پیام خدا را برایتان آشکار کرده تفهیم نمودم. و این علی است که پس از من شما را آگاه می کند. اینک شما را می خوانم که پس از پایان خطبه با من و سپس با علی دست دهید تا با او بیعت کرده به امامت او اقرار نمایید. آگاه باشید من با خداوند و علی با من پیمان بسته و من اکنون از سوی خدای عزّوجل برای امامت او پیمان می گیرم. [ای پیامبر] آنان که با تو بیعت کنند هر آینه با خدا بیعت کرده اند. دست خدا بالای دستهای آنان است. و هر کس بیعت شکند، بر زیان خود شکسته، و آن کس که بر پیمان خداوند استوار و باوفا باشد، خداوند به او پاداش بزرگی خواهد داد.

هان مردمان! همانا حج و عمره از شعائر و آداب و رسوم خدایی است. پس زائران خانه خدا و عمره کنندگان بر صفا و مروه بسیار طواف کنند.

هان مردمان! در خانه خدا حج گزارید؛ که هیچ خاندانی داخل آن نشد مگر بی نیاز شد و مژده گرفت، و کسی از آن روی برنگردانید مگر بی بهره و نیازمند گردید. هان مردمان! مؤمنی در موقف (عرفات، مشعر، منا) نماند مگر این

که خدا گناهان گذشته او را بیامرزد و بایسته است که پس از پایان اعمال حج [با پرونده ی پاک] کار خود را از سر گیرد. هان مردمان! حاجیان دستگیری شده اند و هزینه های سفرشان جبران می شود و جایگزین آن به آنان خواهد رسید. و البته خداوند پاداش نیکوکاران را تباه نخواهد کرد. هان مردمان! حج خانه خدا را با دین کامل و دانش ژرف بجای آورید و از مشاهدِ حج جز با توبه و بازایستادن [از گناهان] برنگردید. هان مردمان! نماز را به پا دارید و زکات بپردازید همان سان که خداوند عزّوجل امر فرموده. پس اگر زمان بر شما دراز شد و کوتاهی کردید یا از یاد بردید، علی صاحب اختیار و تبیین کننده بر شماست. خداوند عزّوجل او را پس از من امانتدار خویش در میان آفریدگانش نهاده. همانا او از من و من از اویم. و او و فرزندان من از جانشینان او، پرسش های شما را پاسخ دهند و آن چه را نمی دانید به شما می آموزند.

هان! روا و ناروا بیش از آن است که من شمارش کنم و بشناسانم و در این جا یکباره به روا فرمان دهم و از ناروا بازدارم. از این روی مأمورم از شما بیعت بگیرم که دست در دست من نهید ،در مورد پذیرش آن چه از سوی خداوند آورده ام ،درباره علی امیرالمؤمنین و اوصیای پس از او که آنان از من و اویند. و این امامت به وراثت پایدار است و فرجام امامان ، مهدی است و استواری امامت تا روزی است که او با خداوند قدَر و قضا دیدار کند.

هان مردمان! شما را به هرگونه روا و ناروا راهنمایی کردم و از آن هرگز برنمی گردم. بدانید و آگاه باشید! آن ها را یاد کنید و نگه دارید و یکدیگر را به آن توصیه نمایید و در آن دگرگونی راه ندهید. هشدار که دوباره می گویم: بیدار باشید! نماز را به پا دارید. و زکات بپردازید. و امر به معروف کنید و از منکر بازدارید. و بدانید که ریشه امر به معروف این است که به گفته من [درباره ی امامت] برسید و سخن مرا به دیگران برسانید و غاییان را به پذیرش فرمان من توصیه کنید و آنان را از ناسازگاری سخنان من بازدارید؛ همانا سخن من فرمان خدا و من است و هیچ امر به معروف و نهی از منکری جز با امام معصوم تحقق و کمال نمی یابد.

هان مردمان! قرآن بر شما روشن می کند که امامان پس از علی فرزندان اویند و من به شما شناساندم که آنان از او و از منند. چرا که خداوند در کتاب خود می گوید: «امامت را فرمانی پایدار در نسل او قرار داد...» و من نیز گفته ام که: «مادام که به قرآن و امامان تمسک کنید، گمراه نخواهید شد.» هان مردمان! تقوا را، تقوا را رعایت کرده از

سختی رستاخیز بهراسید همان گونه که خداوند عزّوجل فرمود: «البته زمین لرزه روز رستاخیز حادثه ای بزرگ است...» . مرگ، قیامت، و حساب و میزان و محاسبه در برابر پروردگار جهانیان و پاداش و کیفر را یاد کنید. آن که نیکی آورد، پاداش گیرد. و آن که بدی کرد، بهره ای از بهشت نخواهد برد.

هان مردمان! شما بیش از آنید که در یک زمان با یک دست من بیعت نمایید. از این روی خداوند عزّوجل به من دستور داده که از زبان شما اقرار بگیرم و پیمان ولایت علی امیرالمؤمنین را محکم کنم و نیز بر امامان پس از او که از نسل من و اویند؛ همان گونه که اعلام کردم که ذرّیّه من از نسل اوست.

پس همگان بگویید: «البتّه که سخنان تو را شنیده پیروی می کنیم و از آن ها خشنودیم و بر آن گردن گذار و بر آن چه از سوی پروردگارمان در امامت امامان علی امیرالمؤمنین و امامان دیگر – از صلب او – به ما ابلاغ کردی، با تو پیمان می بندیم با دل و جان و زبان و دست هایمان. با این پیمان زنده ایم و با آن خواهیم مرد و با آن اعتقاد برانگیخته می شویم. و هرگز آن را دگرگون نکرده ، شکّ و انکار نخواهیم داشت و از عهد و پیمان خود برنمی گردیم. ما را به فرمان خدا پند دادی درباره علی امیرالمؤمنین و امامان از نسل خود و او، که حسن و حسین و آنان که خداوند پس از آنان برپا کرده است. پس عهد و پیمان از ما گرفته شد از دل و جان و زبان و روح و دستانمان. هر کس توانست با دست وگرنه با زبان پیمان بست. و هرگز پیمانمان را دگرگون نخواهیم کرد و خداوند از ما عهد شکنی نبیند. و نیز فرمان تو را به نزدیک و دور از فرزندان و خویشان خود خواهیم رسانید و خداوند را بر آن گواه خواهیم گرفت. و هر آینه خداوند بر گواهی کافی است و تو نیز بر ما گواه باش.»

هان مردمان! چه می گویید؟ همانا خداوند هر صدایی را می شنود و آن را که از دل ها می گذرد می داند. «هر آن کس هدایت پذیرفت، به خیر خویش پذیرفته. و آن که گمراه شد، به زیان خود رفته.» و هر کس بیعت کند، هر آینه با خداوند پیمان بسته؛ که «دست خدا بالای دستهای آن هاست.»

هان مردمان! اینک با خداوند بیعت کنید و با من پیمان بندید و با علی امیرالمؤمنین و حسن و حسین و امامان پس از آنان از نسل آنان که نشانه پایدارند در دنیا و آخرت.

خداوند مکّاران را تباه می کند و به باوفایان مهر می ورزد. «هر که پیمان شکند» جز این نیست که به زیان خود گام برداشته، و هر که بر عهدی که با خدا بسته پابرجا ماند، به زودی خدا او را پاداش بزرگی خواهد داد.»

هان مردمان! آن چه بر شما برگفتم بگویید و به علی با لقب امیرالمؤمنین سلام کنید و بگویید: «شنیدیم و فرمان می بریم. پروردگارا، آمرزشت خواهیم و بازگشت به سوی تو است.» و نیز بگویید: «تمام سپاس و ستایش خدایی راست که ما را به این راهنمایی فرمود وگرنه راه نمی یافتیم» - تا آخر آیه.

هان مردمان! هر آینه برتری های علی بن ابی طالب نزد خداوند عزّوجل - که در قرآن نازل فرموده - بیش از آن است که من یکباره برشمارم. پس هر کس از مقامات او خبر داد و آن ها را شناخت او را تصدیق و تأیید کنید. هان مردمان! آن کس که از خدا و رسولش و علی و امامانی که نام بردم پیروی کند، به رستگاری بزرگی دست یافته است. هان مردمان! سبقت جویان به بیعت و پیمان و سرپرستی او و سلام دهندگان بر او با لقب امیرالمؤمنین، رستگارانند و در بهشت های پربهره خواهند بود. هان مردمان! آن چه خدا را خشنود کند بگویید. پس اگر شما و تمامی زمینیان کفران ورزند، خدا را زیانی نخواهد رسانید.

پروردگارا، آنان را که به آن چه ادا کردم و فرمان دادم ایمان آوردند، بیامرز. و بر منکران کافر خشم گیر! و الحمدللّه ربّ العالمین.

خطبة يوم العيدين

خطبه یوم العیدین[1]

(خطبه علی (ع) در عید غدیر)

شیخ طوسی به اسناد خود از فیاض بن محمد نقل می کند: در ایامی که امام رضا (ع) در طوس به سر می بردند روزی که مصادف با غدیر بود در محضر ایشان بودم و جمعی از دوستان صمیمی و خواص حضرت نیز در منزل ایشان میهمان بودند. حضرت آنان را برای صرف افطار دعوت فرموده بود و هدایای فراوانی نیز برای خانواده های آنان فرستاده بود.

برخورد و رفتار حضرت، آن روز با روزهای دیگر متفاوت بود و احسان و بخشش امام هشتم (ع) به وفور و بیش از همیشه شامل حال دوستان می شد. امام رضا (ع) پیوسته از فضیلت روز غدیر سخن می گفت و مسائل تاریخی آن روز را یادآوری می کرد؛ از جمله سخنان حضرت این بود که فرمود:

پدرم از امام صادق (ع) و ایشان از امام باقر (ع) و حضرتش از امام سجاد (ع) از امام حسین (ع) روایت کردند که در ایام حکومت امیرالمؤمنین (ع) یک سال، روز جمعه با عید غدیر همزمان گشت، امیرالمؤمنین (ع) با گذشت پنج ساعت از روز، برای ایراد خطبه برفراز منبر رفت و در آغاز سخنرانی خود چنان حمد و ثنایی برای خداوند گفت که تا آن روز کسی مانند آن را نشنیده بود . ایشان فرمود:

«حمد و ثنا مختص خداوندی است که در عین بی نیازی از حمد و ثنای ستایش گرانش، حمد را راهی از راههای اقرار به ذات لاهوتی، بی نیاز ، ربوبی و یگانه خویش قرارداده است. خداوند حمد را یکی از اسباب ازدیاد رحمت خویش و مسیری برای جویندگان فضل و رحمتش وضع کرده است. و حقیقتی را در نهان الفاظ حمد و ثنا مستور داشته و آن عبارت است از اینکه در حمد و ستایشی که انجام می گیرد - با هر لفظی که باشد، هرچند الفاظ بزرگی باشد - صاحب نعمت حقیقی و اصیل خداوند است و بس.

و شهادت می دهم که اله و معبودی جز خداوند یگانه نیست و او هیچ شریکی ندارد، شهادتی که برخاسته از اخلاص درون و صداقت باطنی بوده و زبان آن را منعکس می کند، خدایی که خالق است و آفریننده ای بی سابقه و صورتگری

[1] طوسی، محمد بن الحسن، مصباح المتهجد، ج۲، ص۷۵۲؛ ابن طاووس، الاقبال،ج۲، ص ۲۵۴.

(بی نظیر) ، برای او نامهای نیک است و چیزی مانند او نیست؛ زیرا هر چیزی با خواست و مشیت او پدید آمده است و مخلوقش با او همانند نمی شود.

و شهادت می دهم که محمد بنده خدا و فرستاده اوست ، خداوند او را از زمانهای پیشین خالص نموده و آگاهانه بر دیگر امّتها برگزیده است. حقیقت وجود او منحصر به فرد بوده و همگون و همانند دیگر انسانها نیست.

خداوند او را برگزید تا از جانب او فرمان دهنده به نیکی ها و بازدارنده از زشتی ها باشد و او را در تمام عوالم خلیفه خود ساخت (تا رحمتش از طریق او به خلایق برسد و به وسیله او همه ساکنان عوالم با خدا ارتباط برقرار کنند) زیرا دیدگان، خدا را نمی بینند و گذر اندیشه ها بر او نمی افتد و در قلمرو اسرار، گمان های پنهان همتایی برای او نمی یابد، خدایی غیر از آن فرمانروای سامان بخش نیست.

خداوند، شهادت به نبوت رسول خدا (ص) را در کنار اعتراف به خداوندی خویش قرار داد و چنان او را احترام و تکریم نمود که هیچ مخلوقی به آن درجه از کرامت الهی نرسید.

آری ! رسول خدا به دلیل خصوصیات و صداقتش ، شایسته چنین مقام رفیعی بود و این مقام و منزلت نصیب کسانی می شود که متغیرالحال هستند و پیوسته دگرگون می شوند و رشته محبت و دوستی را پاس نمی دارند و در دام گمان ها گرفتار می شوند.

خداوند فرمان داد تا بر او درود و صلوات بفرستیم و این گونه بر احترام و تکریم او افزوده و آن صلوات ها را راهی برای اجابت دعای دعا کنندگان قرار داد.

و خداوند خود بر او صلوات فرستاد و گرامی اش داشت و شرافتش بخشید و چنان عظمتش داد که آن را کرانه ای نیست و تا ابد چنین خواهد بود. اما پس از پیامبر (ص) خداوند گروه خاصی را (برای جانشینی او) انتخاب نمود و به آنان مقام رفیعی عنایت فرمود و تا رتبه رسولش (ص) بالا برد. آنان را دعوت کنندگان به سوی خود قرار داد ، راهنمایانی که در طی قرن ها و طول زمان ها مردم را به سوی او هدایت کنند. آنان قبل از خلقت هر پدیده ای ، به صورت انواری آفریده شدند. خداوند آنان را به حمد و ستایش خویش گویا ساخت و شکر و تمجید از ذات خود را به ایشان الهام نمود و آنان را حجّت هایی قرار داد بر همه کسانی که به ربوبیت خداوند و عبودیت خویشتن اعتراف دارند.

خداوند به وسیله آنان ، موجوداتی را که توان سخن گفتن نداشتند، گویا ساخت ، تا با زبانهای گوناگون به خداوندیش اعتراف کنند - که او بدون تردید آفریننده و شکافنده آسمانها و زمین است. خداوند آنان را بر آفرینش خویش گواه

گرفت و از ولایت امرش آنچه می خواست بدان ها سپرد و آنان را تفسیر کنندگان مشیت خود و بیانگر اراده اش قرار داد.

(آنان مصداق این آیه هستند) : «هرگز در سخن بر خدا پیشی نمی گیرند و پیوسته به فرمان او عمل می کنند. خداوند اعمال امروز و آینده و گذشته آنها را می داند و آنها جز برای کسی که خداوند راضی (به شفاعت برای او) است شفاعت نمی کنند و از ترس او بیمناکند.»

آنان براساس احکام خداوند حکم می کنند و سنّت های الهی را جاری می سازند، حدود او را بر پا می دارند و واجب او را ادا می کنند.

خداوند بندگان را در مشکلات و دشواریها به صورت ناشنوا رها نکرده است و در تیرگی ها بسان بی زبانان فاقد شعور وا ننهاده است ، بلکه برای آنان عقل هایی قرار داده که با تمام اعضای بدنشان در آمیخته است و در کالبدهایشان گسترده شده و در جان هایشان تثبیت گشته و حواس را تحت امر خویش قرار داده است.

خداوند به وسیله عقل ها، حجّت را بر گوش و چشم و افکار انسان ها تمام کرده و راه خود را به آنان نشان داده است و زبان های گویا و رسا در اختیارشان قرارداده تا آنچه را که می بینند بیان کنند و این همه لطف خداوند در حق انسان ها و اعطای عقلی این چنین که با قدرت و حکمتش به آنها بخشیده و به وسیله آن هرآنچه لازم به گفتن بود گفته، برای این بود که : « آن ها که هلاک (و گمراه) می شوند، از روی اتمام حجّت باشد و آن ها که زنده می شوند (و هدایت می یابند) از روی دلیل روشن باشد و خداوند شنوا و داناست» و بینا و گواه و آگاه است.

ای مؤمنان ! خداوند متعال امروز دو عید بزرگ و مهم را برای شما جمع کرده است (جمعه و غدیر) که پایداری هر کدام از این دو عید به دیگری است. خداوند با این دو عید زیباترین کارهایش را به شما ارائه کرده و راه رشد و تعالی را به شما نشان داده و شما را به پیروی از کسانی که از انوار الهی برخوردارند دعوت نموده و راه متعادل را برای پیمودن شما هموار فرموده و گواراترین و شیرین ترین هدایای خود را به شما ارزانی داشته است. اما روز جمعه را محلّ اجتماع مسلمانان قرار داده و مردم را به سوی آن دعوت کرده است ، تا آلودگی هایی را که در طول هفته پدید آمده و آنچه را داد و ستدها و کسب های نامناسب بوجود آورده است پاک گرداند و تذکری برای مؤمنان باشد که بدانند تقوا پیشگان از چگونه خشیتی برخوردارند. خداوند اعمال خیر اهل طاعت خویش را در روز جمعه چندین برابر روزهای دیگر پاداش می دهد.

این وعده های الهی تحقق نمی یابد، مگر در مورد کسانی که زیر بار فرمانهای او رفته و خواست الهی را پذیرفته و مطیع فرامین خداوند باشند و خود را از آنچه که نهی کرده دور نموده و به آنچه که بدان فراخوانده و تشویق کرده گردن نهند.

بنابراین خداوند اقرار توحید را نمی پذیرد ، مگر با اعتراف به نبوت پیامبرش (ص) و هیچ دین و آئینی را نمی پذیرد ، مگر با پذیرش ولایت کسانی که به ولایتشان امر کرده است و زمینه های اطاعت خداوند فراهم نمی آید مگر با تمسک به عصمت الهی و عصمت اهل ولایت او.

و به همین دلیل خداوند در روز غدیر آیاتی را بر پیامبرش (ص) نازل فرمود و اراده خود را درباره مخلصین درگاهش و برگزیدگانش برای مردم تبیین نمود و رسول خدا (ص) را مأمور کرد تا پیام او را به مردم ابلاغ نماید و در این راه از اهل باطل و نفاق نهراسد و حفظ رسولش را از آسیب آنان تضمین نمود.

خداوند با این آیه از آن رازهای نهفته در دل های اهل تردید و مردمان از دین برگشته ، پرده برداشت، به گونه ای که مؤمن و منافق مطالب را فهمیدند. آن گاه اهل حق – که عزیز بودند – عزیزتر شدند و آنان که در میدان حق ثابت قدم بودند، پایدارتر گشتند.

در مقابل ، نادانی منافقان و تعصّب کور از دین برگشتگان فزونی یافت ، آنان از شدت عصبانیّت دندان ها را بر هم می فشردند و دستها را فشار می دادند، سخن ها گفتند و فریادها برآوردند و لغزشها داشتند. برخی بر عناد و لجاجت خود پایدار ماندند و حاضر به پذیرش حق نشدند. گروهی نیز امر الهی را به زبان پذیرفتند. اما باور حقیقی و قلبی به آن نداشتند و جمعی با زبان و قلب و ایمان صادقانه آن را پذیرفتند و به استقبالش رفتند.

در آن روز خداوند دینش را کامل نمود و چشمان پیامبر (ص) و مؤمنان و پیروان راستین را روشنی بخشید و آنچه که برخی از شما گواه آن بودید و برخی خبر آن را شنیده اید ، آن روز نعمت زیبای خدا بر بندگان صبور و پایدارش کامل گشت و خداوند آنچه را فرعون و هامان و قارون و لشکریانشان فراهم آورده بودند ، تباه ساخت و کاخ هایشان را ویران کرد.

البته گروهی از گمراهان و اراذل و اوباش باقی مانده اند که از هیچ ظلم و ستمی در حق مردم کوتاهی نمی کنند. خداوند آنان را نیز در سرزمینشان عذاب و آثارشان را نابود خواهد ساخت. نشانه هایشان را تباه و بزودی حسرت را بدرقه کاروان زندگیشان می نماید و به کسانی ملحق می کند که دست به جنایت گشودند و گردن کشی کردند و

در دین خدا دست بردند و احکام الهی را دگرگون ساختند. و بدون تردید نصرت الهی ، نازل می شود و طومار دشمنان خدا را درهم می پیچد و خداوند لطیف و آگاه است.

آنچه شنیدید برای شما کفایت می کند، پس – خداوند شما را مورد لطف و رحمت خود قرار دهد! – تأمل و تدبّر کنید در آنچه خداوند شما را به سوی آن دعوت نموده و برای آن تشویق کرده است و تصمیم بر پیمودن راه خدا بگیرید و صراط روشن او را بپیمایید و به مسیرهای دیگر که شما را از راه او متفرق می سازد، وارد نشوید.

سپس امام اینگونه به فرمایش خود ادامه داد که :امروز (غدیر) روز با عظمت و مهمی است که در آن گشایش رخ داده و نردبان ترقی برافراشته شده و حجّت ها آشکار گشته است. امروز ، روز روشنایی و پرده برداری از خالص ترین مقامات است. روز کامل شدن دین ، روز عهد و پیمان بسته شده ، روز شاهد و مشهود ، روز آشکار گشتن عقده های نفاق و کفر ، روز بیان ایمان ، روز طرد شدن شیطان ،روز دلیل و برهان ، روز جدایی حق از باطل (یوم الفصل) که وعده آن به شما داده شده ، روز ملأ اعلی که از آن روی بر می گردانید،روز ارشاد و هدایت ، روز آزمون بندگان ، روز راهنمایی پیشاهنگان قوم ، روز آشکار گشتن آنچه در سینه ها پنهان و پوشیده بود ، روز تصریح به افراد خاص ، روز شیث (وصی و جانشین حضرت آدم ع)روز ادریس (وصی یکی از پیامبران قبل از حضرت نوح ع) روز یوشع (وصی حضرت موسی ع) روز شمعون (وصی حضرت عیسی ع) روز امن و آسودگی، روز ظهور آنچه در نهان پاسداری می شد ، و روز عیان شدن رازهاست.

امیرالمؤمنین پیوسته می فرمود : امروز روز .... سپس فرمود :پس خدا را درنظر داشته و مراقب باشید که تقوای الهی را کسب کرده و فرمان خدا را بشنوید و اطاعتش نمایید. از مکر و نیرنگ برحذر باشید. در اندیشه فریب دادن خدا نباشید. درون خود را تفتیش کنید و با خدا مکر به کار نبرید. با اقرار به وحدانیت او و اطاعت از کسانی که خدا به اطاعت آنان فرمان داده است ، خود را به خداوند نزدیک کنید و به پیوند با کافران متمسّک نشوید. مبادا بدبختی و تباهی شما را بگیرد و به اطاعت از گمراهان و گمراه کنندگان میل و رغبت پیدا کنید و بی راهه روید. خداوند متعال گروهی را در قرآن مذمت می کند که : «می گویند: پروردگارا! ما از سران و بزرگان خود اطاعت کردیم و ما را گمراه ساختند * پروردگارا ! آنان را عذاب دوچندان ده و آنها را لعن بزرگی فرما!» (احزاب– ٦٨ و ٦٧)

و می فرماید : «هنگامی که در آتش دوزخ با هم محاجّه می کنند، ضعیفان به مستکبران می گویند: ما پیرو شما بودیم» (غافر – ٤٧) «(آیا شما حاضرید سهمی از عذاب الهی را بپذیرید و از ما بردارید؟ آنها می گویند: اگر خدا ما را هدایت کرده بود، ما نیز شما را هدایت می کردیم (ولی کار از اینها گذشته است))» (ابراهیم - ٢١)

آیا می دانید استکبار چیست؟ استکبار ترک اطاعت از کسی است که مأمور به فرمانبری از او هستید و برتری جستن بر کسی که به پیروی از او دعوت شده اید. قرآن در این باره سخن فراوان گفته است، اگر کسی در آن آیات تدبّر کند ، از انحراف در امان می ماند و پند می گیرد.

ای مؤمنان ! بدانید که خداوند متعال می فرماید : « خداوند کسانی را دوست دارد که در راه او در صف جهاد پیکار می کنند ، مانند سدّ آهنین همدست و پایدارند»

آیا می دانید «سبیل اللّه » (راه خدا) چیست؟ و چه کسی راه اوست؟و چه کسی صراط خداست؟ و چه کسی طریق خداست؟! من «صراط» خدا هستم که اگر کسی برای اطاعت خدا آن را نپیماید به آتش جهنم افکنده می شود. من «راه » خدا هستم که خداوند بعد از پیامبرش (ص) برای پیروی مردم مرا منصوب کرد. من تقسیم کننده بهشت و دوزخم .من حجت خدا بر تبهکارانم. من نور همه نورهایم .

پس از خواب غفلت بیدار شوید و پیش از فرا رسیدن مرگ ، برای انجام کار بشتابید و برای کسب مغفرت خدا بر همدیگر سبقت گیرید، قبل از آن که دیواری کشیده شود که آن سویش رحمت و این سویش عذاب است. آن گاه فریاد می زنید ، اما کسی گوش فرا نمی دهد. ناله سر می دهید و کسی به ناله های شما اهمیت نمی دهد. استغاثه می کنید و با تضرع و زاری استمداد می کنید و کسی به کمک شما نمی آید.

به سوی طاعات بشتابید ، قبل از آنکه فرصتها را از دست بدهید، گویا مرگ به جانب شما رو نهاده است، مرگی که تمامی لذّتها را تباه می سازد. خداوند رحمتتان کند! با پایان یافتن این اجتماع که به خانه هایتان بر می گردید، برای اهل و عیال خود گشایشی داشته باشید و در زندگی آنها توسعه ای دهید ، به برادرانتان نیکی کنید و خدا را بر این همه لطف و احسانش سپاسگزار و شاکر باشید. دور هم جمع شوید تا خداوند الفت شما را بیشتر کند و به همدیگر احسان کنید تا خداوند صمیمیّت شما را افزون گرداند.

در این عید بزرگ نعمت هایی را که خداوند به شما ارزانی داشته است به یکدیگر هدیه دهید ، همانگونه که خداوند در این عید چندین برابر عیدهای دیگر به شما اجر و پاداش می دهد.

احسان کردن در این عید بزرگ ، به ثروت برکت می بخشد و عمر را زیاد می کند. محبّت و مهرورزی با بندگان خدا در این روز رحمت و عطوفت خداوندی را جلب می کند.

در این روز، هر آنچه در توان دارید از فضل و احسانی که خداوند نصیب شما کرده است برای برادران و اهل و عیال خود هزینه کنید و گشاده دستی نمائید و زمینه پذیرایی از آنها را فراهم کنید. شادمانی خود را آشکار کنید و با لبخند و تبسّم با همدیگر رو به رو شوید. شکر خدا را براین همه لطف و کرامتش برزبان داشته باشید و به دیدار آنان بشتابید که با آرزومندی چشم به دستان شما دوخته اند و بخشش فراوان کنید.

ضعیفان و ناتوانان را دریابید و در حد توان و امکانتتان با آنها در امر خوراک و سایر نیازمندیها به مساوات رفتار کنید.

پاداش یک درهم احسان در این روز، برابر صد هزار درهم در روزهای دیگر است و امید است خداوند بیشتر از این هم پاداش دهد. روزه این روز مستحب است، خداوند به آن دعوت نموده و پاداش عظیمی برای آن قرارداده ، به گونه ای که اگر بنده ای از بندگان خدا، تمام عمر دنیا، روزها را به روزه داری و شبها را به عبادت سپری کند، همسان کسی که با نیت خالصانه در روز غدیر روزه گرفته است نمی شود.

اما هرکسی در این روز بدون این که برادر مؤمنش از او درخواستی کرده باشد، از او کارگشایی کند و مشتاقانه برای او قدم خیر بردارد، همانند کسی است که در این روز، روزه گرفته و شب آن را به عبادت گذرانده باشد.

و کسی که در غروب روز غدیر، به روزه داری افطار دهد، همانند کسی است که ده «فئام» را افطاری داده باشد.

در این هنگام کسی از جا برخواست و سئوال کرد: یا امیرالمؤمنین ! «فئام» چیست؟امیرالمؤمنین فرمود: «فئام» صد هزار پیامبر و شهید است ، حال چگونه است پاداش کسی که جمعی از مردان و زنان اهل ایمان را افطاری داده باشد؟ من ضمانت می دهم که خداوند او را از کفر و فقر امان دهد و اگر در همان شب ، یا همان روز ، یا پس از آن روز تا عید غدیر سال آینده بمیرد – بدون این که گناه کبیره ای مرتکب شده باشد – اجر و پاداش او با خداوند باشد و هرکس که برای برادرانش قرض بگیرد (برای حل مشکل آنها واسطه شود) و به آنها کمک نماید، من ضمانت می دهم که خداوند قرض او را بپردازد – اگر زنده بماند – و اگر جانش را بگیرد ، از طرف او برعهده گیرد و ادا کند. در این روز، هنگامی که با یکدیگر ملاقات می کنید، با هم دست دهید و این نعمت بزرگ را به هم تهنیت و تبریک بگوبید .

مطالب مرا که شنیدید ، حاضران به غایبان برسانند و آنها که در مجلس حضور داشتند پیام مرا به کسانی که به دلیل دوری راه نتوانستند در این اجتماع شرکت کنند، ابلاغ نمایند و تأکید می کنم که افراد متمکن و دارای امکانات از ناتوانان و ضعیفان دلجویی کنند که رسول خدا مرا این چنین فرمان داده است.

امیرالمؤمنین بعد از این سخنان ، خطبه جمعه را آغاز فرمودند و نماز جمعه را اقامه کردند و بعد از نماز با فرزندان و شیعیان خود به منزل امام حسن مجتبی (ع) رفتند. ایشان غذایی را برای پذیرایی از مهمانان آماده کرده بودند. همه مهمانان اعم از ثروتمند و فقیر بر سر سفره حضرت نشستند و پس از صرف غذا هر کدام همراه با هدیه ای به سوی خانه هایشان بازگشتند.

خطبة نورانية

توضیح

خطبه نورانیهٔ یکی از کهن ترین متون شیعی است که توسط حضرت علی(ع) بطور خاص برای سلمان و ابوذر در پاسخ به سؤال از معرفت مقام نورانیت آن حضرت ایراد شده است. از این خطبه گرانقدر –که در حکم منشور ایمان تشیع است– نسخه های متعددی در دست است. تا جایی که تحقیق نموده ایم قدیمی ترین نسخه متعلق به کتاب «المناقب» نوشته «محمد بن علی علوی» از مولفین شیعه در قرن پنجم هجری است. از این کتاب در برخی آثار با نام «کتاب عتیق» یاد شده است.[1] از جمله مجلسی در بحار الانوار از پدر خود (محمد تقی مجلسی) نقل می کند که این روایت را در کتاب عتیق دیده است. متاسفانه عدم ذکر نام این کتاب ومؤلف آن در بحار الانوار –بطور سهوی یا عمدی – باعث شده است که منکران این فضائل با طعنه نسبت به استناد خطبه برخورد کنند؛ حال آنکه متن این خطبه همچنان که گذشت در کتاب «المناقب» از کتب ارزشمند شیعه ذکر شده[2]؛ همین متن در کتاب های دیگری از جمله «انیس السمرا» نیز ذکر شده است که بسیاری از علمای گذشته ازاین اثر استفاده کرده اند. کتاب «المناقب للعلوی» در سال ۱۴۲۸ ق با تحقیق مفصلی از سیّد حسین موسوی بروجردی به چاپ رسیده است.[3]

در جای دیگری از این کتاب روایتی از «مفضّل» نقل شده است که از امام صادق (ع) در مورد معرفت نورانیه علی(ع) سؤال کرد که پاسخی مشابه عبارت نقل شده دراین خطبه را دریافت نمود؛ این مطلب شاهد بر این مدعاست که اصطلاح معرفت نورانیه علی (ع) و احتمالاً سخنانی که علی (ع) در ضمن این خطبه به سلمان و ابوذرفرموده اند برای خواص و اصحاب ائمه شناخته شده بوده و بارها مورد سؤال قرارگرفته است.

متن دیگری از این خطبه که خلاصه تر از نسخه قبلی است در کتاب «مشارق انوار الیقین» نوشته عالم و عارف گرانقدر «حافظ رجب برسی» است. «برسی» از علمای بزرگ و عرفای مهم شیعه است که متاسفانه جایگاه بی

[1] نسخه خطی کتاب «المناقب للعلوی» در کتابخانه مجلس و کتابخانه آیت الله مرعشی نگهداری می شود.
[2] این روایت از کتاب «انیس السمراء» نیز نقل شده که متاسفانه دسترسی به این کتاب نداریم.
[3] المناقب للعلوی ،محقق-مصحح موسوی بروجردی، حسین، نشر دلیل ما، قم، ۱۴۲۸ق.

بدیل او درمعرفی مقامات و جایگاه امام ناشناخته بوده و بلکه توسط بسیاری به عمد مورد تهمت و اتهام قرار گرفته است. علامه امینی در این مورد می نویسد: « شیخ رضی الدین ... برسی معروف به حافظ از عارفان امامیه و فقهای سهیم در علوم است ... که در ولایت ائمه دین نظراتی داشته است که برخی از مردم آنرا نمی پسندیدند و به همین خاطر او را به غلو گویی و بالا بردن بیجای اهل بیت متهم کردند اما واقعیت این است که آنچه مؤلف در امور مختلف برای اهل بیت اثبات کرده پائین تر از درجه غلو است»[1].

خود حافظ رجب برسی در مقدمه مشارق پاسخ محکمی به مقصرین در مقامات ائمه و متهم کنندگان خود داده و در این باره می نویسد:

«من آنها را سرزنش نمی کنم چرا که ائمه فرموده اند «کلام ما دشوار و پیچیده است و جز پیامبر مرسل ویا فرشته مقرب و یا مؤمنی که خداوند قلبش را به ایمان آزموده باشد تحمل درک آن را ندارد» و وقتی یک منافق، اسرار علی را از روی کینه خود رد می کند و یک شیعه هم از روی جهل خود رد می کند در حالیکه نقل شده است که سخن ما دشوار است حال اگر او این اسرار را می فهمد پس دیگردشوار نخواهد بود و اگر نمی فهمد چگونه بر ضد خود شهادت می دهد؟ پس از مؤمنینی نیست که خداوند قلبش را برای ایمان آزموده است. چرا این افراد ساکت نمی مانند تا سالم باشند ؟ و اگر چیزی می دانند پس چیزی بگویند . پس هرکس هنگام امتحان دید که با ورود اسرار ولی خدا قلبش به لرزه در می آید و حاضر به تایید نشد پس او از ایمان به دور و به شیطان نزدیک است چرا که محبت علی بدون شک معیار و محک است ... هرکس ذاتش از این معیار تهی باشد چاره ای جز آتش جهنم ندارد و تنها انگیزه آنها از این انکار جهالت و حسادت و حب دنیاست»[2] .

لازم به ذکر است، از آنجاکه ارائه متنی که بتواند مشتمل بر عبارات هر دو نسخه باشد امکانپذیر نبود –چرا که در نسخه مشارق در عین خلاصه بودن، عبارات افزون بر عبارات کتاب مناقب ذکر شده است– لذا بر آن شدیم که ترجمه هر دو نسخه را بطور جداگانه نقل کنیم.

---

[1] به نقل از : ترجمه مشارق انوار الیقین، ص ۱۶

[2] «وغير ملومين في الإنكار لأنه صعب مستصعب، لا يحتمله إلّا نبي مرسل أو ملكٌ مقرّب، أو مؤمن قد امتحن اللّه قلبه للإيمان ، وإذا ردَّ المنافق أسرار علي عليه السلام لبغضه، وردّها الموافق بجهله بعدما نقل أنّه صعب مستصعب فإن كان يعلمه فما هو الصعب المستصعب، وإن لم يعرفه فكيف شهد على نفسه أنّه ليس بمؤمن ممتحن، فهلّا صمت فسلم، أو قال إن علم، فمن وجد فؤاده عند الامتحان، ورود نسمات أسرار ولي الرحمن، قد اشمأز وقشعر، ومال عن التصديق وأزور، فذاك بعيد عن الإيمان، قريب من الشيطان، لأن حبّ علي عليه السلام هو المحك بلا شك، فمن تخالجته الشكوك فيه فليسأل أُمّه عن أبيه ، من نقص جوهره عن العيار، فليس له مطهر إلّا النار، وإنّما دعاهم إلى الإنكار الجهل والحسد، وحب الدنيا» ترجمه مشارق انوار اليقين» ص ۵۱.

خطبه نورانیه
(نسخه ۱)

هرکس ظاهر او در ولایت من بیشتر از باطنش باشد کفه ترازویش سبک خواهد بود. ای سلمان! ایمان مؤمن کامل نمی شود مگر آنکه مرا به نورانیّت بشناسد و وقتی مرا به آن شناخت او مؤمنی است که خداوند قلبش را به ایمان امتحان کرده است و سینه اش را برای اسلام وسعت داده و در دین خود عارف و صاحب بصیرت شده است. و هر کس از این معرفت کوتاهی کند دچار شک و تردید است. ای سلمان و ای جندب(ابوذر) معرفت من با نورانیت معرفت خداوند است و معرفت خداوند معرفت من است و این همان دین خالص است که خداوند در سخن خود می گوید: « وَما أُمِرُوا إِلاَّ لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكاةَ وَذلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ »؛ [در این آیه] «الا لیعبدوا اللّه مخلصین» همان اخلاص است و«حُنَفاء» همان اعتراف به نبوت محمد(ص) است که همان دین حنیف است و «وَيُقِيمُوا الصَّلاةَ» همان ولایت من است، پس هرکس ولایت مرا بپذیرد نماز را اقامه کرده است و البته این سخت و دشوار است.

ای سلمان و ای جندب! مؤمن امتحان شده کسی است که چیزی از امر ما بر او وارد نشود مگر آنکه خداوند سینه او را برای پذیرش آن وسعت دهد و در آن شک و تردید نکند. اما کسی که بگوید چرا و چگونه؟ در این صورت او کافر شده است. پس تسلیم امر خداوند باشید که ما امر خداوند هستیم.

ای سلمان و ای جندب! خداوند مرا امانت دار خودش در بین مخلوقات و خلیفه خودش در بین زمین و شهر ها و بندگانش قرار داده است و چیزی به من عطا کرده است که توصیف کنندگان نمی توانند آن را توصیف کنند و عارفان نمی توانند به آن معرفت پیدا کنند، پس وقتی شما با این صفت مرا بشناسید مؤمن خواهید بود. ای سلمان! خداوند متعال می گوید: «وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلاةِ» پس صبر محمد است و نماز ولایت من است. لذا گفت:« وَإِنَّها لَكَبِيرَةٌ» (و آن بسیار بزرگ است) و نگفت : «و انهما» (و آن دو) [و در ادامه آیه می فرماید: الا علی الخاشعین (مگر بر خاشعان)] پس اهل ولایت مرا استثناء کرد، همان کسانی که با نور هدایت من دارای بصیرت هستند.

ای سلمان! ما اسرار خداوند هستیم که نمی توان آن را پنهان کرد و نور او هستیم که نمی توان آن را خاموش کرد و نعمت او هستیم که جزا داده نمی شود[1].... اول ما محمد وسط ما محمد و آخر ما محمد است. پس هرکس ما را بشناسد دین استوار خود را کامل کرده است[2].

ای سلمان و ای جندب! من و محمد یک نور بودیم که قبل از همه تسبیح می گفتیم و قبل از مخلوقات اشراق داشتیم و خداوند آن نور را به دو قسمت تقسیم کرد: یک نصف آن پیامبر برگزیده و نصف دیگر وصی مورد رضایت . و خداوند عز و جل به آن نصف فرمود محمد باش و به نصف دیگر فرمود علی باش و به همین خاطر پیامبر (ص) فرمود: من از علی هستم و علی از من است و کسی نمی تواند چیزی را از طرف من بیان کند، مگر خودم یا علی.

ای سلمان و ای جندب! محمد «ناطق» بود و من «صامت» و باید در هر زمان یک نفر صامت باشد و دیگری ناطق. پس محمد صاحب جمع است و من صاحب نشرهستم، محمد انذار کننده است و من هدایت کننده ه، محمد صاحب حوض است و من صاحب لواء ، محمد صاحب کلید ها است و من صاحب بهشت و جهنم ، محمد صاحب وحی است و من صاحب الهام ، محمد صاحب دلالت هاست و من صاحب معجزات ، محمد خاتم پیامبران است و من خاتم اوصیاء ، محمد صاحب دعوت است و من صاحب شمشیر و سطوت ، محمد پیامبر کریم است و من صراط مستقیم ، محمد رئوف است و من «عليٌ عظيم» هستم.

ای سلمان! خداوند سبحان می فرماید: «يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ» و این روح را به کسی نمی دهند مگر آنکه امر و تقدیر را به او تفویض کرده باشند.

من مردگان را زنده می کنم و میدانم در آسمان ها و زمین چیست، من کتاب مبین هستم. ای سلمان! محمد اقامه کننده حجت است و من حجت حق بر مخلوقات و با آن روح بود که او به آسمان به معراج رفت.

من نوح را در کشتی حمل کردم ، من در کنار یونس در شکم نهنگ بودم ، من بودم که موسی را از دریا عبور دادم و ملت های اولین را نابود کردم ، من علم پیامبران و اوصیاء و علم فصل الخطاب را در اختیار دارم و نبوت محمد با من

---

[1] اشاره به این آیات از سوره لیل : «فما لاحد عنده من نعمة تجزى * الا ابتغاء وجه ربه الاعلى * و لسوف يرضى» لیل ۲۱-۱۹.

[2] فقد استكمل الدين القيم.

کامل و تمام شد. من نهرها و دریاها را جاری کردم ، من چشمه های زمین را جوشاندم من دنیا را بر صورتش واژگون کردم[1].

منم عذاب روز سایه ، منم خضر معلم موسی ، من معلم داود و سلیمان ،منم ذوالقرنین که به اذن پروردگارم اللّه عزوجل سقف دنیا را برپا داشتم و زمین را گستراندم ، منم که از مکانِ دور ندا شدم ، من دابهٔ الارض هستم من آن گونه ام که پیامبر (ص) به من فرمود : « تو ای علی صاحب دوقرن و هر دوطرف بهشت هستی و دنیا و آخرت از آن توست»[2].

ای سلمان! مرده ما نمرده است و مقتول ما به قتل نرسیده است و غایب ما چون غیبت کند غایب نشده است. ما نزاده و نه از شکم ها زائیده شده ایم [3] و احدی از مردم با ما مقایسه نمی شود.

من بودم که با زبان عیسی در گهواره سخن گفتم ، من نوح و ابراهیم هستم من صاحب ناقه هستم. من صاحب «راجفه ام » (لرزش اول قیامت) من صاحب زلزله ام . من لوح محفوظم و همه علوم موجود در آن به من ختم می شود ، منم آنکه در چهره ها هرگونه که بخواهم منقلب می شوم و هرکس آنها را ببیند مرا دیده است و هرکس مرا ببیند آنها را دیده است، ما در حقیقت نور خداوند هستیم که زائل نمی شود و تغییر نمی کند.

ای سلمان! همه افرادی که مبعوث شدند با ما به این شرافت رسیدند پس ما را خدایان نخوانید و هرچه خواستید در فضائل ما بگویید؛ که درباره ما هلاک شد آن کس که هلاک شد و به خاطر ما نجات یافت آن کس که نجات یافت.

ای سلمان! هرکس به آنچه گفتم و شرح دادم ایمان بیاورد مؤمنی است که خداوند قلبش را به ایمان امتحان کرده است و از او راضی شده است و هرکس شک کند و تردید داشته باشد ناصبی است و اگر ادعای ولایت مرا داشته باشد دروغ گو است.

ای سلمان! من و هدایت کنندگان از اهل بیتم اسرار محرمانه خداوند و اولیاء مقرب او هستیم. همه ما یکی هستیم و اسرار ما یکی است. پس در بین ما جدایی نیندازید که هلاک می شوید چرا که ما در هرزمان به آن شکل که خدای رحمن اراده کند ظاهر می شویم؛ پس وای و وای بر کسی که انکار کند آنچه را گفتم و انکار نمی کند مگر اهل

---

[1] انا کاب الدنیا لوجهها.

[2] اشاره به این روایت منقول از پیامبر دارد: یا علی إِنْ لَكَ بَيْتاً فِي الْجَنَّةِ وَ إِنَّكَ لَذُو قَرْنَيْهَا.

[3] ولا نلد و لا نولد فی البطون

نادانی و کسی که قلب و گوشش قفل شده است و بر چشمش پرده ای انداخته شده است. ای سلمان! من پدر هر مرد و زن مؤمنی هستم، ای سلمان! منم «طامّه کبری» (حادثه بزرگ) منم «آزفه»(وقت نزدیک) منم«حاقّهٔ» منم«قارعه» منم«غاشیهٔ» منم«صاخّهٔ» منم رنج نازل شده.

ما آیات و دلالات و حجاب ها و وجه خداوند هستیم، من اسمم بر عرش نوشته شد و استقرار یافت و بر آسمان ها نوشته شد و آنها برپاشدند و بر زمین نوشته شد و زمین مسطح شد و بر باد نوشته شد و باد جریان یافت و بر برق نوشته شد و با آن تابش پیدا کرد و بر دره ها نوشته شد و سیل جاری شد و بر نور نوشته شد پس ساطع گردید و بر ابرها نوشته شد و باران بارید و بر رعد نوشته شد و خشوع پیدا کرد و بر شب نوشته شد و تاریک و سیاه شد و بر روز نوشته شد و روشن و سفید شد.

خطبه نورانیه

نسخه (۲)[1]

محمدبن صدقه روایت کرد که روزی ابوذر غفاری از سلمان فارسی پرسید: ای اباعبدالله ، (کنیه سلمان) معنای معرفت امام امیرالمؤمنین(ع) و شناختن او به مقام نورانیت چیست؟ سلمان فارسی در جواب گفت: ای جُندب(ابوذر)، خوبست با هم برویم تا از خود آن حضرت در خصوص معنای آن سؤال کنیم. ابوذر گوید: رفتیم؛ ولی در ابتدا امام را ندیدیم و انتظار کشیدیم تا ایشان تشریف آوردند. حضرت پرسیدند چه چیز شما را به اینجا آورد؟ عرض کردیم: آمده‌ایم تا از معرفت شما به نورانیت سؤال نماییم. فرمود: مرحبا به شما دو نفر، دودوست متعهد به دین خود که کوتاهی نمی‌کنند و سپس امیرالمؤمنین علی (ع) قسم خورد که این موضوع (معرفت امام به نورانیت) بر هر مرد و زن مؤمن واجب است. سپس فرمود: ای سلمان و ای جندب! هر دو گفتند: بلی ای امیر مؤمنان. فرمود: اَحَدی ایمان را کامل نمی‌کند مگر اینکه مرا به کُنه معرفتم به نورانیت بشناسد. پس هنگامی که مرا اینگونه شناخت ، محقّقاً خداوند قلب او را به ایمان آزمایش کرده و سینه‌اش را برای اسلام گشایش داده و عارف و بینا گردیده است. و هرکس از شناخت آن کوتاهی نماید، شک کننده و تردیدگر است.

[1] علوی، محمّد بن علی بن الحسین، المناقب(للعلوي) / الكتاب العتيق، محقق / مصحح: موسوی بروجردی، حسین، ص ۶۷.

ای سلمان و ای جندب! عرضه داشتند: بلی ای امیرمؤمنان. فرمود: معرفت من به مقام نورانیت ، شناخت خداوند عزّوجلّ است و معرفت خداوند عزّوجلّ، شناخت من به مقام نورانیت است. و آن همان دین خالصی است که خداوند دربارهٔ آن فرمود: «در حالی که دستوری را دریافت نکرده بودند جز این که با کمال خلوص به آئین توحید، خدا را پرستش کنند و نماز را برپا دارند زکات بدهند، این است آئین راستین.» خداوند فرمود: امر نشدند مگر به پیامبری حضرت محمّد صلی‌اللّه‌علیه‌وآله و آن دین و آئین یکتاپرستی آسان محمّدی است و [اما] این کلام خدا که فرمود: « ونماز را بر پا دارند»، هر که ولایت مرا بر پا دارد ، نماز را بر پا داشته و بر پا داشتن ولایت من ، سخت و دشوار است ،که جز فرشته مقرب درگاه الهی یا پیامبر مرسل و یا مؤمنی که خداوند قلب او را به ایمان آزموده باشد، کسی قدرت حمل آن را ندارد و اگر فرشته، مقرب نباشد و پیامبر، مرسل نباشد و مؤمن، آزموده شده نباشد قدرت حمل آن را نخواهند داشت.

عرض کردم ای امیرالمؤمنین! چه کسی مؤمن است و حدود و مرز ایمان چیست؟ بیان فرمایید تا آن را بشناسم. فرمود: ای اباعبداللّه ! عرض کردم: بلی ای برادر رسول خدا. فرمود: مؤمن امتحان شده کسی است که چیزی از امر ما بر او وارد نمی‌شود مگر اینکه خداوند سینه او را برای پذیرش آن، گشاده ساخته و هرگز دچار شک و تردید نمی‌گردد. ای اباذر! بدان من بنده خداوندعزّوجلّ و خلیفه او بر بندگانش هستم. ما را «رب» نپندارید و هر چه در فضائل ما می‌خواهید، بگوئید چرا که به کُنه و نهایت آنچه در ما وجود دارد نخواهید رسید وخداوند عزّوجلّ بسی بزرگتر و عظیم‌تر از آنچه که اَحَدی از شما بتواند آن را وصف نماید یا بر قلبتان خطور کند به ما عطا فرموده است. پس چون ما را این گونه شناختید، آنگاه مؤمن خواهید بود. سلمان گفت: عرض کردم ای برادر رسول خدا! برپاداشتن نماز برپاداشتن ولایت شماست؟ ای علی که درود خدا بر توباد! فرمود: آری ای سلمان! گواه این حقیقت، فرموده خداوند متعال در قرآن است که: «از صبر و نماز کمک بخواهید که این کار جز برای خاشعان، گران است» مراد از «صبر» رسول خدا است و منظور از «نماز» برپا داشتن ولایت من است. بدین خاطر خداوند متعال فرمود: «و آن سخت و گران است» و نفرمود: «آن دو» زیرا حمل ولایت جز برخاشعان ، دشوار و سنگین است. و خاشعان ، همان شیعیان روشن‌بین و اهل بصیرتند. و آن بدین سبب است که سخنوران منحرف ، از قبیل

مرجئه و قدریّه و خوارج و دیگر ناصبیان، همگی به نبوت حضرت محمّد(ص) اقرار دارند و در میانشان اختلافی نیست،ولی جز گروهی اندک، همگی در مورد ولایت من اختلاف داشته و آن را انکار نموده و در مقابل آن لجاجت می‌ورزند، و آنان کسانی هستند که خداوند در کتاب عزیزش ایشان را توصیف نموده و می‌فرماید: «همانا آن جز بر خاشعان گران است» و خداوند متعال در جای دیگری از قرآن، نبوت حضرت محمّد(ص) و ولایت مرا این گونه بیان می‌فرماید:

«و چه چاه وانهاده شده ای و چه قصر مرتفعی»[1] مراد از قصر، حضرت محمّد است و چاهِ آبِ متروک، ولایت من است؛ آن راوانهاده و انکار نمودند. هر که به ولایت من اقرار ننماید، اقرار او به نبوت محمّد(ص) نفعی برایش نخواهد بخشید؛ چرا که آن دو مقرون یکدیگرند.

اوّلین ما محمّد، میانی ما محمّد و آخرین ما محمّد است. پس کسی که معرفتش به من، کامل باشد، او بر دین درست و استوار الهی قرار دارد؛ که می‌فرماید: «این است آئین راستین» و به زودی به یاری و توفیق الهی، این حقیقت را برای شما روشن خواهم ساخت.

ای سلمان و ای جندب! عرضه داشتند: بلی ای امیر مؤمنان که درود خدا برتو باد. فرمود: «من و محمّد نور واحدی از نورخداوند عزّوجلّ بودیم تا آن که خدای متعال به آن نور امر نمود که دو قسمت شود [سپس] به نیمی فرمود: محمّد باش و به نیم دیگر فرمود: علی باش. بدین لحاظ رسول خدا فرمود: علی از من و من از علی هستم و جز علی کسی دیگر نمی‌تواند از جانب من [فرمان الهی را] ادا نماید. و زمانی که ابابکر را با سوره برائت به مکّه اعزام فرمود، جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمّد! فرمود: بلی، عرضه داشت: خداوند به تو امر فرموده که آن مأموریت را خودت یا مردی از خودت انجام دهد. پیامبر مرا به آن سو گسیل داشت تا ابوبکر را بازگردانم و او را بازگرداندم. او درون خود نگرانی احساس نمود و گفت: ای رسول خدا، آیا در مورد من آیه‌ای نازل شده است؟ فرمود: نه ولکن این مأموریت را کسی جز من و یا علی انجام نخواهد داد. ای سلمان و ای جندب! عرض کردند: بلی ای برادر رسول

---

[1] «فكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْناها وَ هِيَ ظالِمَةٌ فَهِيَ خاوِيَةٌ عَلى عُرُوشِها وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَ قَصْرٍ مَشيدٍ » حج، ۴۵.

خدا. فرمود: کسی که برای حمل نوشته‌ای از جانب رسول خدا صلاحیت ندارد، چگونه برای پیشوایی مردم صلاحیت خواهد داشت؟

ای سلمان و ای جندب! من و رسول خدا نور واحدی بودیم سپس او محمّد مصطفی شد و من وصیّ او مرتضی شدم. محمّد ناطق شد و من صامت به این ترتیب در هر عصری یکی باید ناطق باشد و دیگری صامت.

ای سلمان! محمّد بیم دهنده شد و من رهبر و هدایت کننده و این همان فرموده خداوند عزّوجلّ است «تو بیم دهنده‌ای و هر قومی را هدایتگری است». سپس آیات بعد از آن را تلاوت فرمود: «خداوند آنچه را که هر ماده‌ای بدان باردار می‌شود و آنچه را رحم‌ها کم یا افزون می‌کنند می‌داند و هر چیز نزد او مقدار معینی دارد. او دانای نهان و آشکار و بزرگ و برتر است چه پنهان سخن گوئید چه آشکار، و نیز مخفی شدگان در شب یا پیدایان در روز برای او یکسان است. فرشتگان مدام او را از پیش‌رو و پشت سر به امر خدا حفظ می‌کنند.»

[سلمان] گفت: آن حضرت دست خود را بر دست دیگرش زد و فرمود: محمّد صاحب جمع شد و من صاحب نشر. محمّد صاحب بهشت شد و من صاحب دوزخ که به آن می‌گویم این را بگیر و آن را رها کن. محمّد صاحب رجعت شد و من صاحب عودت. منم صاحب لوح محفوظ و خداوند تمام علم آن را به من الهام فرمود. آری ای سلمان و ای جندب! محمّد «یس و القرآن الحکیم» و «ن و القلم» و «طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی» و صاحب دلالات و راهنمایی‌ها شد و من صاحب معجزات و نشانه‌ها؛ و محمّد خاتم پیامبران شد و من خاتم اوصیاء.

منم «راه مستقیم» و منم آن «خبر بزرگی که در آن اختلاف کردند» و کسی جز در ولایت من اختلاف نکرد. محمّد صاحب دعوت شد و من صاحب شمشیر. محمّد پیامبر مرسل شد و من صاحب امر پیامبر. خداوند عزّوجلّ می‌فرماید: «خداوند روح را به امر خود بر هر یک از بندگان خویش که بخواهد می‌فرستد» و او روح خداوند است. خداوند آن را جز به فرشته مقرّب یا پیامبر مرسل یا وصی برگزیده عطا نمی‌کند و نمی‌فرستد. خداوند به هر که این روح را عطا فرماید او را از دیگر مردمان جدا و متمایز گردانیده و قدرت را به او واگذار می‌نماید بگونه‌ای که مرده را زنده کند و به آنچه شده و خواهد شد دانا شود و در یک چشم بر هم زدن از مشرق به مغرب و از مغرب به مشرق می‌رود و به آنچه در دل‌ها ، آسمان‌ها و زمین است آگاهی می‌یابد.

ای سلمان و ای جندب! حضرت محمّد «ذکر» شد که خداوند عزّوجلّ در قرآن می‌فرماید: «و هر آینه خداوند به سوی شما ذکر یعنی رسولش را فرستاد که آیات الهی را بر شما بخواند» همانا به من علم منایا (مرگ و میرها) و بلاها و فصل الخطاب (حکم قاطع در داوری) عطا شده و علم قرآن و آنچه تا روز قیامت خواهد شد به من سپرده شده است. محمّد حجّت خدا و برهان را برای مردم اقامه نمود و من حجّت خدای عزّوجلّ شدم. خداوند درون من چیزهایی را به ودیعه نهاده که برای احدی چه از اولین و آخرین، و چه از پیامبر مرسل و فرشته مقرّب قرار نداده است.

ای سلمان و ای جندب! گفتند: بلی، ای امیرمؤمنان. فرمود: من آن کسی هستم که به اذن پروردگارم نوح را در کشتی سوار کردم. من آن کسی هستم که به اذن پروردگارم، یونس را از شکم ماهی بیرون آوردم. من آن کسی هستم که به فرمان پروردگارم، موسی‌بن عمران را از دریا عبور دادم. من آن کسی هستم که به اذن پروردگار ابراهیم را، از آتش بیرون آوردم، من آن کسی هستم که به اذن پروردگارم زمین را گسترانیده و رودخانه‌های آن را جاری ساخته و چشمه‌هایش را گشوده و درخت‌های آن را کاشتم. منم عذاب روز سایه منم آن ندا کننده از جای نزدیک که جنّ و انس آن را شنیدند و گروهی آن را فهمیدند. من آن کسی هستم که هر روز صدای جبّاران و منافقان را به زبان خودشان می‌شنوم، منم خضر دانای موسی و منم آموزگار سلیمان پسر داود، منم ذوالقرنین و منم قدرت خدای عزّوجلّ.

ای سلمان و ای جندب! من محمّدم و او من است. من از محمّدم و محمّد از من است. خدای تعالی می‌فرماید: «دو دریا را به هم آمیخت و میان آن دو برزخ و فاصله‌ای است که به حدود یکدیگر تجاوز نمی‌کنند».

ای سلمان و ای جندب! عرضه داشتند: بلی، ای امیرمؤمنان. فرمود: مرده ما نمرده و غایب ما غیبت ننموده و کشته شدگان از ما هرگز کشته نشده‌اند.

ای سلمان و ای جندب! عرضه داشتند: بلی ای کسی که درود خدا بر توباد. فرمود: من امیر و فرمانروای هر مرد و زن مؤمن از گذشتگان و آیندگانم و باروح عظمت تأیید شده‌ام. من بنده‌ای از بندگان خداوندم ما را رب ننامید و هرچه می‌خواهید در فضایل ما بگویید؛ چرا که به کُنه آنچه که خداوند برای ما قرارداده، حتی به یک دهم از یک دهم آن

نخواهید رسید؛ زیرا ما نشانه‌ها و راهنمایان و حجّت‌ها و جانشینان و امانتداران و امامان از طرف خدا هستیم. و نیز ما وجه و چشم و زبان خداییم. خداوند بندگانش را به واسطه ما عذاب و پاداش می‌دهد و از میان خلقش تنها ما را پاک نمود و برگزید و اختیار فرمود. و اگر کسی چون و چرا کند همانا کافر و مشرک است؛ زیرا خداوند درباره آنچه می‌کند در برابر هیچکس پاسخگو نیست در حالی که بندگان مورد سؤال وبازخواست قرار می‌گیرند.

ای سلمان و ای جندب! عرضه داشتند: بلی ای امیرمؤمنان درود خدا بر تو باد. فرمود: هرکس به آنچه که گفتم ایمان آورد و به آنچه که آن را با بیان و تفسیر و شرح و روشنی و برهان توضیح دادم، اعتراف کند، مؤمن امتحان شده‌ای است که خداوند قلب او را برای ایمان آزموده و سینه‌اش را برای پذیرش اسلام فراخ نموده و او عارف روشن‌بین و اهل بصیرتی است که به نهایت بلوغ و کمال رسیده است و اگر کسی درباره آنچه گفتم شک کند، عناد ورزد، انکار نماید، باز ایستد، حیران شود و تردید کند، مقصر و ناصبی و دشمن است.

ای سلمان و ای جندب! عرضه داشتند: بلی ای امیرمؤمنان، که درود خدا بر تو باد. فرمود: من به اذن پروردگارم زنده می‌کنم و می‌میرانم و به آنچه می‌خورید و در خانه‌هایتان می‌اندوزید، به شما خبر می‌دهم و من به نهانی‌های دلتان آگاهم و امامان از فرزندان من نیز، هرگاه بخواهند و مایل باشند، همه اینها را می‌دانند و انجام می‌دهند؛ زیرا همه ما یکی هستیم. اوّلین ما محمد، آخرین ما محمد و میانی ما محمد است و همه ما محمّد هستیم. پس بین ما جدایی قائل نشوید. هنگامی که ما چیزی را بخواهیم، خداوند آن را خواسته و هرگاه از چیزی کراهت داشته باشیم، خداوند از آن کراهت داشته است. نفرین و تمام نفرین بر کسی باد که فضل و ویژگی ما و آنچه پروردگار به ما عطا نموده است را انکار نماید؛ زیرا هر کس چیزی از آنچه خداوند به ما عطا نموده انکار نماید، همانا قدرت الهی و مشیت خداوندی را درمورد ما انکار نموده است.

ای سلمان و ای جندب! عرضه داشتند: بلی ای امیرمؤمنان، درود خدا بر تو باد. فرمود: پروردگار ما «اللّه» آنچه به ما عطا فرموده، والاتر و بزرگتر از همه اینهاست. عرض کردیم: آن، چه عطیه‌ای است که بزرگتر از همه اینهاست؟ فرمود: خداوند اسم اعظم را در اختیار ما نهاده که اگر بخواهیم، به وسیله آن، آسمان‌ها، زمین، بهشت و دوزخ را می‌شکافیم. از آسمان بالا می‌رویم و به زمین فرود می‌آییم، به شرق و غرب می‌رویم و به عرش رسیده،

در برابر خدای عزّوجلّ می‌نشینیم و همه چیزها ، حتی آسمان‌ها ، زمین ، خورشید، ماه ، ستارگان ، کوه‌ها ، درختان ، چارپایان ، دریاها ، بهشت و دوزخ ، از ما اطاعت می‌کنند. تمام این‌ها را خداوند به وسیله اسم اعظم به ما آموخته و به ما اختصاص داده است و با این حال ، ما می‌خوریم ، می‌آشامیم و در میان بازارها راه می‌رویم و همه این امور را به فرمان پروردگارمان انجام می‌دهیم. ما بندگان صاحب کرامت خداوندیم. «آنان که در سخن، بر خدا پیشی نمی‌گیرند و به فرمان او کار می‌کنند» خداوند ما را معصوم و پاک قرار داده و بر بسیاری از بندگان مؤمنش برتری بخشیده است. لذا ما می‌گوییم: «سپاس و ستایش مخصوص خدایی است که ما را به این (امور) هدایت نمود و اگر خدا ما را هدایت نمی‌کرد ، به آن راه نمی‌یافتیم و کافرین سزاوار عذاب شدند و وعده عذاب درباره آن‌ها حتمی است و آن‌ها کسانی هستند که آنچه خداوند به ما بخشش و احسان نموده انکار می‌ورزند.

ای سلمان و ای جندب! این است معرفت من به نورانیت ، اینک با رُشد وهدایت بدان چنگ بزنید؛ زیرا هیچ احدی از شیعیان ما به سر حد بصیرت و روشن‌بینی نمی‌رسد مگر مرا به [مقام] نورانیت بشناسد. پس هرگاه چنین شد، به طور کامل به بصیرت و روشن‌بینی رسیده و در دریایی از علم فرو رفته و مرتبه‌ای از فضیلت را پیموده و بر سرّی از سرّ اسرار خدا و گنجینه‌های پنهان خدا آگاهی یافته است.

خطبة تطنجية

توضیح

از آن جا که حضرت علی(ع) در قسمتی از این خطبه می‌فرمایند: «اَنَا الْواقِفُ عَلَی التُّطنجَین» یعنی من بر دو تطنج ایستاده‌ام این خطبه را تطنجیه گویند و تطنج به معنای خلیج تفسیر شده است. این خطبه در کتاب مشارق انوار الیقین تالیف حافظ رجب برسی نقل شده و عبارتی از ایشان حاکی از آن است که پیش از وی نیز این خطبه مورد توجه بوده است. کهن‌ترین اشاره به این خطبه، نقل حکایت پایانی خطبه است که هبه الله موسوی در ۷۰۳ ق/۱۳۰٤م در المجموع الرائق، جای داده است. فیض کاشانی از محدثین بزرگ شیعه در دورهٔ صفویه، نسبتِ این خطبه به حضرت علی (ع) را تأیید کرده است. بنابر تصریح «برسی» ایراد خطبه در جایی میان کوفه و مدینه بوده است و اینکه جابر (ظاهراً جابربن عبدالله انصاری) در طی خطبه مخاطب خاص حضرت بوده، و پس از پایان خطبه، از حضرت پرسشی کرده است. در متن خطبه با اشاراتی، زمان خطبه به اندکی پس از جنگ صفین بازگردانده شده، و در آن از انتقام کشتگان صفین چون عماربن یاسر و اویس قرنی سخن به میان آمده است.[1]

[1] نقل از: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۵، حرف، ت «تطنجیة».

خطبه تطنجیهٔ[1]

حمد و سپاس از آنِ خدایی است که جوّها را گشود و هوا را شکافت و اطراف آن را پاره کرد، روشنایی را روشنایی بخشید و مردگان را زنده نمود و زنده‌ها را میراند.

حمد می‌کنم او را حمدی که: ساطع شده و سپس بلند گردیده و رسیده و درخشیده و نو بیرون آمده، پس پناه جسته و ترسیده...و درخشیده و تابان گشته است. [حمدی که] ارسال آن در آسمان بالا برود و با اعتدال در فضا حرکت کند . او آسمان‌ها را بدون ستون آفرید و آن‌ها را بدون پایه برپا داشت و به ستارگان درخشان زینت داد و در فضا ، ابرهای متراکم را محبوس کرد و دریا ها و کوه ها را با وجود تلاطم امواج نرم و دلنشین آفرید و تنگنا های آن را باز کرد و امواج آن به بالا پرتاب شد.

حمد می‌کنم او (خدا) را و حمد برای اوست و گواهی می‌دهم که هیچ خدایی جز الّله نیست ، تنهاست و شریکی ندارد. گواهی می‌دهم محمّد (ص) بنده و رسول خداست که او را ازمیان عالم علیا انتخاب فرمود و میان عرب فرستاد و او را هدایتگر و هدایت یافته و بزرگ قوم و پُرتوان و سحرانگیز مبعوث فرمود. پس دلائل را اقامه کرد دلائل [توحید] را به وسیله او بپا داشت و رسالتها را ختم نمود و مسلمان‌ها به وسیلهٔ او نصرت بخشیده شدند و دین به سبب او آشکار شد. درود خداوند بر او و آل پاکش باد.

ای مردم به سوی متابعت از من بازگردید و ملازم بیعت من باشید و با حُسن یقین بر دین مواظبت نمایید و به وصیّ پیامبرتان تمسک بجویید؛ همان کسی که نجات شما به سبب اوست و به سبب دوستیش در روز حشر، برای شما نجات است.

[1] حافظ رجب برسی، مشارق انوار الیقین، ص۲۶۳، (ط- بیروت) .

پس من آرزو کننده و آرزو شونده‌ام. من صاحب فضیلتم و وصیّ رسول خدایم ، من تقسیم کنندهٔ بهشت و دوزخ هستم. من بر تطنجین[1] (دو خلیج) ایستاده‌ام. من ناظر بر دو مشرق و دو مغربم.

من رحمت خدا و "فردوس" را با چشمم دیده‌ام و او در دریای هفتم است که در فلک جاری است در حالیکه در موجهای آن دریا ستارگان و راه های آسمانی(حبک) قرار دارند.

و دیدم زمین در هم پیچیده شده ، مانند پیچیده شدن لباس کوتاه ، و او در پاره‌ای از خلیج راست است از طرفی که دنباله مشرق است و دو تطنج دو خلیج از آب است که گویا در طرف چپ دو تطنج هستند و من متولّی دایرهٔ آن هستم و فردوس و آنچه در آن است نیست مگر مانند انگشتر در انگشت.

و خورشید را هنگام غروبش دیده‌ام. او همانند پرنده‌ای است که به لانه‌اش بازمی‌گردد. اگر نبود اصطحکاک سر فردوس و اختلاط دو تطنج(خلیج) و صدای افلاک هر آینه ، هر کس که در آسمان‌ها و در زمین بود صدای وارد شدن فرسودهٔ سوزان خورشید را در آب سیاه در چشمه گل‌آلود می‌شنید. همانا من عجایبی از خلق خدا آگاهم که جز خدا ، کسی آن را نمی‌داند.

و آنچه در گذشته بوده و در آینده خواهد بود را می دانم و آنچه در عالم ذرِّ اول و مقدم بر آدم اول بود را می دانم که به تحقیق برای من کشف شد، پس شناختم و پروردگارم مرا تعلیم داد و آموختم. آگاه باشید، پس حفظ کنید و ضجّه نکنید و نلرزید. اگر بر شما ترس نداشتم که بگویید جنّی شده است و یا مرتدّ گشته، هر آینه خبر می‌دادم به آنچه [گذشتگان] بر آن بوده‌اند و شما در آن هستید و به آنچه تا روز قیامت با آن مواجه می‌شوید.

[این] علمی است که ظرفیت آن به من داده شده و من آن را آموختم و به تحقیق این علم از تمام انبیا پوشیده شده، جز از صاحب شریعت شما که درود خداوند بر او و بر آلش باد. پس علمش را به من یاد داد و من علمم را به او یاد دادم.

آگاه باشید که ما بیم دهندگان نخستین و بیم دهندگان آخرت و دنیا و بیم دهندگان هر وقت و هر زمان هستیم. به سبب ما هلاک شد آن کس که هلاک شد و به سبب ما نجات یافت آن کس که نجات یافت. پس این موضوع را در مورد ما بزرگ نشمارید.

---

[1] به لحاظ اشتمال خطبه بر «اکوار» و «ادوار» در مورد معنای دو تطنج برخی برآنند که منظور دو کره کلی عالم وجود است که سرچشمه ای واحد دارد که مجموع آنها بحر محیط نامیده شده است. دائره المعارف بزرگ اسلامی، ج، ۱۵. ذیل حرف ت، واژه تطنجیه.

قسم به آن خدایی که دانه را شکافت و مخلوقات را بیافرید ، و به جبروت و عظمت متفرد است ، همانا خورشید، بادها ، جنّ ، خزندگان گزنده ، پرندگان ، درختان و دریاها ، مسخّر من شده‌اند و شما مُلک سلیمان را بزرگ می‌شمارید و سلیمان چیست؛ حال آنکه اگر او را می‌شناختید و برای شما کشف می‌شد و او را می‌دیدید ، در درون نفسهایتان هلاک می‌شدید.

ما با آدم، نوح، موسی، عیسی، داوود، سلیمان و انبیایی که بین آن‌ها و بین سایر پیامبران بوده‌اند، همراه بوده‌ایم؛ پس همه ی آن‌ها (انبیا)، به سوی ما حرکت می‌کنند و در راه ما قدم برمی‌دارند و به سبب ما رشد می‌کنند.

مردی عرضه داشت: ای امیرالمؤمنین، این سخنان، متداول شده و ما آن را از تو نقل کرده و بعد از تو درباره‌اش سخن می‌گوییم و از معانی‌اش سؤال می‌شویم؛ ولی نمی‌دانیم که چیست؛ فرمود: بسیار دور است ، بسیار دور است ... [از فهم شما] این علمی که حدّی برای آن نیست. موجش به تلاطم آمده و آنچه را در آن است بیرون می‌افکند [مطالبی] که سکوت در مورد آن‌ها برای من جایز نیست؛ زیرا در غیر این صورت ، از آنچه خداوند به من عطا فرمود، احدی سئوال نمی‌کرد.

سوگند به آن خدایی که دانه را شکافت و مخلوقات را آفرید، دنیا به من عرضه شد و من از آن اعراض کردم. من واژگون کنندۀ دنیا بر صورتش هستم تا آن جا که از من روی گردان شد. چه زمانی ملحق شونده به من ملحق می‌شود. همانا من آنچه را بر فراز فردوس نخستین و آنچه زیر زمین هفتم و آنچه در آسمان‌های بلند و آنچه بین آنهاست و آنچه در زیر زمین است می‌دانم.

به پروردگار عرش سوگند، اگر می‌خواستم به شما از پدرانتان و گذشتگانتان خبر می‌دادم که کجا بودند و از که بودند و اکنون کجایند و به سوی چه چیزی رفتند. چه بسیار خورنده‌ای از شما که گوشت برادرش را می‌خورد و نوشنده‌ای که درسر پدرش می‌نوشد، در حالی که به او اشتیاق دارد و فردا امید او را دارد. دور است دور، هنگامی که پوشیده آشکار شود و آنچه در سینه هاست به بیرون افتد و وارده های ضمیر دانسته شود و به بازگشتگاه علم پیدا کنید . پس بخدا سوگند به تحقیق بارها و بارها دور زده اید و بارها رجعت کرده اید و چه بسیار بین بازگشت تا بازگشتی دیگر نشانه ها و آیه هایی که وجود دارد. عده ای به قتل رسیده و عده ای مرده، برخی در

چینه دان های پرندگان و برخی در شکم حیوانات وحشی، عده ای رفته و عده ای در غرور زنده اند، عده ای می روند و عده ای می آیند.[1]

اگر بر شما آشکار شود آنچه من در قدیم اوّل انجام داده ام و آنچه از من در آخر صورت می‌گیرد، هر آینه شگفتیهای بزرگ و امور اعجاب آور و کارها و احاطه‌هایی را مشاهده می کردید.

من صاحب خلق اوّل قبل از نوح اوّل هستم. اگر کارهای عجیب و غریبی که در بین زمان حضرت آدم تا زمان حضرت نوح انجام داده‌ام می‌دانستید و درمی‌یافتید که چه امت‌هایی را هلاک کردم، [بسیار متعجب می‌شدید] همانا عذاب سزاوارشان بود؛ زیرا بد عمل می کردند.

من صاحب طوفان اوّل هستم ، من صاحب طوفان دوم هستم. من صاحب سیل عرم طاقت فرسا هستم. من صاحب اسرار مکنون و پوشیده‌ام. من صاحب عاد و باغهایم. من صاحب ثمود و آیات و نشانه‌هایم. من زیر و رو کنندهٔ آن هستم. من لرزاننده و تکان دهندهٔ آن هستم. من هلاک کنندهٔ آن هستم. من تدبیر کنندهٔ آن هستم. من بنا کنندهٔ آن، من گسترش دهندهٔ آن، من میرانندهٔآن، من زنده کنندهٔ آن هستم. من اوّلم ، من آخرم ، من ظاهرم ، من باطنم. من همراه با بودن و قبل از آن بودم.

من در عالم ذرّ و قبل از آن بودم. من با دُور و قبل از دور بودم . من با قلم و قبل از آن بودم. من با لوح و قبل از آن بودم. من صاحب ازلیّت و ابدیّت هستم.

من صاحب جابلقا و جابرسا هستم. من صاحب رفرف و بهرام هستم. من تدبیر کنندهٔ عالم اوّلم؛ هنگامی که نه این آسمان و نه این زمین شما بود.

پس پسر صویرمه به جانب آن حضرت برخاست و عرضه داشت: تو، تو یا امیرالمؤمنین؟

حضرت فرمود: من، من، خدایی جز اللّه نیست که او پروردگار من و پروردگار تمام خلایق است و عالم خلق و امر از آنِ اوست. همان خدایی که امور را به حکمتش تدبیر فرمود و آسمان‌ها و زمین‌ها به قدرتش برپاست. گویی

---

[1] هیهات هیهات إذا انکشف المسطور و یحصّل ما في الصدور و علم واردات الضمیر و تعلمون المصیر و أیم الله قد کورتم کورات و کررتم کرّات و کم من بین کرّة و کرّات و کم من آیة و آیات و ما بین مقتول و میّت و بعض في حواصل الطیور[1] و بعض في بطون الوحوش و الناس ما بین ماض و راج و رائح و غاد،

افراد ضعیف شما را می‌بینم که می‌گویند: «آیا نمی‌شنوید آنچه را پسر ابی‌طالب در مورد خویش ادّعا می‌کند؛ و این در حالی است که تا دیروز، لشکر شام به طور انبوه اطرافش را گرفته بودند و او به سوی آن‌ها بیرون نمی‌آمد.»

قسم به آن خدایی که محمّد و ابراهیم را مبعوث فرمود، همانا اهل شام را به عوض شما بارها خواهم کشت، چه کشتنی؛ قسم به حقّ و عظمتم، به عوض شما، اهل صفین را هفتاد بار خواهم کشت و به هر مسلمانی زندگانی جدیدی می‌بخشم و صاحب و قاتلش را به او تسلیم می‌کنم تا سوزش سینه‌اش را از او شفا دهد و در عوض عمّار یاسر و اویس قرنی، هزار نفر را می‌کشم. پس رحمت خدا از قوم ظالم دور باد. آیا گفته نمی‌شود: اگر نبود و چگونه و کی و تا چه زمان و در کجا و تا چه اندازه؛

پس چه حالی خواهید داشت ، هنگامی که صاحب شام [معاویه] را ببینید که با ارّه‌ها پاره پاره می‌شود و با ساطورها تکّه تکّه می‌گردد. سپس به او عذابی دردناک می‌چشانم. آگاه باشید و بشارت بر شما باد که امر خلق ، فردای قیامت به دست من است. پس آنچه را گفتم بزرگ مشمار؛ زیرا به ما علم مرگها ، بلاها ، تأویل ، تنزیل ، فصل الخطاب (حکم قاطع در داوری) و علم به حوادث و وقایعی که پیش می‌آید داده شده و چیزی از ما پنهان نمی‌باشد.

گویی می‌بینم که این [فرزندم] ـ و با دست مبارکش به فرزندش ، امام حسین (ع) اشاره کرد ـ از مدینه به جانب کربلا می‌آید و با لب تشنه به شهادت می‌رسد و در برابرش مردانی کشته می‌شوند که با او بر حقّ بیعت کرده‌اند. به درستی من آن‌ها را می‌بینم که همانند شتران با آنان رفتار می‌شود (آن‌ها را نحر می‌کنند). نزدیک است زمین کسانی را که نسبت به این مردان چنین رفتاری می‌کنند، در خود فرو برد. اگر می‌خواستم، این کشته شدگان را یک یک و کسانی که این‌ها را می‌کشند به نام‌های خودشان و نام‌های مادران و پدرانشان نام می‌بردم. آگاه باشید، آن‌ها به من نزدیکند. [جابر می‌گوید] علی (ع) با دست به آنان اشاره فرمود و ما در مقابل آن حضرت مردانی را دیدیم که چهره‌هایشان از ماه شب چهارده نورانی‌تر و رنگهایشان متغیر و اجسام لاغر داشتند به گونه‌ای که چهره‌های زیباتر از آن‌ها دیده نشده و معلوم نشد این یاوران حقّ از کجا ظاهر شدند.

جابر می‌گوید: ای سرور من، این گروه کجا هستند؛ حضرت فرمود: تا وقت معلوم [آنان] در پشت پدرانشان هستند و از اصلاب پاک پدران به ارحام پاکیزه مادران انتقال می‌یابند. سپس حضرت در ادامه فرمود: من خلق می‌کنم و

روزی می‌دهم. من زنده می‌کنم و می‌میرانم خداوند ثابت در خیر است و اسماء او پاک و مقدس است. جابر گفت: ای سرور من، آیا ما بر حقّیم؟ فرمود: آری شما بر حقّید و با حقّ خواهید بود. ای جابر، چگونه خواهد بود حال شما، وقتی که ناقوس به صدا درآید، و به امام حسین علیه السلام اشاره کرد؛ در حالی که نور از بین دو چشمش می‌درخشید پس در همان وقت با ناله‌ای طولانی که زمین را به لرزه درمی‌آورد و آن را خسف می‌کرد، او را احضار کرد و مؤمنین از هر مکانی با او همراه شدند. به خدا قسم، اگر بخواهم آن‌ها را یکی یکی با نام‌های خودشان و نام‌های پدرانشان نام می‌بردم. پس آنان از اصلاب مردان به ارحام زنان انتقال می‌یابند تا وقت معلوم . سپس حضرت فرمود: ای جابر، شما با حقّ هستید و با حقّ خواهید بود و در حقّ خواهید مُرد.

ای جابر، حال شما چگونه خواهد بود، وقتی که ناقوس به صدا درآید و کابوس هجوم آوَرَد و گاومیش تکلّم نماید؛ پس در این هنگام عجایبی است و چه عجایبی. وقتی آتش در نصیبین روشن شود و پرچم عثمانی در وادی سود آشکار گردد و بصره مضطرب شود و بعضی از مردم بر بعض دیگر چیره شوند و هر گروهی به سوی گروه دیگری متمایل شود و مقاله‌ها مختلف گردد و لشگرهای خراسان حرکت کنند و شعیب بن صالح تمیمی از سرزمین طالقان پیروی شود و در خوزستان برای سعید سقوسی بیعت گرفته شود و پرچم برای عمالقه کُردان منعقد گردد و عرب‌ها بر سرزمین ارمن و سقلاب چیره شوند و هرقل در قسطنطنیه از فرماندهان ارتش سفیان اطاعت کند پس در این هنگام متوقع ظهور تکلّم کنندهٔ با موسی بر کوه طور باشید. پس به طور ظاهر و آشکارا هویدا می‌گردد؛ به طوری که دیده می‌شود و وصفش می‌کنند.

آگاه باشید چه بسیار عجایبی را که واگذاشتم و نشانه هایی را که کتمان کردم؛ زیرا کسانی که توانایی حمل آن را داشته باشند نمی‌یابم.

من صاحب شیطان به سجده کردن و عذاب کننده اویم. من عذاب کنندهٔ لشگریان او هستم ، هنگامی که از سجده کردن تکبّر کرد و من ترفیع دهنده ادریس به مکان بلندی هستم. من عیسی را در گهواره به سخن درآوردم. من وسیع کننده میدان ها و وضع کنندهٔ زمینم. من آن را به پنج قسمت تقسیم کرده‌ام؛ یک پنجم آن را خشکی، یک پنجمش را دریا، یک پنجمش را کوهها، یک پنجمش را آباد و یک پنجمش را ویرانه قرار داده ام. من دریای قلزم را

از رجیم، و عقیم را از حمیم شکافتم و همه را از هم و بعضی را از بعضی پاره کرده و جدا ساختم. من طیبوثا، جاینوثا، بارجلون و علیوثوثا هستم. من بر دریاها در قلمرو اقلیم‌های بزرگ، وقتی که تلاطم می‌نماید اشراف دارم تا اینکه آنچه برای من از سواره و پیاده مهیا شده، بیرون آید پس آنچه را دوست داشته باشم می‌گیرم و آنچه را بخواهم، رها می‌نمایم پس به عمّار یاسر دوازده هزار اسب سیاه می‌دهم که بر هر یک از آن‌ها یکی از دوستان خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله سوار اسب و با هر کدام از دوازده هزار نفر، لشگری همراه است که به جز خدای بزرگ که آن‌ها را آفریده، کس دیگری تعداد آن‌ها را نمی‌داند و من تعداد آن‌ها را می‌دانم. آگاه باشید و بشارت بر شما باد؛ شما برادران خوبی هستید.

آگاه باشید بعد از مدّتی برای شما فرصتی اندک است که به وسیلهٔ آن بعضی از بیان را خواهید دانست و برای شما صنعت های دلیل و برهان کشف می‌شود. هنگامی که بهرام و کیوان بر دقائق اقتران طلوع کند؛ پس در آن وقت جنبش‌ها و زلزله ها پی در پی شود و پرچم‌ها از کنار رود جیحون تا شهرهای بابِل رو می‌آورد.

من درست کنندهٔ برج‌ها، و سدّ کنندهٔ درهای بزرگم. من باز کنندهٔ شکافها و گشایندهٔ راههایم. من صاحب طورم؛ روزی که برای موسی تجلّی رخ داد؛ من آشکار کنندهٔ آن چیزی هستم که موسی را بیهوش ساخت منم آن نور ظاهر. من صاحب موسایم، من صاحب مأوایم، من آن برهان روشنم و همانا برای موسی به اندازه جزیی از اجزاءِ ذرّه ای از مثقال آشکار شد و تمام این‌ها با علم خدای صاحب جلالت است. من صاحب بهشت‌های عدن و خلودم. من جاری کنندهٔ نهرها از آب موّاج هستم؛ نهرهایی از شیر و نهرهایی از عسل پاکیزه و نهرهایی از شراب که برای نوشندگان لذّت‌بخش است. من تقسیم کنندهٔ بهشت‌هایم، من شناساننده اسلامم[1]، من آخرِ زمانم.

من جهنم را گرم کردم و نامش را جحیم و سجّیل نهادم و آن را به چندین طبقه تقسیم کردم؛ از آن جمله، یکی سعیر است و دیگری ثبور که برای منافقین مهیا نمودم و دیگری عمیوس که برای ظالمین آماده کردم. من تمام اینها را به ودیعه در بیابان برهوت قرار دادم و برهوت همان فَلَقْ است. سوگند به پروردگار فلق، در آنجا "جبت" و "طاغوت" و هر کس آن دو را عبادت نماید تا ابد خواهند ماند، همچنین هر کس به خداوند صاحب عزّت و جبروت

[1] انا دارس الاسلام

که زنده است و نمی‌میرد، کفران ورزد، [در فلق] جاودان خواهد بود. من همان بهشتهایی هستم که به وادی السلام و سرای جاودانی وصف شده است.

من سازنده اقالیم و فروآورنده برکات از طرف خداوند حکیم و دانا هستم من آن کلمه‌ای هستم که به وسیلۀ آن، کارها تمام شد و دهر ها(روزگاران) سپری گردید. من سرزمین‌ها را چهار قسمت و جزایر را هفت قسمت قرار دادم:

سرزمین جنوب ، معدن برکات است. سرزمین شمال ، معدن سطوتهاست. سرزمین شرق (اقلیم صبا)، معدن زلزله‌هاست و سرزمین غرب(اقلیم دبور)، معدن هلاکت‌هاست پس از کوران غرب به خدا پناه بَرید و از اینجاست باد تند غرب که به وسیله‌ی آن، سرکشان را هلاک کردم تا اینکه آن‌ها را مثل استخوان پوسیده قرار دادم و اوّلی‌ها را که با طغیان نافرمانی کردند،نابود ساختم.

آگاه باشید، وای بر شهرهای شما از طغیانگرانی که ظاهر می‌شوند و تغییر می‌دهند و تبدیل می‌کنند و شما را عذاب می دهند[1]: هنگامی که گرفتاری‌ها و سختی‌ها از جانب دولت خواجگان و حکومت بچه‌ها و زن‌ها گسترش یابد. هنگامی که بگذرد زمان هر یک از ستمگران و جبّارانی که زمانشان گذشته است؛ آن‌هایی که سیاست مسلمین را به خوبی اجرا نکردند هنگامی که "کهب" و "کهیب" و "کثیر" و "قنیر" و "نعمان" و "شضیبان" و "مکسور" و "کرشون" و "شنصبان" و "حوصبان" و "هولب" و "اقتم" و "شهیط" و "نخیط" بگذرند که کشنده اقران است و فتوا دهنده علیه شجاعان و بعد از آن "ادیل" و "امیل" و "صعلوک" و کودکِ (دعوک) می آید که مالک می شود و همه گیر شده و همه جا را در بر می گیرد و عمر ها کوتاه و سختی ها در حکومت سلطان و زنان بسیار می شود. بعد از آن ، بهلولِ باطل و رانده شده صاحب وسعت و صاحب روزگار شوم و نحس می آید و بعد از او "نوش" ظاهر می‌شود و بدخُلقی و اخم به وجود می‌آید و این هنگامی است که امر [حکومت] به بنده‌ای معروف به "ارحب" می‌رسد و مانند اوست آنچه در ارعب (آن کوتاه قد) است ... در این هنگام ، قبیح‌ترین

[1] فیعذبونکم؛ نسخه مشارق.

عیب و عارها ، انتظار می‌رود و گریز و دوری زیاد می‌شود و نواحی [زمین] در اثر دعوت به باطل به لرزه می‌افتد.

بسیار دور است بسیار دور است، [شما] منتظر فرارسیدن گشایش بزرگ و روی آوردن گشایشی بعد از گشایشی دیگر باشید؛ هنگامی که خداوند سنگریزه‌های نجف را جواهر کند و آن را زیر پای مؤمنین قرار دهد و منافقین و مارقین را هلاک کند و معدن یاقوت سرخ و دُرّ خالص و جواهر را آشکار سازد. آگاه باشید، این از روشن‌ترین نشانه‌ها است.

هرگاه چنین شود ، روشنی آن آشکار می‌شود و نورش می‌تابد و آن چه شما می‌خواهید ، هویدا می‌شود و به آنچه دوست دارید می‌رسید. آگاه باشید که چه عجایبی و چه کارهای بزرگی [رخ خواهد داد] .

ای کسانی که شباهت به حیوانات چهارپا دارید ، چگونه خواهید بود هنگامی که پرچم‌های بنی کنده با عثمان‌بن عنبسه که اراده بنی امیه را دارد ، از میان سرزمین شام، شما را پایمال کند. بسیار دور است اینکه حق در تیمی یا عَدوِیّ یا اُموی باشد.

آنگاه علی (ع) گریست و فرمود:

آه آه بر امّت‌ها ، آیا نمی‌نگری پرچم‌های بنی عتبه را با بنی کنام که به سه گونه (یا در سه گروه) سیر می‌کنند و یکایک کوهها را با ترس زیاد و فقر و نیازمندی طی می‌نمایند. آگاه باشید آن موقع همان زمانی است که به آن وعده داده شده‌اید؛ که آنها را بر اسب های نجیب سوار خواهم کرد ومرکب های افلاک را به آنان هدیه خواهم داد. و شخصی پرسید: آیا ما از جمله آنها هستیم؟حضرت فرمود: در میان شما، بعضی از آنها هستند.عرضه داشتند: برای ما سعید و شقی را روشن فرما.فرمود: باطن‌های خود را جستجو کنید و از دانشمندانتان بپرسید و بدین سان، بر راه درست استدلال نمایید [که در این صورت] به رستگاری بزرگ و نعمت دائمی خواهید رسید.

چه بسیار در عالم، [امورِ] شگفت‌آور جاری شود و نیز چه بسیار در جهان ، نشانه‌هایی وجود دارد که برای امتیاز و (برتری) نمی‌باشد و بیشترین علائم ، قبیله بنی‌قنطور و حکومت و سلطنت آن‌ها بر عراق و اطراف شام است. ضعیفان و ناتوانان و نیز زنان پرده‌نشین درباره شما فتوی می‌دهند و اِعمال نظر می‌کنند. بدانید که علم من از آنان

بیشتر و حلم من بزرگ‌تر است و این ، تقدیر خدای بلندمرتبه و حکیم است سپس "انانباط آفکه" و اعراب سرزمین‌های بصره و حتی واسط و اطراف آن تا اهواز و حومهٔ آن را به ملکیت و تصاحب خود می‌آورند و آغاز خرابی عراق در روزگار آنان می‌باشد.بلاهای بزرگ زیاد می‌شود و قحطی شدید واقع می‌گردد و سپس شگفتی‌ها، آن هم چه شگفتی‌هایی، جاری می‌شود.

در این حال ، دهمین [آن‌ها] به شهرهای آنان رحل اقامت افکنده و از بیم شرّشان با آن‌ها آشتی و مصالحه می‌کند. تمام اینها از سال سی‌ام قرن یازدهم خواهد بود و قتل کشتاری جهنمی واقع خواهد شد و خانه خدا در محدودیت شدید قرار می‌گیرد و خاص و عام را می‌کشند و این هنگامی است که ظلمت بلا، "زوراء" را فرامی‌گیرد و سپس بلا و معصیت عالم‌گیر می‌شود و قبیله نبطی و زورگویان آن‌ها کشته می‌شوند و شهرها و فرزندان ایشان را تصاحب می‌نمایند.

و چه بسا [حوادثی] که در ده سال اول قرن دوازدهم واقع می‌شود. از ظهور دیلمیان و "اجبا" و گیلان و طایفه‌ای از خراسان، تبریز را به تملّک خود درمی‌آورند و حاکم تعیین می‌کنند و عراق با وجود آن‌ها دچار اضطراب می‌شود و شگفتی و تمام شگفتی از دهه چهل تا پنجاه همین قرن است از گرفتاری‌های روزگار و زلزله‌ها و بیان حجّت‌ها و دلیل‌ها.

در این هنگام ، بین همدان و حلوان واقعه‌ای رخ می‌دهد و از حُلوان تا نهروان ، افرادی کشته می‌شوند و پادشاهیِ دیلم از بین می‌رود و شخصی اعرابی که زبانش عجمی (فارسی) است ، بر آن حکومت می‌کند و مردان صالح این دوره را به قتل می‌رساند و او اولین شاهد خواهد بود.

سپس در دهه سوم از سی سال اول[1] پرچم‌هایی از کناره رود جیحون به سمت فارس و نصیبین می‌آید و پرچم‌های عرب به سوی آن‌ها همسو می‌شود و به زبان آنها ندا می کند.... در این حالت حق آشکار می‌شود و بلا از بین می‌رود، مؤمن عزیز و گرامی می‌شود و کافر مخالف ، خوار و ذلیل می‌گردد ...

---

[1] فی العشر الثالث من الثلاثین

آگاه باشید که آن‌ها ، طغیانگر، سرکش و متکبّر می‌باشند. و در نواحی بصره حرکتی است که من آن را متذکر نشدم و عرب بر عجم چیره می‌شود و به اهواز گرایش می‌کنند.[1]

و چه بسیار است مواردی که آن‌ها را مخفی کردم؛ زیرا صاحبان ظرفیت و هوش و ذکاوت ، طاقت آن را نداشته و نمی‌توانند بر حمل آن‌ها صبر نمایند. و چه کارهایی که آن‌ها را مهمل گذاشتم از ترس این که مبادا گفته شود: چه زمانی آن‌ها را یاد گرفتی؟

به درستی که من به دورترین غایت و هدف رسیدم؛ همان هدفی که به آن نائل شدم و بر آنچه مأمور گردیدم ، مورد سرکشی و عصیان واقع شدم. پس متهم کنندگان نباید مرا متّهم کنند [زیرا اگر چنین کنند] آتش ، جایگاه آن‌ها خواهد بود «و در آن نه حکم به مرگشان شود تا بمیرند و نه عذاب از آن‌ها تخفیف پیدا می‌کند و این گونه ، افراد ناسپاس را جزا می‌دهیم» (فاطر ـ ٣٦).

و شرط قیامت در گردش زمان این است که دروغ به نهایت رسد و ستمگر ستم کند و تکرار (الکرّة) و رجعت محقق شود و ساعت قیامت به توسط قائمی که در میان مردم قیام می کند فرا رسد. در این هنگام بلا از مؤمنین برطرف می‌شود و ترس و رعب از آن‌ها برداشته می‌شود و هیچکس سخن نمی‌گوید مگر به اذن او «... پس بعضی از مردم شقی هستند و بعض دیگر سعادتمند ...».

من همان جنبده‌ای هستم که مردم را علامت و نشانه می‌زند. من شناسای بین کفر و ایمانم. اگر بخواهم به اذن پروردگارم خورشید را از محلّ غروبش آشکار می‌کنم و از محل طلوعش غایب می‌کنم ، و به شما آیات و نشانه‌هایی را می‌نمایانم؛ در حالی که شما استهزاء می‌کنید.

من به اذن خداوند تعالی، تقدیر کنندۀ افلاک ، روشنی‌بخش ستارگان در آسمان‌ها هستم و با قدرت حق ، آن‌ها را بلند کردم و آن‌ها را رقص کنندگان نامیدم و به ساعات لقب دادم و خورشید را در هم پیچیدم و آن را طالع ساختم و نورانی کردم و دریاها را به گونه‌ای قرار دادم که به قدرت خداوند، جریان می‌یابد و من برای این امور اهلیّت دارم.

[1] یعدلون بالأهواز من دون الناس.

ابن قدامه عرضه داشت: یا امیرالمؤمنین، اگر کلامت را به اتمام نمی‌رساندی، هر آینه ما می گفتیم، خدایی جز تو نیست. سپس حضرت فرمود: ای پسر قدامه ، تعجب مکن [وگرنه] به آنچه می‌شنوی، هلاک می‌شوی. ما مخلوق و دست پروردهٔ خدائیم نه خالق. ما زنان را به نکاح درآوردیم ، رحِم‌ها ما را حفظ و حمایت کردند و از طریق اصلاب انتقال یافتیم. آنچه بوده و آنچه خواهد بود و آنچه در آسمان‌ها و زمین‌هاست را به علم پروردگارمان دانستیم. ما تدبیر کنندگانیم و به این ویژگی اختصاص یافته‌ایم. ما اختصاص یافتگانیم و ما عالم هستیم.

ابن قدامه گفت: ما این کلام را جز سخت و دشوار نشنیدیم.

حضرت فرمود: ای پسر قدامه، من و دو فرزندم شبّر وشُبیر(حسن و حسین) و مادرشان فاطمه زهرا دختر خدیجه کبری و سایر امامان تا قائم آل محمد از یک چشمه نوشیده‌ایم و به سوی آن بازگردانده می‌شویم.

ابن قدامه گفت: حسن و حسین و زهرا و خدیجه علیهم السلام را می‌شناسیم؛ اسامی بقیه چیست؟

فرمود: نُه آیه و نشانه روشن؛ همان گونه که خداوند به موسی نُه آیه عطا فرمود. اول علموثا علی‌بن الحسین، دوم طیموثا باقر، سوم دینوثا صادق، چهارم ببجبوثا کاظم، پنجم هیملوثا رضا، ششم اعلوثا تقی، هفتم دیبوثا نقی، هشتم علبوثا عسکری و نهم ریبوثا و او بیم دهندهٔ بزرگ است.

ابن قدامه عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، این چه لغتی است؟ فرمود: اسامی ائمه به سریانی و یونانی است که عیسی علیه‌السلام به سبب آن نطق کرد و به سبب آن مردگان و روح را زنده کرد و کور مادرزاد و مبتلا به برص را شفا داد.

این هنگام ابن قدامه به سجده افتاد و شکر پروردگار جهانیان را نمود که به وسیله او به خداوند تعالی متوسل می‌شویم تا از مقرّبین باشیم.

[سپس فرمود] ای مردم محقّقان کلام خیر را شنیدید، پس سخن خیر بگویید و سئوال کنید تا یاد بگیرید و حاملان علم باشید و آن را جز به اهلش نگویید که هلاک خواهید شد.

جابر گفت: عرضه داشتم: ای امیرالمؤمنین، پس راه کشف نمودن این حقایق چیست؟

حضرت فرمود: از من و ائمه ی بعد از من سؤال کنید؛ همان امامانی که نام آن‌ها را برایتان ذکر کردم که هیچ زمانی از زمان‌ها تا زمان قیام قائم از آن‌ها خالی نیست. پس هر کدام از آن‌ها را یافتید، از او سؤال کنید و از زبان آن‌ها کتاب مرا نقل نمایید. منافقین می‌گویند علی برای خودش تصریح به ربوبیت کرده است. پس گواه باشید و هرگاه از شما خواستم، شهادت دهید که همانا علی بن ابی طالب نوریست آفریده شده و بنده ایست روزی داده شده. هر کس غیر از این بگوید، خداوند او را لعنت کند و بر من دروغ بسته است.

سپس در حالی که دعا می‌فرمود از منبر پایین آمد: پناه می‌برم به خدای زنده ای که نمی‌میرد و صاحب عزت و جبروت و قدرت و ملکوت است؛ از هر چیزی که می‌ترسم و بیمناکم. پس هر بنده ای، این عبارات را در وقتی که گرفتاری و بلیه ای به او وارد شده بگوید، خداوند آن بلا را از او برطرف می‌فرماید.

ابن قدامه عرض می‌کند: این کلمات را به تنهایی بگوییم؟

علی(ع) فرمود: به آن‌ها اسم دوازده امام را اضافه می‌کنی و برای هر چه می‌خواهی و دوست داری، دعا می‌کنی که خداوند دعای تو را اجابت می‌فرماید.

خطبة

طارق بن شهاب

خطبه طارق بن شهاب

این خطبه را حضرت علی (ع) خطاب به طارق بن شهاب[1] ایراد فرموده و در کتاب مشارق انوار الیقین، بحار الانوار و الزام الناصب نقل شده است.[2] محتوای این خطبه توصیف و تبیین مقام امام و امامت است.

بسم الله الرحمن الرحیم

طارق بن شهاب از امیرالمؤمنین(ع) روایت می‌کند که آن حضرت فرمود، ای طارق: امام، کلمه خدا، حجّت خدا، وجه خدا، نور خدا، حجاب خدا و آیه ونشانه خداست. خداوند او را اختیار می‌فرماید و از جانب خودش هر چه بخواهد در او قرار می‌دهد و بدین سبب، فرمانبرداری او را فرض کرده وفرمانرواییش را بر تمام مخلوقاتش واجب فرموده است. پس او ولیّ خدا درآسمان‌ها و زمین است. خداوند از تمام بندگانش برای ولایت امام، عهد و پیمان گرفته است. پس هر کس بر امام تقدم جوید، از فوق عرش به خدا کافرشده است.خداوند هر چه را بخواهد انجام می‌دهد و هرگاه چیزی بخواهد، بر بازوی امام می‌نویسد: کلمه پروردگارت از جهت صدق و عدل تمام و کامل شد. پس امام همان صدق و عدل است. عمودی از نور از جانب زمین تا آسمان برای امام نصب می‌شود که اعمال بندگان را در آن می‌بیند به لباس عظمت و بزرگی و علم به ضمیر پوشیده شده و از امور غیب آگاهی دارد و تصرف مطلق به او عطا می‌شود. آنچه میان شرق و غرب وجود دارد را می‌بیند لذا چیزی از عالم مُلک و ملکوت بر او پوشیده نیست و در ولایت او علم منطق‌الطیر عطا شده است. پس این است آن کسی که خداوند او را برای وحی خود برمی‌گزیند برای غیب خود می‌پسندد و به کلمه خود تاییدش می‌کند و حکمتش را به او تلقین می‌نماید و قلب او را جایگاه اراده و مشیت خود قرار می‌دهد و همگان را به سلطنت و پادشاهی او دعوت می‌کند و برای حکومت او اعتراف می‌گیرد و به اطاعت از او حکم می‌فرماید زیرا امامت میراث انبیا و مقام برگزیدگان و خلافت خدا و پیامبران الهی است پس امامت عصمت و ولایت و فرمانروایی و هدایت است؛ زیرا امامت، تمام کننده دین و برتری کفه ترازوهاست[3]. امام دلیل و

[1] طارق بن شهاب: ابو حیه کنیه داشت. از اصحاب امیر المؤمنین بود و در سال ۸۲ ه جهان را بدرود گفت. (رجال طوسی، تقریب التهذیب ۱/ ۳۷۶ و تهذیب التهذیب ۵/ ۳)
[2] حافظ رجب البرسی، مشارق انوار الیقین، ص ۱۷۷؛ حائری یزدی (بارجینی)، الزام الناصب، ج۱، ص ۳۱؛ مجلسی، بحار الانوار، ج۲۵، ص ۱۶۹.
[3] رجح الموازین

راهنمای قاصدان و جایگاه نور و روشنایی هدایت یافتگان و راه روشن سالکان و خورشید درخشان در قلوب عارفان است. ولایت امام باعث نجات و معرفت زندگی و ذخیره‌ای پُر فایده برای بعد از مرگ است و عزت مؤمنین و شفاعت گناهکاران و نجات دوستداران و رستگاری پیروان است، زیرا امامت رأس اسلام، کمال ایمان، شناخت حدود و احکام و آشکار کنندهٔ حلال از حرام است. پس آن جایگاه رفیعی است که کسی به آن نمی‌رسد مگر اینکه خداوند او را اختیار فرموده و مقدم داشته و ولایت داده و حکومت بخشیده است. پس ولایت حفظ مرزها و حُسن انجام امور است که به تعداد روزها و ماه‌ها است. امام آب شیرین و گوارا برای تشنگان و راهنمای هدایت برای طالبان است و از گناهان پاک و بر نهان‌ها آگاه می‌باشد. امام خورشید تابنده‌ای است که با انوار خود بر بندگان می‌تابد لذا دستان و چشمان به او نرسند؛ همچنان که خداوند عزّوجلّ می‌فرماید: «بگو پس عزت برای خدا و رسولش و مؤمنین است» و [منظور از] مؤمنون، علی و عترت او هستند پس عزت از آن پیامبر و خاندان اوست که تا پایان زمان از هم جدا نمی‌شوند، آنان مرکز دایره ایمان وقطب وجود و آسمان جود و شرافت هستی و نور درخشنده خورشید شرف و ماه تابان آن هستند و ریشه عزت و بزرگواری و آغاز و ترجمان و پایگاه آنند. امام، چراغ نورافشان و راه روشن و فراخ و آب سیل‌آسا و دریای پُر خروش و ماه تابان و برکه پُر آب و راه روشن تمام راه‌ها و دلیل و راهنما به هنگام فراگیر شدن مهلکه‌ها و ابر بارنده و باران پیوسته و مُدام و ماه شب چهارده و راهنمای والا مقام و آسمان پر سایه و نعمت بزرگ و دریای خشک نشدنی و بزرگوار غیرقابل وصف و چشمه پُرفیض و جوشان و بوستان پرباران و گلستان معطر و قرص تمام و زیبا و سرورانگیز و چراغ فروزان و عطر دل انگیز و عمل صالح و تجارت پرفایده و طریق واضح و طبیب خوشخو و پدر مهربان و پناهگاه مردم در سختی‌ها و بلایا و حاکم و امر کننده و نهی کننده، امیر خدا بر خلائق و امین او بر حقایق، حجت خدا بر بندگان و راه فراخ او در زمین و شهرها، مطهر از گناهان، مطلع بر غیب ها، مبرا از عیوب وگناهان پاک، ظاهرش امری دست نیافتنی و باطنش، غیبی غیرقابل درک است، یگانهٔ روزگار خود و خلیفه خدا در نواهی و اوامر، مانندی برایش یافت نشود و هیچ بدیلی ندارد.

پس کیست که به معرفت ما دست یابد یا به مقام ما برسد یا جایگاه رفیع ما را درک کند. درباره آنچه که می‌گوییم؛ هوشمندان و خردمندان سرگشته و صاحبان اندیشه گم گشته‌اند. بزرگان کوچک، دانشمندان عاجز، صاحبان

شعور، رنجور و زبان سخنوران بسته ، خطبا بیان خسته ، شعرا درمانده و زمین و آسمان از بیان مقام بلند اولیا فرومانده‌اند. آیا می‌توان شناخت یا وصف کرد یا دانست یا فهمید یا درک کرد یا بدست آورد شأن کسی را که او نقطهٔ کائنات ، قطب دایره های وجود ، سرّ ممکنات ، شعاع جلال کبریایی خدا و باعث شرافت زمین و آسمان است؟

مقام آل محمّد برتر از آن است که به وصف و بیان توصیف کنندگان درآید و عالی‌تر از آن است که با آن‌ها احدی از اهل عالم قیاس شود. در حالی که ایشان نور اوّل و کلمه علیا و تسمیه بیضاء (ناموران نور) و وحدانیت کبری هستند که معرضان و پشت کنندگان از آن دوری نمودند و ایشان حجاب خداوند بزرگ و بلند مرتبه‌اند. پس خوبان و اخیار در چه جایگاهی از بیان این امر قرار دارند و عقلا کجایند که درک کنند و دانایان کجایند که بدانند و وصف کنندگان کجایند که وصف کنند.

گمان کردند که آن در غیر آل محمد است دروغ گفتند و دچار لغزش و خطا شدند گوساله را پروردگار خود و شیطان را لشگر خود گرفتند، همه اینها به خاطر دشمنی با اهل بیت پاکی و سرای عصمت بود و حسد نسبت به کانون رسالت و حکمت. و شیطان اعمال آنان را در نظرشان زیبا جلوه داد پس نابودی و هلاکت و دوری از رحمت خدا بر آنان باد. چگونه پیشوایِ نادانِ بت‌پرستِ ترسو از جنگ را برگزیدند؟ و حال آنکه امام باید دانا باشد نه جاهل، دلاور باشد نه ترسو، هیچ حَسَبی بر او برتری نیابد و هیچ نَسَبی به او نزدیک نشود پس او در بلندای طائفه قریش و اوج شرف خاندان هاشم و بازمانده ابراهیم و راه مستقیم از سرچشمه زلال کرامت خداوندی و جانی از پیامبر و مورد رضایت و پذیرش خداوند است. پس او شرف اشراف و فرع عبد مناف و عالم به سیاست و قائم به ریاست است که تا روز قیامت اطاعتش واجب است. خداوند رازش را درقلب او نهاده و زبانش را بدان روان و گویا ساخته است. پس او معصومی موفّق است و ترسو و جاهل نیست. پس ای طارق او را واگذاشتند ، و از هوای نفس خودشان پیروی نمودند «و کیست گمراه‌تر از کسی که پیروی هوای نفس خود را نمود؛ نه هدایت از جانب خدا را».

ای طارق ، امام بشری فرشته گونه ، بدنی آسمانی ، امری الهی ، روحی قدسی و مقامی عالی و نوری آشکار و سرّی پنهان است؛ پس ذاتش مانند ذات فرشته و صفاتش چون صفات خداوند است. فزاینده نیکویی‌ها و دانای اسرار است. این یک ویژگی از جانب خداوند متعال و امری تغییرناپذیر از جانب راستگوی درستکار برای امام است و تمام این

امور خاص آل محمّد است و کسی در آن شریک نیست؛ زیرا ایشان معدن تنزیل و معنای تأویل و مخصوص نزد پروردگار جلیل و محل فرود جبرئیل امین، صفات خدا و برگزیده او، و سرّ و کلمه او، شجره نبوّت و معدن فتوّت، سرچشمه مقاله[1] و منتهای دلالت و استوار کننده رسالت و نور جلالت ، حبیب خدا و ودیعه او و محل کلمه خدا و کلید حکمت او، چراغ های رحمت خداوند و چشمه های نعمت او، سبیل خداوند و چشمه سلسبیل و ترازوی مستقیم و راه روشن استوار و ذکر خداوند حکیم و وجه کریم و نور پابرجا هستند. آنها اهل شرافت و استواری و پیشگامی و برتری و بزرگی جانشینان پیامبر گرامی و فرزندان آن رئوف رحیم و امینان خدای علی عظیم هستند. ذریه ای که یکی از دیگری است و خداوند شنونده دانا است.

آنها بلندترین قله و استوار ترین راه هستند ، هرکس آنها را بشناسد و از آنها اطاعت کند[2] جزو آنها خواهد بود و به این اشاره دارد قول خدا که: هرکس از من پیروی کند ، از من خواهد بود. خداوند ایشان را از نور عظمت و بزرگی خود آفرید و ولایت امر آفرینش خود را به آنان سپرد؛ پس ایشان راز نهان خداوند و دوستان بسیارنزدیک او و امر او بین "کاف" و "نون" و بلکه خود کاف و نون هستند. به سوی خدا دعوت می‌کنند و از جانب او سخن می‌گویند و به فرمان او عمل می‌کنند. علم تمام پیامبران در مقابل علم آنها و سرّ اوصیا در برابر سرّ آن‌ها و عزّت اولیاء در مقابل عزّت آن‌ها، مانند قطره‌ای است در میان دریا و ذرّهٔ کوچکی است در میان بیابان و آسمان‌ها و زمین نزد امام مانند کف دست اوست که ظاهر و باطنش ، برای او معلوم است نیکوکارش را از بدکارش و خشکی‌ها را از تری‌های آن می‌شناسد؛ زیرا خداوند، علم آنچه شده و می‌شود را به پیامبرش آموخته و جانشینان برگزیدهٔ او این راز سر به مُهر را به ارث برده‌اند و هر کس این را انکار کند ، شقی و ملعون است و چگونه ممکن است خداوند پیروی و اطاعت کسی را بر بندگانش واجب کند که ملکوت آسمان ها و زمین را از او پوشیده داشته است؟ و همانا هر کلمه از آل محمّد دارای هفتاد وجه است – و هر جا در قرآن محکم و کلام قدیم آیه‌ای ذکر شده که در آن کلمات: عین و وجه و ید و جَنْب آمده، مراد از آنها شخص ولیّ است؛ زیرا او جنب خدا و صورت ، یعنی حق خدا و علم خدا و چشم خدا و دست خدا است؛ زیرا ظاهر ایشان ، باطن صفات ظاهری و باطنشان ظاهرصفات باطنی است؛

---

[1] عین المقاله

[2] اخذ عنهم.

پس ایشان در عین آشکارا ، نهان و در عین نهان ، آشکارهستند و به همین اشاره دارد که رسول خدا صلی‌اللّه‌علیه‌وآله می‌فرماید: براستی خدا را چشم و دست‌هایی است و من و تو ای علی ، از آن جمله‌ایم[1] پس ایشان جنب والا و چهره خشنود و سرچشمه گوارا و راه وسیع و مستقیم و وسیله و واسطه به سوی خدا و دستیابی به گذشت و خشنودی او و سرّ خدای واحد واَحدند؛ پس اَحَدی از آفریدگان قابل مقایسه با ایشان نیست. آنان خواص خداوند و خالص برای او، راز نهان خدا و کلمه او، و باب ایمان و کعبه او، و حجت خدا و محل احتجاج او ، و علامت های هدایت و پرچم او ، و فضل خدا و رحمت او ، و عین یقین و حقیقت او،و صراط حق و عصمت او، و مبدأ وجود و غایت او ، و قدرت پروردگار و مشیّت او و امّ الکتاب و خاتمه او ، و فصل الخطاب و دلالت او و خزانه خدا و حافظان او و امینان ذکر و ترجمان او و مهد تنزیل و نهایت او هستند. پس آنان ستارگان عِلوی و نورهای عَلَوی که ازخورشید عصمتِ فاطمی در آسمان عظمت محمّدی طلوع نموده‌اند. آنان شاخه‌های (شجره) نبوی هستند که در درجه احمدی روئیده اند و اسرار الهی هستند که در هیکل های بشری به ودیعه گذاشته شده اند. آنان ذریه پاک و عترت هاشمی و هدایت کنندگان هدایت شده اند.

آنان بهترین خلقند پس امامان پاک و عترت معصوم و ذریه بزرگوار و جانشینان راهنما و بزرگانی بسیار راستگو و قائم مقامان برگزیده و خاندان شایسته و هدایتگر هدایت شده و بزرگواران مبارک ، خاندان طه و یس و حجت خدا بر اوّلین و آخرین هستند.

نام آنها بر سنگ‌ها و برگ درختان و بال پرندگان و درهای بهشت وجهنم و عرش و افلاک و بال فرشتگان و پرده‌های جلال و سراپرده‌های عزّت وجمال نوشته شده است و به اسم ایشان پرندگان تسبیح خدا را می گویند و برای شیعیانشان ، ماهیان در آب‌های عمیق و انبوه دریاها طلب آمرزش می‌کنند و خداوند از همه آفریدگانش بر وحدانیّت خود و ولایت خاندان پاک و دوری جستن از دشمنان آنها اقرار گرفته است و عرش استقرار و آرام نیافت تا آنگاه که با نور بر آن نوشته شد: لااِلهَ‌اِلاّاللّه، مُحَمَّدٌ رَسُولُ‌اللّه، عَلِیٌّ وَلِیُ‌اللّه.

[1] عبارت بین خط تیره در برخی نسخه ها ذکر شده از جمله در کتاب مشارق انوار الیقین .

خطبه افتخار

خطبه افتخار

بخش هایی از خطبه افتخار در کتاب «مناقب آل ابی طالب» تألیف ابن شهر آشوب مازندرانی (۵۸۸ق) نقل شده[1] و متن کامل آن در کتاب «مشارق انوار الیقین» ذکر شده است[2]. مجلسی در بحار الانوار نیز به بخش هایی از این خطبه استناد کرده است.[3]

بسم الله الرحمن الرحیم

من برادر رسول خدا و وارث علم او و صاحب اسرار او هستم خداوند هیچ حرفی را در کتابی از کتاب هایش نازل نکرده است مگر آن که به من رسیده است. علاوه بر آن علم آنچه تا کنون اتفاق افتاده و آنچه تا روز قیامت اتفاق خواهد افتاد به من داده شده است. من دارای علم نسب و سبب و دارای هزار کلید هستم که هر کلید هزار باب را باز می کند. من با علم تقدیرات کمک شدم و این در اوصیاء بعد از من نیز ادامه خواهد داشت تا وقتی که شب و روز ادامه دارد؛ تا این که خداوند وارث زمین و آنچه بر روی آن است شود و او بهترین وارثان است.

صراط و میزان و پرچم و حوض کوثر به من داده شده. من در روز قیامت بر همه بنی آدم مقدم هستم. منم محاسبه کننده اعمال مخلوقات. منم که آنها را به منازلشان می فرستم. منم عذاب اهل جهنم. بدانید همه اینها فضیلتی است که خداوند به من داده است و هرکس درباره رجعت مکرر و نو به نو من در آینده انکار ورزد ما را رد کرده است یعنی خدا را رد کرده است.

منم صاحب دعاها منم صاحب نماز ها منم صاحب عذاب ها منم صاحب دلالت ها منم صاحب آیات عجیب منم صاحب اسرار خلایق منم روح حاکم بر عصر آهن (تکنولوژی) منم تا ابد جدید منم که ملائکه را در منازلشان مستقر می کنم منم که از ارواح در ازل عهد گرفتم و در آنجا به دستور خدای قیّوم ازلی ندا دادم: الستُ بربّکم.

---

[1] ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج۲، ص ۱۳۶.

[2] حافظ برسی، رجب بن محمّد، مشارق انوار الیقین، ص۲۶۲-۲۶۰، اعلمی، بیروت، ۱۴۲۲ق.

[3] مجلسی، بحار الانوار، ج۳۸؛ ص ۷۸.

من کلمه سخنگوی خداوند در بین مخلوقاتش هستم ، من در نمازها از همه مخلوقات عهد می گیرم ، دمن فریادرس زنان بی سرپرست و یتیمان هستم ، من دروازه شهر علمم ، من ستون قائم خداوندم ، من صاحب لواء حمدم ، من صاحب هدایایی هستم که اگر به شما خبر بدهم کافر می شوید. منم قاتل جباران ، منم ذخیره دنیا و آخرت ، منم سیّد مؤمنین ، منم علامت هدایت شدگان ، منم صاحب سوگند ، منم یقین ، منم امام متّقین ، منم سبقت گیرنده در دین ، منم ریسمان استوار خداوند ، منم آن کسی که دنیا را با این شمشیرم از عدالت پر میکنم بعد از آنکه از ظلم و جور پر شده باشد.

منم همراه جبرئیل ، منم تابع میکائیل ، منم شجره هدایت ، منم پرچم تقوا ، منم که مخلوقات را نزد خداوند محشور می کنم با کلمه ای که با آن مخلوقات جمع می شوند.

من خلق را دوباره ایجاد می کنم ، من جامع همه احکام هستم ، منم صاحب عصای نورانی و شتر سرخ رنگ ، منم دروازه یقین ، منم امیر مؤمنین ، منم همراه خضر ، منم صاحب بیضاء و حیفاء (سرزمین فلسطین و شام) ، منم قاتل بزرگان ، منم نابود کننده شجاعان ، منم همراه ملّت های اوّلین، منم تصدیق کننده بزرگ ، منم جدا کننده بزرگ حق از باطل ، من بودم که وحی را بر زبان آوردم ، منم صاحب ستارگان ، منم که امور ستارگان را به امر پروردگارم و علمی که او به من اختصاص داده است تدبیر می کنم.

منم صاحب پرچم های زرد رنگ و پرچم های سرخ رنگ. من غایبی هستم که برای امری عظیم انتظارم را می کشند ، منم عطا کننده منم بخشش گر . من دست خود را بر روی محاسن صورت قبضه می کنم و خودم را توصیف می کنم.

من در دین پروردگارم نظر می کنم ، منم حمایت کننده از پسر عمویم ، منم قرار دهنده او در کفن ها ، منم صاحب ولایت خدای رحمن ، منم همراه خضر و هارون ، منم همراه موسی و یوشع بن نون ، منم صاحب بهشت ، منم که هزاران نفر را وحشت زده می کنم ، منم قاتل کافران ، منم امام نیکوکاران ، منم بیت معمور، منم سقف بر افراشته آسمان ، منم دریای منفجر شده ، منم باطن حرم. منم تکیه گاه امّت ، منم صاحب امری عظیم. آیا کسی هست که به نطق من نطق کند؟

منم آتش جهنّم و اگر نبود که سخن خداوند و سخن پیامبر را شنیده بودم شمشیر خودم را بر روی شما می کشیدم و شما را تا آخرین نفر به قتل می رساندم.

منم ماه رمضان ، منم شب قدر، منم امّ الکتاب ، منم فصل الخطاب ، منم سوره حمد ، منم صاحب نماز در سفر و حَضَر، منم صاحب حشر، منم صاحب قربانی ، من گناهان امّت محمّد را از دوش آنها برداشتم ، منم باب سجده ، منم عبادت کننده، منم مخلوق منم شاهد منم مشهود.

منم صاحب سُندُس سبز، من در آسمان ها و زمین مورد ذکر هستم ، من در کنار پیامبر به آسمان ها رفتم ، منم صاحب کتاب و قوس ، منم همراه شیث پسر آدم ، منم همراه موسی و اِرَم ، منم کسی که به او مثال زده می شود ، منم آسمان سبز و صاحب دنیای سرسبز، منم صاحب بارانی که بعد از نا امیدی می بارد.

بله من اینها هستم. اکنون چه کسی مثل من است؟

منم صاحب رعد بزرگ ، منم دریای تیره ، من با خورشید تکلّم می کنم ، من صائقه ای هستم که بر سر دشمنان نازل می شود ، من فریادرس مردمی هستم که مرا اطاعت کنند و الله پروردگار من است و جز او خدائی نیست.

بدانید که برای باطل جولانی و برای حق نیز دولتی است. من به زودی از میان شما کوچ خواهم کرد پس منتظر فتنه بنی امیه و دولت کسرائی باشید و بعد دولت بنی عباس به همراه فرج و نیز گرفتاری رو می آورد و شهری بین دجله و دجیل و فرات ساخته می شود که زوراء نامیده می شود ملعون است کسی که در آن شهر ساکن شود و از آنجا طینت جبّاران بیرون می آید و در آن شهر کاخ ها بنا می شود و پرده ها آویخته می شود و با مکر و گناه به برتری دست پیدا می کنند و بنی عباس این دولت را در دست چهل و دو پادشاه می چرخاند به عدد سال های حکومتشان بعد فتنه ای غبار آلود فرا می رسد و گردنبندی سرخ بر گردن آن است و حق قائم می شود. آنگاه چهره من در میان بالهای اقلیم همچون ماه در میان ستارگان آشکار می شود.بدانید که خروج من ده علامت دارد: اولین آن تحریف پرچم ها در کوچه های کوفه است و تعطیل شدن مساجد و متوقف شدن سفر حج و خسوف و قذفِ (بمباران) خراسان و طلوع ستارگان دنباله دار و نزدیک شدن ستارگان به یکدیگر و هرج و مرج و قتل و غارت؛ اینها ده علامت است و از یک علامت تا علامت دیگر چیز های عجیبی رخ می دهد وقتی علامت ها کامل شد قائم ما قیام می کند که قائم به حق است.

و بعد آن حضرت فرمود: ای مردم پروردگار خود را منزه بدانید و با دست به او اشاره نکنید هرکس خالق را محدود کند به کتاب ناطق کافر شده است.

و بعد فرمود: خوشا به حال اهل ولایت من که در راه من کشته می شوند و بخاطر من مورد طرد قرار می گیرند.

آنها خزانه داران خداوند در زمین هستند و در روز وحشت بزرگ دچار ترس نمی شوند.

منم نور خدا که خاموش نمی شود منم اسراری که قابل مخفی کردن نیست.

خطبة البيان

توضیح

خطبه بیان آخرین خطبه ای است که حضرت علی (ع) برای مردم ایراد فرموده اند. این خطبه در بر دارنده مفصّل ترین و باعظمت ترین بیانات در شناخت علی (ع) و اوضاع آخر الزمان است . در مقدمه این خطبه روایت شده است که پیامبر اسلام(ص) به حضرت علی(ع) وصیت نمود که این خطبه را برای مردم انشاء کند.

کتاب های معتبری که خطبه بیان یا بخشی از آن را ذکر نموده اند عبارتند از:

۱- البدأ و التاریخ مقدسی؛ ۲- تاریخ طبری؛ ۳- رجال الکشی ؛ ٤- المراتب اسماعیل بن احمد بستی (٤۲۰ ق)؛ ٥- بصائر الدرجات صفار قمی٦-الاختصاص منسوب به شیخ مفید ؛۷- روضه التسلیم شیخ طوسی ؛ ۸- الدر المنظم فی السر الاعظم محمد بن طلحه شافعی؛۹- مشارق الانوار حافظ رجب برسی.۱۰ الانسان الکامل عبد الرحمن بدوی؛ ۱۱- علائم الظهور عبد اللّه شبّر.

همچنین سید حیدر آملی از خطبه البیان در مبحث ولایت یاد کرده چنانچه داود قیصری نیز چنین کرده است. ملاصدرا نیز به بخشی از خطبه به عنوان سخن امام علی (ع) استناد کرده است.[1]

شرح های مختلفی بر این خطبه نوشته شده و نخستین شرح بر این خطبه منسوب به "حسن صباح" است. برخی از اهل سنت نیز براین خطبه شرح نوشته اند.[2]

ما در اینجا دو نسخه از این خطبه را ذکر خواهیم کرد؛ نسخه اول که کوتاهتر است در کتاب "مشارق انوار الیقین" بدون ذکر نام نقل شده که همان مختصری از خطبه بیان بوده و در اکثر آثار همین متن با نام "خطبه بیان" معروف شده است. نسخه دوم بسیار مفصل بوده و در کتاب "الزام الناصب" تالیف شیخ علی بارجینی (۱۳۲۳ ق) و "نوائب الدهور" تالیف آیت اللّه علامه میرجهانی ذکر شده است.

[1] نریمی، امید(ترجمه و تحقیق)، خطبة البیان، ص ۵۴، نشر زائر.
[2] همان ، ص ۴۶.

خطبه بیان

نسخه(۱)[1]

منم که کلید های غیب در دست من است و بعد از محمّد فرستاده خدا کسی جز من بر آن آگاه نیست منم آن ذوالقرنین که در صحف نخستین یاد شده است منم صاحب انگشتر سلیمان منم صاحب حساب منم صاحب صراط و موقف قیامت و جایگاه حساب ، منم قسمت کنندۀ بهشت و دوزخ به امر پروردگارم ، منم آدم اوّل منم نوح اوّل منم نشانه خدای جبّار منم حقیقت اسرار. منم سازنده برگ درختان منم که میوه ها را می رسانم منم گشاینده چشمه ها ، منم جاری کنندۀ نهرها ، منم خزانه دار علم منم کوه بردباری منم فرمانروای مومنین منم عین الیقین منم حجّت خدا در آسمانها وزمین منم"راجفه" (اول نفخه صور اسرافیل) منم صاعقه منم عذاب هلاک کننده ، منم صیحه به حق ، منم "ساعۀ" برای کسی که آن را انکار کرد ، منم آن نوری که از آن راه راست بر گرفته می شود منم صاحب صور، منم که مردگان را از قبرها خارج می کنم ، منم صاحب روز نشر ، منم همراه نوح و نجات دهنده او و منم همراه ایّوب دردمند وشفابخش او منم که آسمانها را به امر پروردگارم برپا داشته ام ، منم همراه ابراهیم ، منم راز موسی کلیم ، منم نظر کننده در عالم ملکوت ، منم امر پروردگار زنده ای که نمی میرد ، منم ولی حق بر جمیع مخلوقات، منم آنکه سخن در نزد من تغییر نمی پذیرد و حساب خلق با من است منم آنکه کار خلق به من واگذارشده است منم جانشین خداوند خالق منم راز خداوند در شهرهای او و حجّت او بر بندگانش منم امر خداوند و روح ، همانگونه که خدای تعالی فرمود : ای رسول از تو سئوال می کنند از روح بگو روح از امر پروردگار من است. من کوههای مرتفع را استوار ساختم ،و چشمه های جاری را شکافتم منم نشاننده درختان منم نمایان کننده رنگهای میوه ها ، منم قسمت کننده رزقها منم زنده کننده مردگان منم نازل کننده قطرات باران منم نوردهنده خورشید وماه وستارگان منم عهده دار قیامت ، منم برپا کننده ساعۀ ، منم آن که فرمانبرداری او از طرف خدا واجب شده است منم

[1] حافظ رجب برسی، مشارق انوار الیقین، ص ۲۶۸، (ط- بیروت)

زنده ای که نمی میرم وهنگامی که مردم نمرده ام ، منم رازپنهان شده خدا منم دانا به آنچه بود و آنچه می باشد ، منم نماز های مومنان و روزه آنان منم مولا و امام آنان ، منم صاحب رستاخیر اول و آخر، منم صاحب مناقب و مفاخر منم صاحب ستارگان ، منم عذاب ثابت خدا ، منم نیست کننده ستمکاران اول ، منم از بین برنده حکومتها، منم صاحب زلزله و جنبش (رجف) منم صاحب کسوف و خسوف ، منم هلاک کنندهٔ فرعونها با همین شمشیرم ، منم آنکس که خداوند مرا عالم سایه ها بپا داشت و آنان را به بندگی من فرا خواند پس چون ظاهرشدم نشناختند و منکرشدند؛ به فرموده خدای سبحان: پس آنگاه که آمد نشناختند، او را و انکار کردند (بقره–۸۹).

منم نور الانوار منم حمل کننده عرش بهمراه ابرار منم صاحب کتابهای گذشته منم آن باب خداوند که برای کسی که انکار کرد باز نمی شود و بهشت را نمی چشد ، منم آنکه ملائکه برفراشم هجوم می آورند وبندگان اقالیم دنیا مرا می شناسند ، منم آنکه خورشید دوبار برایم برگشت و دو بار برمن سلام کرد و با پیامبر بر دو قبله نماز خواندم و دوبار بیعت کردم. منم صاحب بدر وحنین منم طور، منم کتاب مسطور (نوشته شده) منم دریای طوفانی منم بیت معمور[1] منم آنکه خداوند موجودات را به بندگی من فراخواند و کافرشدند و پافشاری کردند پس مسخ شدند و گروهی پذیرفتند پس رهایی و منزلت یافتند ، منم آنکه کلیدهای بهشت و قلاده های دوزخ در دست من است به عنوان کرامتی از جانب خدا ، منم با رسول خدا در زمین و آسمان منم مسیح آنگاه که غیر از من نه روحی حرکت داشت و نه موجودی نفس می کشید من موسی را از دریا عبور دادم و فرعون ولشگرش راغرق نمودم من همهمه چهار پایان و گفتار پرندگان را می دانم منم آنکه به یک چشم بر هم زدن آسمانها و زمینهای هفتگانه را سیر میکنم ، منم آن تکلم کننده بر زبان عیسی در گهواره ، منم آنکه عیسی پشت سر من نماز گذارَد.

منم آنکه در صورتها دگرگون می شوم آن گونه که خدا می خواهد منم صاحب اعصار اولیه منم صامت و محمد، ناطق. منم چراغ هدایت منم کلید پرهیزگاری منم آخر و اول و دنیا و آخرت منم آنکه به کارهای بندگان نظر می کنم منم خزانه دار آسمانهای هفتگانه و زمین به امرش ، منم برقرارکننده قسط ، منم برپادارنده دین[2]

---

[1] معبدی در آسمان چهارم محاذی و مطابق کعبه
[2] انا دیان الدین

منم آنکه عبادات پذیرفته نمی شود مگر با ولایت من و حسنات سود نبخشد مگر به محبت من ، منم دانا به مدار سپهر در گردش منم صاحب پیمانه دانه های باران وریگهای بیابانها به اذن پروردگار جبّار.

آگاه باشید منم آنکه دو بار کشته می شوم و دوبار زنده می شوم وهرگونه بخواهم ظاهر می شوم ، منم شماره کننده موجودات اگر چه بسیارند منم حساب کننده آنان به امر پروردگارم منم آنکه هزار کتاب از کتب انبیاء نزد من است منم آنکه ولایت مرا هزار امّت انکار کردند پس مسخ شدند منم آنکه در روزگار گذشته یاد شده ام و در آخرالزّمان آشکار شده ام منم شکننده وکوتاه کننده عمرستمگران در زمانهای گذشته وخارج کننده وعذاب کننده آنان در واپسین زمان ، منم عذاب کننده "یغوث" و "یعوق" و "نسر"عذاب کردنی سخت ، منم سخنگو به هر زبان ، منم شاهد بر اعمال خلق در مشارق و مغارب ، منم محمد و محمد منم ، منم داماد محمد من معنایی هستم که هیچ اسم و شبیهی بر آن قرار نمی گیرد. و لا حول ولا قوة الا باللّه العلی العظیم.

خطبه بیان

نسخه (۲)[1]

محمد بن احمد انباری از محمد بن احمد جرجانی قاضی ری از طوق بن مالک از پدرش و او از جدش و او از عبد الله بن مسعود روایت کرده است:

زمانی که امیرالمؤمنین امر خلافت را عهده دار گردید ، پس از سه روز به بصره آمد و به مسجد جامع شرفیاب شده بر فراز منبر قرار گرفت و سخنانی ایراد فرمود که عقول را به شگفتی و بدنها را به لرزه افکند.مردم چون این سخنان را از حضرتش بشنیدند بسیار گریستند و صداها را به فریاد و ناله و شیون بلند کردند. امیرمؤمنان(ع) در آن جمع فرمود که:رسول خدا صلی الله علیه و آله با او در نهان سخن گفته و اسرار پنهانی که میان خدا و پیامبرش وجود داشته برای او بازگو کرده.از این رو نوری که در روی پیغمبر بود به روی علی ابن ابیطالب(ع) منتقل شده است.پیامبر خدا در بیماری و مرضی که منجر به وفاتش گردید امیرمؤمنان را وصیت کرد که خطبه البیان را بر مردم انشاکند که در آن علم گذشته و آینده و آنچه که واقع شده و می شود– تا روز رستاخیز–آمده است .

امیر مؤمنان هم بعد از رحلت پیامبر به پا خاست ، در حالی که بر ظلم و ستم امت صبر پیشه کرده بود ، چون عمر حضرتش به لب بام رسید و زمان آن بود که به وصیت پیامبر عمل کند حضرتش برای مردم خطبه ای ایراد فرمود که خطبه البیانش خوانند. امیرمؤمنان در بصره و بر فراز منبرقرار گرفت و خطبه ای ایراد کرد که آخرین خطبه حضرتش بود. حضرت در آن خطبه ستایش خدا را به جا آورد و بر او ثنا گفت و یادی از پیامبر خدا نمود.آنگاه فرمود ای مردم من و حبیبم به سان این دو انگشتیم ، و اشاره فرمود به انگشت سبابه و وسطای خود. آنگاه فرمود اگر آیه ای از کتاب خدا نبود ، هر آینه خبر می دادم شما را به آنچه که در آسمانها و زمین است و

[1] این نسخه در کتاب الزام الناصب ج۲،ص ۱۴۸ و نوائب الدهور ذکر شده و در ترجمه آن از کتاب خطبة البیان، ترجمه و تحقیق: امید نریمی ، نشر زائر(آستانه مقدسه قم) استفاده شده است. برای بررسی مفصل همه اسناد این خطبه به تحقیقی که در کتاب مذکور انجام گرفته است مراجعه کنید.

آنچه که در دل زمین جای دارد که بر من چیزی از آن پنهان نباشد و کلمه ای از نظرم دور نمانده است . البته به من وحی نمی شود ، بلکه آنچه که به من می رسد دانشی است که رسول خدا بر من تعلیم فرموده است.هر آینه پیامبر خدا با من به سرّ سخن گفت و هزار مساله در میان نهاد که هر مسأله هزار باب دارد و بر هر بابی هزار فرع متفرع است . بپرسید از من پیش از آنکه مرا نیابید. بپرسید از من از آنچه در زیر عرش است تا خبر دهم شما را. اگر نبود که گوینده ای از شما بگوید: که علی ابن ابیطالب جادوگر است ،- چنانچه در حق پسر عمم گفته شد - هر آینه خبر می دادم شما را به جایگاه رویایتان و دفینه های پنهان در زیر زمین. هر آینه خبر میدادم شما را از اعماق زمین. و این است آن خطبه ای که خطبه البیانش گویند.

به نام خداوند بخشاینده مهربان

سپاس خدای را که آسمانها را به قلم صنعش- بی آنکه الگویی برای او باشد-بیافرید، و گستردنیها را هموار کرد، و کوه ها را در جای خود تثبیت نمود، و چشمه ساران از زمین جوشانید و جاری ساخت، و بادها را فرستاد و افلاک را فراهم آورد و در مسیری مشخص به حرکت درآورد. سپاس از آن خدایی است که ماه های سال را ایجاد کرد، و ابرها را مسخّر خویش گردانید، و منزلگاه های ماه -در آسمان- را تقسیم نمود، و سیاهی را در شب های تار فرو ریخت، و اجسام را پدید آورد، و ابر ها را بیافرید، و ازمنه را بیافکند. اوست سر منشا امور، و تضمین کننده روزی، و به هم آورنده استخوانهای پوسیده، ستایش میکنم او را بر روزی ها و فراوانیشان. شکر میکنم او را بر نعمت ها و استمرارشان. شهادت می دهم که معبودی جز خدا نیست. اوست یکتای بی همتا. شهادتی که گوینده به آن را به اسلام می کشاند و او را از عذاب روز رستاخیز ایمن می دارد. شهادت می دهم که محمد بنده او و خاتم فرستادگانش است . اوست که دعوت حق را منتشر ساخت. خداوند او را به سوی امتی گسیل داشت که به بندگی بتها دل مشغول بودند. بر اثر پرستش بتها افراد قابل در وادی گمراهی در غلطیده بودند.

پرواز کنندگانشان با زبان عصیانگری هدایت گشته بودند و فریب خورده به سبب زیور نادانی و گمراهی مرتکب اشتباه شد. رسول خدا پیام خود را رساند حال آنکه بر مفاد آن آگاه بود و به سبب قرآن دعوت شیطان را محو و نابود نمود، و بینی نادانان عرب و بزرگانشان را به خاک مذلت مالید تا اینکه دعوتش به حق و حقیقت، صبح را برای امت به ارمغان آورد. بر این امت به سبب پیامبر و پیامش دعوت بزرگ راست آمد و ریشه هایش پاک و پاکیزه گشت. ای مردم!مثل سیر کرد و عمل ثابت گردید(مثلی که زده شده بود در عمل ثابت شد). ترس نزدیک شد و اجل فرارسید. با زمان رخت بربستن از این دنیا فاصله چندانی ندارم و از عمرم جز اندک زمانی بیش باقی نمانده است. پس بپرسید پیش از آنکه مرا در میان خود نیابید. ای مردم! منم آگاه کننده از اسرار کائنات. منم آشکارگر آیات کتاب خداوندی. منم کشتی نجات. منم سر ناپیدا. منم کسی که دارای دلایل روشن است. منم سر منشأ جوشش فرات. منم کسی که تورات را به زبان عربی ترجمه نمود. منم نزدیک کننده پراکنده ها. منم پدیدآورنده معجزات و خوارق عادت. منم سخن گوینده با مردگان. منم گشاینده سختی ها. منم حلال مشکلات. منم زایل کننده شبهات. منم شیر

بیشه نبرد. منم ازبین برنده سختی ها. منم نشانه خداوند صاحب اختیار. منم حقیقت اسرار. منم در ظاهر علی ای که حیدر کرار است (یعنی در نبرد هیچگاه پشت به دشمن نمی کند و همیشه به پیش می تازد).منم وارث دانش خداوندی. منم درهم کوبنده کافران. منم پدر امامان پاکباز. منم ماه در برج سرطان. منم دنباله شب پانزدهم ماه.منم شیر شرزه. منم سعد زهره. منم (سیاره)مشتری ستارگان. منم (سیاره) زحل ستارگان پرنور. منم چشم دو ستاره شرطین. منم گردن سبطین(دو سده متوالی). منم حمل اکلیل. منم عطارد فضیلت. منم قوس عراک.منم فرقد سماک. منم مریخ فرقان. منم شاهین ترازو.منم ذخیره مردان شاکر. منم تصحیح کننده زبور. منم تأویل برنده تأویل.منم مصحف انجیل.منم فصل الخطاب. منم ام الکتاب.منم ریسمان ابرار. منم صاحب «بقره». منم سنگین کننده ترازوی اعمال. منم برگزیده «آل عمران». منم بزرگ بزرگان. منم تمامی «انعام». منم پنجمین از اصحاب کسا. منم روشنگر «نساء»(زنان)[1]. منم صاحب «اعراف». منم کمرشکن گذشتگان.منم دایر مدار کرم. منم توبه شخص پشیمان. منم «صاد» و «میم». منم سر ابراهیم خلیل. منم محکم کننده رعد.منم سعادت کوشش کننده. منم نشانه آشکار معبود.منم استنباط گر هود. منم بخشش خلیل. منم آیه بنی اسرائیل. منم مخاطبین اصحاب کهف. منم دوستدار صحف.منم راه استوار. منم روشنگر «مریم»[2]. منم سوره کسی که قرآن تلاوت کند. منم تذکره آل طه. منم ولی پاک سرشتان. منم ظاهر شونده با انبیا. منم تکرار کننده فرقان. منم نعمت خداوند رحمان. منم محکم کننده سوره های طواسین. منم پیشروی آل یاسین. منم حاء سوره حامیم. منم سیراب کننده «زمر». منم نشانه ماه. منم نگاهبان کمینگاه. منم ترجمه «صاد». منم صاحب کوه طور. منم حقیقت شادی. منم بلندای کوه قاف. منم کوبنده «احقاف». منم ترتیبگر «صافات». منم شرکت کننده در «ذاریات».منم سوره «واقعه». منم سوره ها ی «عادیات» و «قارعه». منم سوره «قلم». منم چراغ تاریکی ها. منم نزدیک کننده. منم تأویل گر قرآن. منم آشکارکننده بیان. منم صاحب ادیان.منم سیرابگر تشنه لبان. منم عقد ایمان.

[1] این اسامی مثل بقره، آل عمران، نساء و ... هم اسم های خاص هستند که سوره های قرآنی را منظور دارند و هم اسم های عامی هستند که معنای عام تری را در بر دارند برای مثال: انا تبیان النساء یعنی من روشن کننده و تبیین کننده سوره " نساء" هستم همچنین من کسی هستم که ماهیت و باطن زن را روشن کرد. یعنی هم اسرار این سوره نزد من است و می دانم و هم اصل حقیقت وجود زن را من تبیین کردم و آشکار نمودم.

[2] سوره مریم و خود حضرت مریم(ع)

منم قسمت کننده بهشت. منم کیوان امکان. منم روشنگر امتحان. منم نجات دهنده از آتش دوزخ. منم حجت خداوندی بر جن و بشر. منم پدر امامان پاکباز. منم پدر مهدی که در آخرالزمان قیام کند.

آنگاه مالک اشتر برخاست و عرض کرد:ای امیرمؤمنان!چه هنگامی قائم از فرزندان تو قیام کند؟حضرت فرمود:آن زمان که باطل و ناچیز پیشرفت کند و حقایق سبک و خوار شود وبرسد آنچه که خواهد رسید. جور و فساد بر پشت مردم سنگینی کند. کارها به یکدیگر نزدیک شود و آشکارا کردن خبرها ممنوع گردد و بینی مالک به خاک مالیده شود. پای کوبنده در راه شر پای بفشرد و سقوط کننده در وادی جهل و ضلالت درغلطد. قنوات خشک شود و عشایر و قبایل از فرمان سرپیچی کنند و سختی ها و کینه ها شدت گیرد. جمعیت ها پراکنده گردد و نفوس کوتاه عمر شوند. فتنه های بیشمار مردمان را سرگردان و متحیر کند و اندیشه های ناصواب برانگیخته شود. مردمان درنده خوی گرگ صفت و خارپشت طبیعت بر خروش و غوغا گرد هم آیند .امواج فتنه و بلا و صدای مخالف و مخالفین به جنبش درآید. حاجیان از انجام مراسم حج ناتوان گردند و شیفتگی ها و آشفتگی و آزمندی تشدید یابد. بدی ها پی در پی و عذاب ها نزدیک به یکدیگر شوند.جنگجویان با هم گلاویز شده و آتش جنگ و اختلاف زبانه کشد. در میان اعراب اختلاف افتد و بازجویی ها سخت شود. ترسندگان پای به عقب گذارند و وامها واخواست شود. اشکها از چشم ها روان گردد ومردمان سست اندیشه فریب خورند. شادمانی ها از بین رود و شادی کننده ای نباشد. بانگ فریاد از هر سو برآید و شورشیان سر بر شورش بردارند و در هر شهر و منطقه ای به زد و خورد پردازند. رؤسا از مرئوسین خود به عجز و لابه افتند و نور آفتاب توانایی غلبه بر تاریکی را از کف بدهد. گوشها نشنوند و عفّت و پاکدامنی از میان برود. دادخواهی و درستی مورد ملامت و اعتراض واقع گردد و شیطان بر امور چیره و مستولی گردد. گناهان رو به فربهی نهد و زنان حاکم گردند وحوادث گرانبار شود. نااهلان سموم اخلاقی را سمپاشی کنند و جست و خیزکنندگان هجوم آورند.

خواهش های نفس تنوع یابد و بلایا بزرگ گردد و شِکوه ها فراوان شود و اختلافات و مشاجرات دنباله دار شود. متجاسر متجاوز بسی پا از گلیم خود فراتر نهد. خشمگینان فراوان به خشم آیند و به جنگ و خونریزی اقدام کنند. سخت گیرندگان به تجاوز و تاخت و تاز سرگرم شوند و طاعنان در دین حاضر جواب گردند. شدّت نبرد و

معرکه ها بیابانها راغبار آلوده گرداند و بر اثر خشکسالی عاری از آب و گیاه گرداند. بانگ و فریاد سلاطین و زمام داران گوش فلک را کر کند و سنگدل سخت کردار در تیراندازی غالب آید. ستم پیشگان خاک مذلت بر مردم فرو پاشند. زلزله زمین را فرا گیرد و اقامه حدود و واجبات الهی معطل ماند. امانت ضایع گردد و خیانت و کژدستی نمایان شود. محافظه کار بسی ترسان باشد و خشم و کینه توزی شدت یابد و مرگ سبب هراس بیش از اندازه مردمان شود. اشرار امور را در دست گیرند و اخیار بازنشسته شوند. پلیدی بر دارندگان و ثروتمندان مستولی شود و مردمان شرارت پیشه به آرزوی خود رسند. دانشمندان و بزرگان قوم به کژاندیشی روی آورند و امور بر آنان مشتبه شود. سستی و پا به گل ماندن در کارها امری رایج باشد. در قرعه زدن حریص و بخیل غالب شود ورستگار و فیروزی یافته ای یافت نشود. راحت و آسایش از مردم بازداشته شود. پرخوری رواج یابد. مهموم از سر ناشکیبایی و ترس مفرط و آزمندیش سر به گریبان فرو برد. مرد ازترسناکی گریزان شود و اوضاع تیره و تار گردد. افراد از پریشانی به ورطه هلاکت افتند و روزگاری پیش آید که هر کس از وخامت اوضاع روی ترش کند ومردان شیرخوی سخت منکوب شوند. گوساله ای که تازه بنیه گرفته به آهستگی بدود(کنایه است از کودک گوساله صفت که روی کار بیاید و در امور عامه دخالت کند ، یا کسی که در میانه مردم تفرقه افکنی کند وشق عصای مسلمانان نماید و یا در آسمان برقی که به آهستگی سیر کند ظاهر گردد و دراز باشد وبه جانب راست و چپ میل نکند).

از بالا به پایین افتد چیزی که بس شگفت باشد وروشن گرداند افیق را(که مراد گردنه افیق باشدکه در کتاب المحالم و الفتن ذکر شده است). دور کند دورکننده را و به جستجو درآورد جستجوکننده را و به کوشش وادارد کوشش کننده را و به مشقت و رنج و تعب اندازد به مشقت و رنج و تعب اندازنده را و خشمگین گرداند خشم گیرنده را. خون به رایگان و باطل ریخته شود و کینه جو از شهری به شهری به شتاب پیغام فرستد. آزمندی فزونی یابد و قبایل پراکنده شوند. شماتت کنندگان یکدیگر را شماتت کنند. کهنسالان به مشقت و رنج و تعب افتند و گرفتاران درهم شکنند. خشمگینان اندوهگین و پشیمان شوند و رنجبر به اندکی از مال (کمتر از آنچه که استحقاق دارد)برسد و به سختی و مشقت افتد.

سوگند به ستاره حلقه دار، قرآن زر و زیور داده شود، و خوانها و گستردنیها سرخ گردد. آن زمان که به حالت تسدیس رسد سرطان(که منزل اول از منازل ماه است) و به حالت تربیع رسد زبرقان(یعنی ماه) و به حالت تثلیث رسد حمل و در خانه سهم (یعنی در حال مقارنه) واقع شود زحل و ناپدید شود هرچیزی که به چیز دیگری بازگردد. عبور از بیابانهای میان مکه و بصره ممنوع شود و فرمانها و حکم ها و اندازه گیریها ثابت شود و خانه های دهگانه ظاهر و کامل شود و زهره به حالت تسدیس رسد وسختی فراگیرشود(یا گروهی از مردمان پراکنده از اطراف و اکناف گرد هم آیند). گروه پهن بینیها از جانب مشرق ظاهر گردند که پست است استخوان های بینیشان و به توهم افتند کوتاه بالایان در شدت اندام بزرگ پیکر که مردمانی نیک و گرانمایه بر آنها غالب شوند و معیوب کنند زنهای آزاد را و مالک شوند جزیره ها را. آنان سرمنشأ نیرنگها و فریبکاری ها و بی وفاییها باشند. آنان خراسان را ویران کنند و ملازمین خانها را از خانه نشینی به کارشان بازگردانند و حصارها را ویران کرده آشکار کنند آنچه را که پنهان و حفظ شده. آن گاه شاخساران قطع کنند و عراق را فتح نمایند و در مخالفت و دشمنی و زیان رساندن و خونی که ریخته می شود بر یکدیگر سبقت جویند. پس در این هنگام در انتظار خروج صاحب الزمان باشید.

آن گاه حضرتش بر بالاترین پله منبر نشسته و آهی کشیدند. آن گاه فرمودند:آه از سخن گفتن لبها و پژمرده شدن دهانها. راوی گوید:آن گاه حضرت به جانب چپ و راست خود نگاهی کرده متوجه جماعتی از بزرگان و موجهین اهل کوفه شدند. بزرگان قبایل در پیش روی حضرت در سکوتی کامل فرو رفته بودند، در حالتی که گوئیا مرغ آسمان بالای سر ایشان نشسته است.

حضرت آهی سرد از دل برکشیدند و ناله ای اندوهگین سردادند و اندک زمانی کوتاه آرام گرفتند. در این حال سوید پسر نوفل که از سران خوارج بود از روی تمسخر به پا خواست و گفت: ای امیرمؤمنان!آیا تو در آن زمان که از آن یاد میکنی حاضر هستی؟ و آگاهی بدانچه که خبر میدهی؟ راوی می گوید: امام علیه السلام متوجه او گردید و بر قامتش نگاهی خشم آلوده افکند. سوید بن نوفل صیحه ای بلند به سبب بزرگی عذابی که بر او نازل شده بود زد و جا به جا جان به جان آفرین تسلیم نمود. جسدش را از مسجد بیرون بردند در حالی که پاره پاره شده بود.

حضرت پس آن گاه فرمود:آیا به مانند منی را استهزا می کنند؟ آیا سزاوار است که همچون منی سخن گوید به چیزی که نمی داند و ادعا کند چیزی را که برای او سزاوار نیست؟به ذات خدا سوگند ، باطل کنندگان حجت خدا به هلاکت خواهند رسید، که اگر بخواهم باقی نمیگذارم بر روی زمین کافری که خدا را انکار کند و نه منافقی که پیامبر را پذیرا نمی گردد و نه کذابی که کمر به تکذیب وصی بسته است. از حزن و اندوهی که فرا گرفته شکایت به درگاه خدا می برم و می دانم از جانب خدا آنچه را که نمیدانید. راوی می گوید:در این هنگام صعصعه بن صوحان و میثم و ابراهیم بن مالک اشتر و عمروبن صالح به پا خاسته گفتند: ای امیرمؤمنان! برای ما آنچه که در آخرالزمان اتفاق می افتد را بیان کن، چرا که قلب های ما را شاداب و زنده می گرداند و ایمانمان را از جهت دوستی و کرامت دوچندان می نماید.-راوی گوید:- در این هنگام حضرت به پا خاسته و خطبه ای شیوا ایراد فرمودند که مردم را به بهشت و نعماتش تشویق و از دوزخ و آنچه در اوست برحذر می داشت. حضرتش پس از آن فرمودند: ای مردم! من از برادرم پیامبر خدا شنیدم که می فرمود:در امت من یکصد خصلت با هم گرد می آیند که در میان امم دیگر بی سابقه است.-راوی گوید:- در این هنگام دانشمندان و فضلای قوم به پاخاسته و بر کف پاهای حضرتش بوسه زده گفتند: به پسر عمت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تو را سوگند می دهیم تا برای ما آنچه را که در گذر زمان می گذرد به کلامی که دانایان و نادانان آن را درک کنند بیان نمایی. راوی گوید:پس آنگاه حضرت خدای را سپاس گفت و یادی از پیامبر خدا نمود و فرمود:من شما را خبردهنده ام به آنچه که در بعد من می گذرد و به آنچه که در آخرالزمان به وقوع می پیوندد تا خروج صاحب الزمان، که به پا دارنده امر ما و از ذریه فرزندم حسین است. آنان گفتند: آن واقعه در چه هنگام است ، ای امیرمؤمنان؟ حضرت فرمود: زمانی که مرگ در فقها شایع شود و امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نمازها را ضایع کنند ، و پیروی از شهوات نمایند. امانت داری کم و خیانت فراوان گردد. زمانی که مسکرات بیاشامند و دشنام دادن به پدر و مادر شعارشان گردد. به سبب کینه و دشمنی با یکدیگر نمازی در مساجد به پای داشته نشود و از آن به عنوان مجلس خورد و خوراک استفاده شود. در انجام گناهان زیاده روی و در به جای آوردن کارهای خوب کم کاری صورت گیرد. آ ن زمان که بر کت از سال و ماه و روز وهفته و ساعت برداشته شود.هر سالی به مقدار یک ماه و هر ماه به اندازه یک هفته، و هرهفته به مقدار یک روز، و هرروز

به قدر یک ساعت گردد. آب و هوا درفصل باریدن باران،آب و هوای تابستان باشدو باران نبارد. پسر کینه پدر و مادر را در دل گیرد. برای اهل آن دوران چهره های پاکیزه و باطن های بدسگالی باشد. هر که آنها را مشاهده کند در شگفت باشد و هر که با ایشان معامله کند به او ستم روا دارند. چهره هایشان بسان آدمیان و دلهایشان دلهای شیاطین باشد. آنان از گیاه صبر تلخ تر و از مردار گندیده تر و از سگ نجس تر و از روباه حیله گرترند. و طمعشان از اشعب(که در عرب ضرب المثل طمع است)بیشتر است و از حیوان مبتلا به بیماری گری چسبنده ترند. آنان را از منکری که انجام می دهند نتوان نهی نمود. چون با ایشان سخن بگویی تکذیبت کنند و اگر ایشان را امین دانستی به تو خیانت کنند. اگر از ایشان روی گردانیدی عیب تو را گویند و اگر تو را مالی باشد به تو رشک برند. اگر در بذل مال بخل کنی کینه ات را به دل گیرند و اگر ایشان را پند دهی تو را دشنام دهند. دروغ را بسیار شنوند و مال حرام بسیار بخورند. ربا را حلال دانند و خوردن مسکرات ، و سخنان شر و فتنه انگیز ، و افسانه های دروغ و حرام ، و شادمانی و نشاط و آوازه خوانی به غنا و ساز و نواز را جایز شمرند. فقیر در میان ایشان خوار و کوچک است و مومن ناتوان و پست. دانا در نزدشان بی قدر است و فاسق در نزدشان گرامی. ستمکار در نزدشان بزرگ شمرده شود و ناتوان در نزدشان ناچیز و صاحب قوت نزدشان مالک است. امر به معروف و نهی از منکر نکنند. ثروت در نزدشان دولت است و امانت را غنیمتی دانند که در تصرفش هیچ گونه رد و منعی نیست. زکات مال خود را دفع کردن نوعی ضرر دانند. مردان کورکورانه از زنان خود فرمان بردارند و در مقابل پدر و مادر سر به نافرمانی بردارند و در حقشان جفا روا دارند و همت خود را بر نابودی برادر خود گرد آورند.

در آن زمان ، نوای اهل فجور بلند شود. مردم فساد و غنا و زنا را دوست بدارند و به حرام و ربا معامله کنند. علمایشان سرزنش گردند. در میان ایشان ریختن خون فراوان گردد و قضاتشان قبول رشوه کنند. در آن زمان ، زن همسری از زنان برای خود انتخاب کند و خودش را برای همجنس خود بیاراید ، آنچنان که عروس خود را برای شوهرش می آراید. دولت کودکان در هر جا آشکارا گردد. خواندن زنهای خواننده و رقاصه حلال شود و غناهای حرام و آشامیدن مسکرات و اکتفا کردن مردان به مردان و زنان به زنان روا باشد. زنان بر زینها سوار شوند و بر شوهر خود استیلا داشته و در هر امری سلطه خود را اعمال کنند. مردم بر سه گونه حج به جای

آورند:ثروتمندان برای گردش و استراحت ، و میانه حالان برای تجارت، و فقرا برای گدایی.در آن دوران احکام الهی باطل و ناچیز و اسلام سبک شمرده شود و دولت شریران آشکارا گردد. ستمگری روا باشد و ستم پیشگی در تمام شهرهامعمول گردد. در چنین زمانی تاجر در تجارت خود دروغ گوید و زرگر در زرگری خود- وبالاخره- هر صاحب صنعتی در صنعت خود. پس کسب ها اندک گردد و راه های معیشت تنگ گردد. در مذاهب و روشها اختلاف روی دهد و فساد رو به تزاید نهد و رشد و هدایت کم گردد. در چنین زمانی دلها سیاه شود و پادشاهان ستمکار بر آنان حکومت کرده میانشان داوری نمایند.

سخنانشان از گیاه صبر تلخ تر است و دلهاشان از مردار گندیده تر. چون چنین زمانی پیش آید دانشمندان و دانایان می میرند و دلها فاسد می شوند. گناهان رو به فزونی می نهد و قرآنها به کناری گذارده می شود. مساجد تخریب و آرزوها دور و دراز می شود و اعمال نیک تقلیل می یابد. حصارها و پایگاه هایی برای جلوگیری از حوادث بزرگ در شهرها بنا کرده می شود پس در چنین زمانی اگر کسی از آنها در شبانه روز نماز گذارد چیزی در نامه عملش ثبت نمی گردد و نماز از او پذیرفته نخواهد شد، زیرا در آن حال که نماز می گذارد در این فکر است که چگونه در حق مردم ستم کند و چگونه با مسلمانان نیرنگ نماید. آنان ریاست را برای فخرفروشی و مباهات و وسعت دادن به دامنه ستمگریشان طلب میکنند. مساجدشان تنگ می گردد و کافر در حقشان حکم می کند. برخی بر برخی ستم روا می دارند و بعضی از آنها بعض دیگر را از سر دشمنی و کینه می کشند. آنان بر آشامیدن مسکرات فخر می کنند و در مساجد سازها و نوازها به صدا درمی آورند و کسی نیست که آنان را از این عمل بازدارد. بزرگانشان زنازادگان و مردمان پستند و سرپرست و سرکرده آنان نادان ترینشان است. در آن زمان افرادی صاحب مال و منال هستند که مالک آن نیستند. آنان افراد پست و پلیدی هستند از فرزندان پست و پلید. روسا ریاست را به کسی تفویض کنند که در خور چنین مقامی نیست. بدعتها آشکار شود و فتنه ها سربرآورد. سخنانی جز دشنام بر زبان جاری نگردد و کردارشان از سر توحش باشد و آنچه انجام دهند برآمده از خبث باطنشان است. آنان در زمره ستمکارانی هستند که در ستمگری از چیزی فروگذار نکنند. بزرگانشان بخیلان و گدایانند. فقهایشان آنگونه که بخواهند فتوا دهند و قضاتشان به چیزی که نمی دانند حکم کنند. جمع کثیری از آنان شهادت به دروغ دهند. هرکس مکنتی دارد نزدشان

بلندمرتبه است و هر که را که دانستند فقیر و بیچاره است نزدشان خوار و پست باشد. فقیر و محتاج نزد ایشان مهجور است و کینه او را به دل دارند و دارا و ثروتمند مورد محبتشان. آن که شایسته است حلق و گلویش گرفته و راهها بر او بسته است. هرکس که سخنچین و دروغگو است قدر بیند. اما خداوند این دسته از مردم را سرافکنده ساخته چشم دلشان را کور می گرداند. خوراک آنان گوشتهای مرغان فربه و تیهو است و پوشاکشان خز یمانی و ابریشم. ربا و اموال شبهه ناک را روا می دارند و شهادت دادن را به یکدیگر قرض می دهند و کارهای خود را از سر ریا و خودنمایی انجام می دهند. عمرهاشان کوتاه شود و سخنی جز گفتار سخن چین نزد آنها اعتبار نداشته باشد. حلال را حرام می کنند. کارهایشان زشت و ناپسند است و دلهایشان ناهمگون نسبت به هم. باطل را در میان خود آموزش می دهند ودرس می گیرند. از کارهای زشتی که می کنند بازداشته نمی شوند. نیکانشان از بدانشان در هراسند.

در غیر از ذکر خدای تعالی پشتیبان یکدیگرند. آنچه که در میانشان حرام شمرده شود وقعی ننهد. با یکدیگر نامهربان باشند و پشت به هم کنند. اگر شخص شایسته ای را ببینند در مقام رد و انکارش برآیند و اگر گناهکار یا سخن چین را ببینند او را استقبال کنند.کسی که به آنها بدی کند او را تعظیم کنند. در آن زمان ، فرزندان زنا فراوان گردد و پدران هر کار زشتی که از فرزندان خود ببینندخوشحال و مسرور گردند و آنها را از انجامش بر حذر ندارند. مرد از زن خود عمل زشت (یعنی زنا)را به رأی العین ببیند و او را نهی نکند. زنان از راه شرمگاه خود امرار معاش کنند و در جاده بی عفتی گام بردارند تا آنجا که اگر از درازا و پهنا با زنان آنها هم آغوش شوند اهمیت ندهند. و اگر درباره آنها سخن زشتی گفته شود ترتیب اثر ندهند. پس آنانند آن بی غیرتانی که خدا نه سخنی از آنها پذیرا می گردد، و نه کار درستی و نه عذر و پوزشی. خوراک چنین اشخاصی حرام و ازدواجشان ازدواج گناه است که کشتن آنان در شریعت اسلام امری روا و رسوا کردنشان در میان خاص و عام جایز شمرده شود و در روز رستاخیز در آتش دوزخ جاودانه خواهند شد. آنان آشکارا پدران و مادران خود را دشنام دهند و بزرگان خود را خوار شمرند. مردمان پست و بی اصل و فرومایه به سهولت نردبان ترقی را بالا روند و پریشان عقلی و دیوانگی فزونی یابد. در آن زمان برادری به نیت تقرب به خدای تعالی بسی اندک و پول های حلال در نهایت ناچیزی باشد.

مردم به بدترین حالت خود بازمی گردند. در آن زمان دولت ها بر محور شیاطین می چرخند و پیشه شان ظلم و ستم کردن به ناتوانان و گدایان است و یوزپلنگ لباس شکاری که شکمش را دریده است به تن می کند. ثروتمند به آنچه که دارد بخل می ورزد و نادار آخرت خویش را به دنیای خویش می فروشد. پس وای بر فقیر! و آنچه به او وارد می شود در آن زمان از زیان و ذلت و خواری که اهل خود را ضعیف و بیچاره کند. زود باشد که فقرا در طلب آنچه که برایشان حلال نیست برآیند که اگر چنین شود زیانهایی به ایشان روی کند که توان مقابله با آن را ندارند.

آگاه باشید که اول فتنه از هَجَری (ازاهالی قصبه ای در بحرین) و رقطی (که شخصی است دارای مرض لک و پیس)شروع می شود و در آخر به سفیانی و شامی منتهی می گردد.

آن گاه حضرت فرمود :شما در هفت طبقه دسته بندی می شوید:طبقه یکم کسانی که در فزونی تقوا و پرهیزکاری سر آمدند که تا سال هفتادم از هجرت زندگی می کنند(بنابر نسخه دیگر: کسانی که اهل سخت و دشوار زندگی کردن هستند که تا سال هفتادم از هجرت وجود دارند). طبقه دوم اهل بذل و بخشش و مهربانی هستند که تا سال دویست و سی ام هجری یافت می شوند. طبقه سوم اهل پشت کردن به یکدیگر و بریدن از یکدیگر هستند که تا سال پانصدوپنجم هجری یافت می شوند. طبقه چهارم اهل سگ صفتی و رشک بردن به یکدیگر هستندکه تا سال هفتصد هجری دوام یابند. طبقه پنجم اهل باد به بینی افکندن و تکبر و بهتانند که تا سال هشتصد و بیست هجری دوام یابند. طبقه ششم اهل خونریزی و غلق و اضطراب و سگ صفتی با دشمنان هستند که مردمان فاسق پیشه در این برهه ظهور و بروز پیدا می کنند و تا سال نهصد و چهل هجری یافت می شوند. طبقه هفتم مردمانی هستند مکر پیشه،نیرنگ باز، ستیزه جو، فاسق، پشت به یکدیگر کننده که از دیگران می برند و کینه هم را به دل می گیرند. آنان اسباب بازیهای بزرگ را فراهم آورده و مرتکب شهوات گردند و به خراب نمودن شهرها و خانه و انهدام ساختمانها و قصرها همت گمارند. در این طبقه لعنت شده ای از بیابانی بد یمن پدیدار می گردد و در همین طبقه است که پرده حیا و شرمگاه به کنار می رود و وضعیت بدین منوال است تا اینکه قائم ما مهدی -که درود خدا بر او باد- ظاهر گردد.

راوی گوید:در این هنگام بزرگان اهل کوفه و عرب به پا خاستند و گفتند: ای امیر مؤمنان! برای ما زمان وقوع این فتنه ها و امور بزرگی را که یاد فرمودی بیان فرما ، که هر لحظه ممکن است قلبهای ما از شدت وحشت و اضطراب شکافته شود و روح از بدنمان مفارقت کند که اگر چنین شود بر جدایی ما از شما باید بسی تأسف خورد. امیدواریم که خداوند از ما بدی و مکروهی را متوجه شما ننماید. پس علی علیه السلام فرمود:قضا در آنچه که شما در طلب آن هستید جاری شده است که هر نفسی طعم مرگ را می چشد. راوی می گوید:همه از کلام حضرت به گریه افتادند. آن گاه حضرت فرمودند: آگاه باشید که فتنه ها بعد از آن امری به وقوع می پیوندد که خبر می دهم شما را از امر مکه و مدینه، از گرسنگی غبارآلوده و مرگ سرخ(یعنی خونریزی). ای وای بر اهل بیت پیغمبر و شریفهای شما! از گرانی و گرسنگی و احتیاج و ترس که به آنها رخ نمایاند تا جایی که در بدترین حالی به سر برند. آگاه باشید که از مساجد شما در آن زمان هیچ صدایی به گوش نرسد و هیچ دعایی در آن مستجاب نگردد. پس هیچ خیری در زندگی بعد از آن نیست. در آن زمان پادشاهان کفار زمامدار امور شوند و بر شما حکومت رانند و هرکه نافرمانی آنها را کند او را بکشند و هر که فرمان برد دوستش بدارند. آگاه باشید نخستین کسانی که زمام امر شما را در دست می گیرد و والی بر شما می گردد بنی امیه اند. پس مالک می شوند بعد از ایشان پادشاهان بنی عباس. چه بسیار که در میان ایشان به قتل رسیده و غارت زده شوند. ای وای بر کوفه شما! و آنچه که بر آن وارد شود از سفیانی، در آن زمان که او از ناحیه هجر (که یکی از شهرهای بحرین است)بیاید. سفیانی از آن ناحیه با اسبهای قوی می تازد که بر آن اسب ها مردانی همچون شیران دلاور و کرکسهای شکاری سوار هستند و سرکرده آنها شخصی است که اول نامش با حرف ش آغاز می شود.

زمانی که بیرون آید جوانی که اشتر است(یعنی پلک چشم او برگشته است یا آنکه لقب او اشتر است و یا آنکه چهره او اسمر(=گندم گون) است) و من دانای به نام او هستم. او بزرگان بصره را کشته و زنها را به اسارت می برد من میبینم که چند جنگ در آنجا واقع می شود.

و در غیر این سرزمین نبرد هایی در میان تلها و پشته ها به وقوع پیوندد. پس شخصی گندم گون در آنجا کشته شود. در آن سرزمین بت مورد پرستش قرار می گیرد. سیر این شخص از آنجا آغاز می گردد و بر نمی گردد مگر

با زنهایی که اسیر کرده است. در آن هنگام صداها به فریاد بلند شود و ناگهان برخی بر دیگران یورش برند. ای وای بر کوفه شما! از فرود آمدنش به خانه هایتان. او حریم شما را مالک می شود و فرزندانتان را سر می برد و حرمت زنانتان را مورد هتک قرار می دهد. عمرش دراز و شرش بسیار است. مردانی که او در استخدام دارد جملگی از شیردلانند.

در آنجا نبرد بزرگی را تدارک می بیند. آگاه باشید که در آن نبرد فتنه هایی است که در آن منافقان و از حق برگشتگان ستمگر ستم پیشه و آنان که در دین خدا و شهرهایش فسق و فجور پیشه ساختند و به باطل لباس بندگان خداوند را بر تن می کنند به هلاکت افتند. گویا می بینم آنها را که می کشند گروهی را که از صداهای آنها مردم در هراس و از شرارت و بدیشان ترسانند. پس چه بسیار کشته شده های نیرومندی که هیبت آنها نگرنده را فرا گیرد. پس به تحقیق بلای بزرگی به منصه ظهور می نشیند که آخر را به اول ملحق می سازد. آگاه باشید به درستی که سفیانی سه مرتبه داخل بصره می شود و اشخاص با عزت و نامدار را ذلیل و خوار می گرداند و زنان را به اسارت می برد. ای وای بر شهری که در گذشته از شهرهای قوم لوط بوده است که بعدها- به امر خداوند- واژگون گردید و آنچه بر آن وارد شود از شمشیر آخته و کشته به خاک افتاده و زنهای هتک حرمت شده.پس آنگاه به جانب بغداد که اهالی ستمکاری دارد روانه می شود. اما به خواست خدا روابط او و اهالی بغداد تیره می شود و همین امر سبب می گردد که در میان ساکنان شدت و سختی رواج پیدا کند و طغیان و سرکشی رو به تزاید نهد. با وارد شدن سفیانی در نبرد با بغدادیان سلطان شهر مغلوب گردد. ای وای بر دیلم! که کوهستانی است از مازندران و گیلان در قسمت شمالی قزوین و اهل شاوان (که از توابع مرو خراسان باشد یا اهل قائم شهر مازندران) و مردمانی عجم که چیزی درک نکنند. آنها را سفیدروی و سیاه دل و روشن کننده آتش جنگ می بینی که دلهایشان سخت و ضمایرشان سیاه است. ای وای! و ای وای ! بر آن شهری که داخل در آن شوند. وای بر آن زمینی که در آن سکنا گزینند. خیری از آنها دیده نشود و شرشان غالب باشد و قلیل همتشان بسی فزونتر از بزرگانشان باشد. گروه هایی را تشکیل دهند و زد و خورد در میانشان به وفور به وقوع پیوندد. افراد ساکن کوهستان به یاری آنها برخیزند و از سایر شهرها افرادی به گروهشان بپیوندند. کردهای همدان یا کردهای عراق و قبیله های همدان و حمزه و

عدوان (که از قبایل عربند)به آنان ملحق شوند تا اینکه سرزمین عجم (یعنی ایران)از جانب خراسان به زیر سیطره آنان درآید. آن گاه از طریق سمرقند تا نزدیکی کاشان و قزوین را به زیر سلطه خود درآورند. پس در آنجا سادات از اهل بیت پیغمبرتان را می کشند و پس از آن به سرزمین شیراز فرود می آیند. ای وای بر اهل کوهستانها و آنچه بر آنان وارد شود از عربها. ای وای بر اهل هرمز و قلهات و آنچه که بر آن وارد شود از آفتهای طرطری مذهبها.ای وای بر اهل عمان و آنچه که بر آنها وارد شود از ذلت و خواری.

از جانب اعراب چند واقعه در آنجا رخ دهد که قطع اسباب از آنان گردد. پس در آنجا مردان کشته شوند و زنان به اسارت روند. وای بر اهل اوال(که جزیره ای است از جزایر بحرین که دریا بر آن محیط است)و اهل صابون(که دهی است نزدیک مصر) از شخص کافر ملعونی که سر می برد مردان را و زنده می گذارد زنانشان را. من سیزده واقعه ای را که در آنجا به وقوع می پیوندد را به خوبی می شناسم. نخستین واقعه در میان دو قلعه اتفاق می افتد. واقعه دوم در صلیب (که کوهی است در نزدیکی کاظمه که در بین بحرین و بصره واقع است و مسافت آن تا بصره دو منزل است). سوم در جنینه(که محلی است نزدیک وادی القری و تبوک). سوم در ثوبا(که محلی است نزدیک نینوا و آن کوهی است که قوم یونس بر آن توبه کردند و عذاب از آنها برداشته شد و آن در حدود موصل واقع است). چهارم در عرار(که موضعی است از دیار باهله نزدیک یمامه). پنجم در اکوار. ششم در اوکر خارقان. هفتم در کلیا. هشتم در مثار(که از حصارهای یمن و نام یکی از مکان های تهامه است). نهم بین دو کوه. دهم نزدیک چاه حنین (که در سه منزلی مکه واقع است). یازدهم در کثیب(که نام محلی است که تل ریگ در آنجا است). دوازدهم در بالای کوه. سیزدهم در پای درختان سدر. آگاه باشید، ای وای بر کنیس و زکیه(که قریه ای است میان بصره و واسط) و آنچه به آن وارد شود از ذلت و خواری، و از گرسنگی و گرانی. وای بر اهل خراسان و آنچه به آن وارد شود از ذلتی که تاب تحمل آن نباشد.

وای بر ری و آنچه بر آن وارد شود از کشتن بزرگان و اسیر شدن زنها و سربریدن بچه ها و نابود شدن مردان. ای وای بر شهرهای دیار فرنگ و آنچه به آنها وارد شود از کشتن و سربریدن و خراب شدن. ای وای بر جزیره قیس (که جزیره کوچکی است در خلیج فارس) از مرد ترسناکی که با همراهانش در آنجا فرود می آید و تمامی ساکنان

آن جزیره را قتل عام می کند. من پنج واقعه بزرگی را که در آنجا به وقوع می پیوندد می شناسم . واقعه اول کنار ساحل دریای آن است در نزدیکی بیابانی. واقعه دوم در مقابل بیابان آن مکان. ای وای بر اهل بحرین از جنگ های پی در پی که در آن واقع شود. پس او جان بزرگان آن دیار را گرفته و کهترانشان را به اسارت می برد.

هفت جنگ در آنجا واقع شود: جنگ اول در جزیره ای است که از طرف شمال از بحرین جدا می گردد و آن را سماهیج گویند. جنگ دوم در قاطع واقع شود در میان نهر آبی که در قسمت شمال غربیش قرار دارد. جنگ سوم در حد فاصل ابله و مسجد واقع گردد. جنگ چهارم در حد فاصل بین کوهی بلند و میان دو تل معروف به کوه حنوه در می گیرد. آنگاه او به جانب کرخ میسان که شهری است میان تل و جاده در میان درختان سدر که آن را سدایرات(یابدیرات)گویند که در نزدیکی رودخانه ماجی است، روان می شود. پس از آن در دو وادی از وادی های قبیله در همان قبیله که آن را حورتین گویند وارد می شود و این هفتمین بلای بزرگ است. علامت این بلیه آن است که در آنجا مردی از بزرگان عرب در خانه خودش که در نزدیکی ساحل دریا است کشته می شود. آنگاه سر این شخص به فرمان حاکم آن دیار از تن جدا می گردد که این واقعه سبب شورش اعراب ساکن آن مکان می گردد. در نتیجه این شورش مردان انبوهی به قتل می رسند و اموال فراوانی به یغما می رود. پس از آن عجم بر عرب می شورد و آنها را تا سرزمین های خط تعقیب می کند. ای وای بر اهل خط از وقایع مختلفی که از پی یکدیگر در آن واقع می شود. نخستین واقعه در بطحا است. دومین واقعه در دبیره (که آن قریه ای است در بحرین از بنی عامر بن حارث بن عبد قیس)است. سومین واقعه در صفصف(که زمین نرمی است از شهر افکان) است. چهارمین واقعه بر ساحل دریا است. پنجمین واقعه در بازار شترکش ها است. ششمین واقعه در کوچه ها و خیابانها است. هفتمین واقعه در میان جمعیت است. هشتمین واقعه در جراره است. نهمین واقعه در تاروت است. ای وای بر اهل هجر و آنچه بر آن وارد آید در جنب دیوار آن در ناحیه کرخ. واقعه بزرگی در قطر(که در میان عمان عقیراست)به وقوع پیوندد که به بحرین نزدیک است و در زیر تل کوچکی معروف به تلیل حسینی می باشد. پس از آن، واقعه ای در فرج واقع شود(که آن شهری است از اعمال فارس)و واقعه ای در اراک و قزوین واقع شود و واقعه ای در

ام خنور(که مراد بصره یا مصر باشد)واقع گردد. ای وای بر نجد و آنچه که در آن واقع شود از قحطی و گرانی. من هر آینه می شناسم اتفاقات بزرگی را که در میان مسلمانان رخ می دهد.

ای وای بربصره و آنچه که بر آن وارد شود از طاعون و فتنه های پی در پی. من وقایع بزرگی را که در واسط واقع شود می شناسم و بر اتفاقات مختلفی که میان رود فرات و مجنیبه(که در میان سواد عراق و زمین یمن واقع است)آگاهم و اتفاقاتی را که در میان عویند (که قریه ای است در یمامه از بنی خدیج)واقع شود با خبرم. آگاه باشید، ای وای بر بغداد از ری از مردان و کشتار و ترسی که اهل عراق را فراگیرد زمانی که در میان ایشان شمشیر حکم کند. پس کشته شود آنچه را که خدا می خواهد. علامت آن واقعه آن است که پادشاه روم ضعیف می شود و عرب بر سرزمین های آنها چیره می گردد و مردم برای ایجاد فتنه های بزرگ خود را به سان مورچگان مهیا می کنند. و در چنین زمانی است که عجم بر عرب یورش می برد ای وای بر فلسطین و آنچه بر آن وارد شود از فتنه هایی که طاقت تحمل آن نباشد. ای وای بر اهل جهان و آنچه بر آنها وارد شود از فتنه ها که در هر زمان و در تمامی شهرها، از شرق و غرب و جنوب و شمال گسترده است. آگاه باشید که برخی از مردم بر برخی دیگر سوار شوند و نبردهایی طولانی را دامن زنند که منشأ تمامی آنها کرده خود آنها است که پروردگارت بر بندگان ستمکار نیست.پس آن بزرگوار فرمود: بر خلع فردی از فرزندان عباس مسرور نشوید،چرا که او نخستین نشانه تغییر در امور است.

آگاه باشید که من می شناسم پادشاهانشان را از این زمان تا آن زمان.

راوی گوید:مردی که او را قعقاع می گفتند با گروهی از بزرگان عرب به پا خاسته حضرت را مخاطب ساخته گفتند: ای امیر مؤمنان!برای ما اوصاف ایشان را بیان فرما. پس آن حضرت علیه السلام فرمود: نخستینشان مردی است متکبر(یا بلند بالا) و سالخورده(یا صاحب رأی و دانشمند ، و یا مالدار، و یا سرکرده قوم و قبیله ، و یا دارای اولاد فراوان)، تیزخاطر چالاک و توانا و سرکش و درگذرنده ، اشاره کننده و نودیده و فرومایه(ویا فریادکننده)،بسیار لعن کننده و سخن چین و کافر، زناکار و گناه آلوده(یا به خود نازنده). مردی که در میان حرمسرایان خود به قتل می رسد، و لشگری بزرگ را راهبری می کند ، و در بیم دادن و عذاب کردن آزموده و در

سختی مقاوم و در نیرو و قوت ضرب المثل و در میدان نبرد بس دلیر است. او مردی است که از شکم درندگان محشور شود(یعنی درندگان او را طعمه خود کنند). او مردی است که با اهل حرم خود به قتل رسد. او مردی است که به شهر های روم متواری گردد. او مردی است که آتش فتنه ای تیره و تار را شعله ور می سازد. او مردی است که در بازار از سر به رو در می افتد. او مردی است که دیگری را مورد اعتماد قرار داده در کارها بدو تکیه می کند. او مردی است سالخورده که با دست و بازوی بسته به سمت نینوا فرار می کند و چون باز می گردد مردی از بنی عباس را می کشد و سرزمین مصر را به تصرف خود درمی آورد. او مردی است که محوکننده نام باشد. او مردی است که بسیار درنده خو و فتنه گر باشد.او مردی است که در کار استوار است. و سرانجام او مردی است که در چهره اش سیاهی و سفیدی و کبودی به هم آمیخته است. اما دومین آنها مردی است سالخورده که در جلوی سر مویی ندارد وبس مضطرب ونا آرام است. بسی درنده خو، زبان آور، در سخن گفتن بسی فصیح ، ناکس ، فرومایه وبی اصل ونسب است. مردی دروغگو، شایعه پراکن است که به سبب دروغ بستن بر خدا وکفر و شرک خارج از دین است . مردی عیاش ، خوشگذران ، علاقمند به خوانندگی وبت پرست است. او به بیماری برص مبتلا است ودائم به فکر بناکردن قصور می باشد. او کارهایی را که دارد به خوبی مهار می کند ودائم به فکر آشوبگری وفتنه انگیزی است مردی است که دائم مقر حکومت خود را از شهری به شهر دیگر منتقل می کند. او کافری است که بر مسلمانان حکم می راند . او مردی است که دید چشمش ضعیف است وعمری کوتاه دارد. آگاه باشید که بعد از این وقایع مصیبتهایی جدید متوجه شما می گردد. می بینم که فتنه هایی بسان پاره های شب تار از هر سو بر شما روی می آورند . پس آنگاه حضرت علیه السلام فرمود: ای مردم! در گفتار من شک وتردید مکنید، زیرا که من ادعایی نکرده ام وسخنی به دروغ نگفته ام. خبر نمی دهم شما را مگر به آنچه که رسول خدا صلی الله علیه وآله مرا آموخته است، چرا که حضرتش به من هزار مسأله که بر هر مسأله هزار باب علم متفرع است و از هر بابی هزار باب دیگر گشوده می شود، آموخت. من این سخنان واسرار را برای شما باز گفتم که چون در گرداب بلا گرفتار آمدید زمان وقوع فتنه ها را تشخیص دهید، چرا که صبر وتحمل شما اندک است. – ای مردم! – چه شگفت آور است فتنه هایی که شما در آن گرفتار می آیید وپلیدی زمانتان وخیانت کردن سردمدارانتان وستم کردن قضاتتان

وسگ صفتی بازرگانانتان وبخل وحرص پادشاهانتان وآشکار شدن اسرارتان ونزاری اجسامتان ودور ودراز شدن آرزوهایتان وفزون شدن شکوائیه هایتان . در شگفتم از کمی شناختتان وخواری فقرایتان وتکبر وفخر فروشی ثروتمندانتان وقلت وفایتان. انّا للّه وانّا الیه راجعون از اهل آن زمان که بر آنان مصایب واندوههای بزرگی وارد شود که بزرگیش را درک نکنند. شیطان با جسمشان آمیخته گردد و در روحشان لانه کند وبا خونشان عجین گردد. آنان را برای دروغ گفتن وسوسه کند تا اینکه فتنه ها بر شهرها مستولی گردد، آن گونه که مومن بینوای دوست دارنده ما به جان آمده بگوید که: من از ناتوانان هستم. بهترین مردم در آن زمان کسی است که ملازم نفس خود باشد ودر سرای خود پنهان شود واز آمیزش با مردم اجتناب کند . آن کسی که به نزدیکی بیت المقدس سکنا گزیند و خواستار آثار پیغامبران باشد.

ای مردم ! ستمکار با ستمدیده برابرنیست.نادان ودانا در یک کفه ترازو نمی گنجد. حق و باطل هموزن نباشد. عادل وجائر همسان نباشند. آگاه باشید که برای خدا راهها وشریعتهایی است شناخته شده. پیامبری از جانب او نیامده مگر اینکه آنان را مخالفینی بوده که سعی در خاموش کردن نورشان می نمودند. – ای مردم! – ما اهل بیت پیغمبر شما هستیم . آگاه باشید که اگر شما را فراخواندند که ما را دشنام دهید، پس دشنام بدهید. واگر خواندند شما را که به ما ناسزا گویید، پس ناسزا گویید. واگر خواندند شما را که ما را لعنت کنید، پس بر ما لعن ونفرین فرستید. واگر خواندند شما را به بیزاری از ما، پس از ما بیزاری نجویید . گردنهای خود را برای شمشیر بکشید (یعنی کشته شوید)، اما از ما بیزاری نجویید . یقین خود را همچنان نگاه دارید، زیرا هر که قلباً از ما بیزار شود خدا وپیغمبر از او بیزاری جویند. آگاه باشید که دشنام وناسزا ولعن به ما نمی رسد. پس آنگاه فرمود: ای وای بر بینوایان این امت که شیعیان و پیروان و دوستان مایند . ایشان در نزد مردم در زمره بدکاران ودر نزد خدا از نیکانند. آنان در نزد مردم از دروغگویانند ودر نزد خدا از راستگویان . آنان در نزد مردم در جرگهٔ ستمکارانند ودر نزد خدا از ستمدیدگان. آنان در نزد مردم در گروه جور کنندگانند و در نزد خدا از عدل وداد پیشگان. آنان در نزد مردم از زیانکارانند و در نزد خدا از سود برندگان. به خدا سوگند، آنان رستگارانند ومنافقان در زمره زیانکاران. ای مردم! جز این نیست که سزاوار تر به تصرف در کارهای شما خدا ورسول او وکسانی هستند که به

خدا ورسول او ایمان آورده اند. آنها کسانی هستند که نماز را به پا می دارند زکات مال خود را در حال رکوع می پردازند. ای مردم! گویا می بینم طایفه ای از ایشان را که می گویند: علی بن ابی طالب غیب می داند و اوست آن پروردگاری که مردگان را زنده می کند وزندگان را می میراند. و اوست توانا بر انجام هر کاری . قسم به پروردگار کعبه ، آنان دروغ می گویند. ای مردم! در شأن ما هر چه می خواهید بگویید (یعنی از فضایل ومناقب وکمالات)، اما ما را آفریدگان وبندگان خدا بدانید. آگاه باشید که به زودی شما با یکدیگر اختلاف پیدا می کنید واز یکدیگر جدا می شوید. آگاه باشید که نخستین زمان فتنه که باید در انتظارش باشید سال صد وشصت وسوم از هجرت است.

آنگاه در ادامه این سال فتنه ها یکی پس از دیگری بر شما یورش می آورند. - سالهای بعدی عبارتند از: - سالی که افراد با اهل خود بجنگند، وسالی که مادران جنین خود را سقط کنند، وسالی که مردم از قحطی ومحنت رنج دیده و درمانده شوند ، وسال فتنه خیزی که اهل زمین را به آشوبگری اندازد ، وسالی که افراد اهل خود را از سر ستمگری دور وآواره کنند ، وسالی که فرد خود و اهلش را بی باکانه بفریبد ، وسالی که نیست ونابود کننده ای ایمان را از قلوب اهلش ببرد ، وسالی که از هر سو بر اهل زمین یورش برده شود ، وسالی که بیماری برص به ارمغان آورده ودر آن شخص ابرصی از جانب خراسان خروج کند ، وسالی که در آن انواع سلاحهای جنگی بکار برده شود ، وسالی که در آن پادشاه کوهستان بر پادشاه جزایر دریا خروج کند وبر آنان استیلا یابد ، اما خدا اهل آن جزایر را تایید کند وآنان را بر سپاهان پادشاه کوهستان فایق آورد. در آن زمان اعراب خروج کنند وصاحب پرچم سیاه در بصره قیام کند ، امّا جوانانی سر به نافرمانی وشورش بردارند واو را تا شام تعقیب کنند وسرانجام او را به قتلش رسانند. وسالی که سوارانی عنان گسیخته بر شهر بصره بتازند ، وسال نرم کننده ای که نرم کند روزیهای اهل خود را (یعنی در اثر نبودن خوار وبار به سختی افتند ونرم وکوبیده شوند)، وسالی فتنه خیز که ایجاد فتنه وبلوا در میان اهل عراق کند ، وسال به احتیاج وآزمندی اندازنده ای که اهل آن از فرط احتیاط وآزمندی به جانب یمن روند ، وسال ساکت وآرامی که در شام فتنه ها ساکت وآرام شود ، وسال سرازیر شونده که فتنه ها در جانب جزیره ای که معروف به اوال - از جزایر بحرین - است سرازیر گردد ، وسال سخت شونده ای که فتنه ها در

سرزمین خراسان شدت یابد ، وسال ستم گری که جور وستم سرزمین فارس را فراگیرد ، وسال وزیدن تند باد که باد شدید خانه های سرزمین خط (مراد خط عمان یا خط قطیف وعقیر وقطر که نزدیک بحرین است می باشد) را ویران کند ، وسال نبرد دنباله دار که در شام جنگ ونبرد ادامه یابد ، وسال فرو فرستنده ای که فرود آید فتنه ها در سرزمین عراق ، وسال اتصال یابنده که فتنه ها در سرزمین روم به یکدیگر گره بخورد (بنابر نسخه ای سال پرواز کننده که فتنه ها در سرزمین روم به پرواز در آیند) ، وسال به هیجان آورنده ای که کردها را از شهر زور (که جلگه ای است وکوهستانی در میان اربل وهمدان) به هیجان آورد ، وسال بیوه کننده زنها که در عراق زنها بیوه شوند ، وسال شکننده ای که لشکریان اهل جزیره را در هم شکسته وخرد کنند ، وسال نحر کننده ای که مردم در شام – بسان شتر – نحر شوند ، وسال سخت شونده ای که فتنه دربصره شدت یابد ، وسال کشنده ای که مردم بالای حبر در راس العین – که شهری است بزرگ از شهرهای جزیره ، در پانزده فرسخی نصیبین وپانزده فرسخی حران وده فرسخی دنیسر (که هر سه از شهرهای جزیره اند) کشته شوند . حضرت کلام خود را اینگونه ادامه دادند که: وسال رو آورنده ای که فتنه به سرزمین یمن وحجاز رو آورد ، وسال فریاد کننده ای که اهل عراق فریاد کنند وایمنی از آنان سلب گردد ، وسال شنواننده ای که اهل ایمان در حالی که خواب باشند صدایی بشنوند ، وسال شناوری که کشتیهای جنگی برای از بین بردن مردان جزیره در دریا غوطه ور شوند. کردها در آن سال مردی از بنی عباس را در خوابگاهش به قتل می رسانند ، وسال اندوه آوری که مؤمنان از سر اندوه جان دهند ، وسال فروگیرنده ای که قحطی مردم را فرو گیرد ، وسال جاری وروان شونده ای که نفاق در دلهایشان جاری وروان شود ، وسال غرق شدن که در آن سال اهل خط غرق شوند ، وسال رباینده که مالهای مردم در اثر قحطی ربوده شود در سرزمین خط وهجر وهر ناحیه ای که سائلی دور بگردد و احدی چیزی به او ندهد وکسی او را رحم نکند ، وسال غلو کننده ای که جمعی از شیعیان من غلو کنند ومرا به پروردگاری بگیرند. همانا من بیزارم از آنچه می گویند ، وسال درنگ کننده که مردم درنگ کنند ودو منادی دو ندا کنند . یکی که جبریل باشد وندا کند که: آگاه باشید ، ملک در آل علی بن ابی طالب است. ودیگری شیطان است – خدا او را لعنت کند – که فریاد آورد: آگاه باشید، ملک در آل ابی سفیان است. در آن هنگام سفیانی خروج کند ویکصد هزار مرد او را همراهی کنند. او در سرزمین عراق فرود آید ومیان جلولا

(که دهی است در شش فرسخی بغداد) وخانقین را سد کرده ومرد سخن آرایی را که به سخن خود بسی فخر ومباهات می کند به قتل رسانده وبسان قوچی سر از بدنش جدا می کند.

شعیب بن صالح از میانه خانه های از جنس نی ونیزارها بیرون آید. او پیرمردی است یک چشم و سیه چرده . شگفت آور است آنچه که بین دو ماه جمادی و رجب اتفاق می افتد از آنچه که در جزایر ظاهر می گردد. در آن حال گمشده ای از میان تل که پیروزی وغلبه از اوست ظاهر می گردد. آن گاه با او مرد یک چشمی به نبرد برخیزد . سپس در رأس العین (که شهری است از شهرهای جزیره ، میانه حران ونصیبین) مردی زرد رنگ بر سر پلی ظاهر می گردد. او هفتاد هزار نفر شمشیردار را به قتل می رساند. آن گاه فتنه به عراق بازگشت می کند و در شهر زور پدیدار می گردد. آن فتنه بلایی بزرگ و تار است و بلیه ای است سخت وچسبنده که آنها را دمی رها نکند.

راوی گوید : پس گروهی به پا خاسته گفتند: ای امیر مؤمنان! برای ما بیان کن که از کجا این زرد پوست خروج می کند؛ وآن گاه اوصافش را برای ما بازگو. آن حضرت علیه السلام در پاسخ آنان فرمود که: هم اکنون او را برای شما توصیف می کنم : پشتی پهن دارد. دو ساق پاهایش کوتاه است . زود به خشم می آید . دوازده (یا بیست ودو) جنگ می کند .پیرمردیست کرد صفت، خوب صورت، دراز عمر که پادشاه روم به آئین او در آید و زنهای خود را در اختیار او قرار دهد. مردیست که در ایمان به آنچه که دارد مستقیم ویقینش نیکو است. نشانه خروج او تجدید بنای شهر روم است بر سه قلعه (یا سه سر حد یا سه پایگاه). پس آن وادی را شیخ صاحب سراق خراب کند و او کسی است که بر قلعه ها (یا سر حدات یا پایگاهها) غالب آید. پس مالک رقاب مسلمانان شود (یعنی بر گردن مسلمانان سوار شود) و مردانی از اهل بغداد بر لشکر او افزوده گردند و نبردی در بابل - که نزدیک حله است درگیرد که در آن خلق بسیاری کشته شوند و بسیاری به زمین فرو روند. و فتنه ای در بغداد واقع شود وکسی فریاد بر آورد که: به برادرهای خود در کنار فرات ملحق شوید. پس اهل بغداد مانند مورچگان از خانه های خود بیرون ریزند و در این بین پنجاه هزار نفر کشته شود و یا به جانب کوهها بگریزند وباقی مانده آنها به بغداد روند. آن گاه شخصی دیگر صدای خود را به فریادی دیگر بلند کند. با فریاد او مردم بسان مورچگان از خانه های خود بیرون آیند. از ایشان هم بسیاری کشته شوند . خبر به سرزمین جزایر رسد. اهل جزایر گویند: به برادرهای

خود بپیوندید. از میان ایشان مردی زرد رنگ برخیزد وبا گروهی چند به طرف سرزمین خط روانه گردد. اهل هجر و اهل نجد نیز به آنها ملحق شوند. پس داخل بصره شوند و مردم بصره به آنها بپیوندند و از شهری به شهری دیگر وارد شوند ، تا اینکه داخل در شهر حلب شوند. در آنجا نبرد شدیدی واقع شود .

آنان به مدت یکصد روز در آنجا اتراق کنند. آن گاه مرد زرد رنگ داخل جزیره شود ودر طلب تسخیر شام بر آید . جنگ بزرگی در آنجا بر پا کند که بیست وپنج روز طول کشد ونفوس بسیاری از طرفین درگیر کشته شوند . لشگر عراق به سمت بلاد جبل – که محل سکونت کردها است – پیشروی کنند و مرد زرد رنگ با لشگریانش به شهر کوفه سرازیر شود. او در آنجا آن قدر توقف کند تا اینکه خبر از شام برسد که راه را بر حاجیان بریده اند . در این هنگام حاجیان از رفتن به جانب مکه منع کرده شوند. پس احدی از طرف شام وعراق به مکه نرود و فقط از راه مصر به حج روند. پس از آن راه رفتن به حج به کلی مسدود گردد. کسی از سمت روم فریاد کند که: آن مرد زرد رنگ کشته شد .او با هزار نفر که هر یک سر کرده یکصد هزار جنگجو است به جانب لشگری که در روم هستند بیرون آید. جملگی با سلاحهای آراسته وپیراسته در سرزمین ارجون (که نام شهریست از اطراف جیان ، نزدیک ام السوداء ومدینه السوداء همان دمشق است) فرود آیند. و آن شهری است که سام بن نوح در آن فرود آمد . پس درگیری بر دروازه شهر رخ دهد. لشگر روم از آنجا کوچ نکند تا اینکه مردی بر زیان ایشان خروج کند. از جایی که نمی دانند که لشگری با او همراه است گروه زیادی از رومیان به دست او وسپاهیانش کشته شوند. پس آن گاه فتنه به بغداد بازگردد . بعضی از ایشان را گروهی به قتل رسانند. سرانجام فتنه به آخر رسد و باقی نمی ماند مگر دو خلیفه که هر دو در یک روز کشته شوند.

یکی از آنها در طرف غربی بغداد و دیگری در جانب شرقی. این خبر را اهل طبقه هفتم می شنوند. پس در آن هنگام خسوف گسترده ای رخ دهد وآفتاب به وضوح روشن می گردد ومی بینند این آیات را و دست از معاصی وگناهانی که می کنند بر نمی دارند واگر نهیشان کنند از کردار زشت خود دست بر ندارند .

در اینجا ابن یقطین وگروهی از موجهین اصحاب حضرتش به پا خاسته گفتند: ای امیر مؤمنان! شما برای ما خصوصیات سفیانی شامی را باز گفتی ، حال می خواهیم که بیان کنی برای ما امر او را. حضرتش فرمود: خروج او

در آخرین سالی است که قائم ما قیام کند .آنان گفتند: آن را برای ما تشریح کن، زیرا که دلهای ما ترسان است. باشد که از بیان شما بصیرتی برای ما حاصل گردد. حضرت فرمودند: نشانه خروج او اختلاف سه پرچم است: یکی پرچم عرب است که بلند شود. پس وای بر مصر وآنچه که وارد شود بر آن از ایشان ، وپرچمی از بحرین از جزیره اوال بلند شود از سرزمین فارس ، وپرچمی از شام بلند شود. آن گاه فتنه تا یک سال در میان ایشان ادامه یابد. آن گاه مردی از اولاد عباس خروج کند . اهل عراق گویند که: به نزد شما گروهی پای برهنه و بوالهوس روان گردید. اهل شام وفلسطین از خبر آمدن آنها مضطرب شوند وبه رؤسای شام ومصر رجوع کرده بگویند که شاهزاده را بطلبند . آن گاه در جستجوی او بر آمده او را در غوطه دمشق بیابند، در مکانی که حرشتا (وآن موضعی است در راه حمص که تا دمشق بیش از یک فرسخ فاصله دارد) نامند. او چون به نزد آنان آید با آنها خلوت کند، اما از آن مجلس دائیهای خود را که از قبیله بنی کلاب وبنی دهانه هستند بیرون می کند. از برای او در وادی یابس عده معدودی است ، واردین او را می گویند: ای آن شخصی که سزاوار وشایستگی این کار را داری! روا نیست بر تو که اسلام را ضایع کنی یعنی ساکت بنشینی وقیام نکنی تا اسلام از بین رود. آیا نمی بینی که چه اهوال وفتنه هایی در مردم ظاهر شده است؟ پس از خدا بپرهیز و برای یاری کردن دینت خروج کن. او می گوید: من رفیق وصاحب اختیار شما نیستم . به او گویند: آیا از قریش نیستی و از اهل بیت پادشاه قیام کننده نمی باشی؟ آیا غیرت وتعصب در مورد اهل بیت پیغمبرت به خرج نمی دهی؟ تو می بینی آنچه را از ذلت وخواری که در این مدت دراز به آنان وارد شده است، زیرا که هرگاه قیام کنی برای رغبت در جمع آوری مال وخوشگذرانی نیست، بلکه در این حال حامی دین خود می باشی. پس پیوسته یکی بعد از دیگری در نزد او رفت وآمد می کنند و او در آن هنگام در پاسخ ایشان می گوید: بروید نزد آن خلفایی که در این مدّت با ایشان بودید. پس از آن ایشان را اجابت می کند ودر روز جمعه ای به اتفاق آنان بیرون آید.

آن گاه برفراز منبری در دمشق قرار گیرد واین نخستین باری است که بر منبر می رود . او در آن روز دو خطبه می خواند وآنها را به جهاد ترغیب می کند و از ایشان بر عدم سرپیچی از دستوراتش – خواه بدان خشنود باشند وخواه از آن روی گردان – بیعت می گیرد. سپس شهر را به جانب غوطه ترک کند. در خارج غوطه توقف کند تا

اینکه مردانی ملعون وسخن چین وکافر بالغ بر پنجاه هزار نفر به او ملحق شوند. آن گاه او دائیهایش را برای فراخوان جنگجو به سوی قبیله بنی کلاب می فرستد. پس از آن قبیله بسان سیل مردانی به جانب او روان گردند. آن گاه با پادشاهی از فرزندان عباس به نبرد برخیزد. در این هنگام است که سفیانی با گروهی از شامیان خروج کند. اهل سه پرچم با یکدیگر اختلاف کنند: پرچم ترک وعجم که رنگش سیاه است و پرچم عرب بیابانگرد که از پیروان ابن عباسند ورنگ پرچمشان زرد است و پرچم سفیانی. آن گاه در بطن الازرق نبردی سخت درگیرد که از آنان شصت هزار نفر کشته شود. پس از آن سفیانی بر ایشان غالب آید وگروه انبوهی از آنان را بکشد وبر مراکز حساس دست اندازد وبنای خود را در میان ایشان به عدل و داد گذارد تا اندازه ای که در حق او گفته شود: به خدا سوگند، سخنانی که درباره او می گفتند که ظالم وستمکار است - دروغ است. هر آینه ایشان از دروغگویانند و نمی دانند که او با امت پیامبر چه خواهد کرد؛ واگر می دانستند این سخن را نمی گفتند. او پیوسته به عدالت در میان ایشان رفتار می کند تا اینکه به حرکت در آید. نخستین مرحله سیرش به جانب حمص است. به درستی که اهل حمص در بدترین حالند . پس از فرات از باب بیعه مصر عبور می کند. خدا رحم وشفقت را از دل او بر می کند. آن گاه به موضعی که آن را قریه سبا گویند رهسپار می گردد. در آنجا نبردی بزرگ واقع می شود. پس شهری باقی نمی ماند مگر آن که خبر او به ساکنینش برسد وترس وجزع از این خبر آنها را فرا گیرد. پس پیوسته به شهری بعد از شهر دیگری داخل می شود وبا آنها به نبرد بر می خیزد. نخستین نبرد او در حمص است و بعد از آن در رقه و پس از آن در قریه سبا که این نبرد از نبرد در حمص بس بزرگتر است. آن گاه به دمشق بر می گردد ومردمان به او نزدیک شوند. لشگری تجهیز می کند وبه مدینه می فرستد ولشگری به سمت مشرق (یعنی عراق) می فرستد. در بغداد هفتاد هزار نفر را می کشد وسیصد زن حامله را شکم پاره می کند. لشگر او در کوفه شما قیام کند. چه بسیار مرد وزن که به گریه در آیند. پس در آنجا خلق بسیاری را می کشد. و اما لشگری که به مدینه فرستاده چون به زمین بیدار رسند جبرئیل فریاد بلند بر کشد که احدی از آنان در صحنه گیتی باقی نماند، مگر آن که به زمین فرو رود. دو مرد در عقب لشگر باقی مانند که یکی از آنها بشارت دهنده باشد و دیگری بیم دهنده. این دو نفر می بینند آنچه را که بر آنها وارد می شود. پس نمی بینند از آنها مگر سرهای ایشان را که از زمین بدر آمده است. آنان آنچه

را که می بینند می گویند . پس جبرئیل بر آن دو نفر صیحه ای زند که صورتهای آنها به عقب برگردد. خدا رویهای آنها را به عقب برگرداند. پس یک نفر از آنها به مدینه می رود وآن بشارت دهنده است. او بشارت می دهد که خدا آنان را از شر آن لشگر به سلامت می دارد ودیگری آنان را از آن لشگر بیم دهد. پس آن گاه او به سوی سفیانی باز می گردد وخبر می دهد او را به آنچه که به لشگر او وارد شده است. آن گاه حضرتش فرمود: خبر صحیح نزد جهینه است که قبیله ای هستند از عرب، زیرا که این دو نفر که بشیر ونذیر هستند از جهینه اند. پس گروهی از اولاد پیغمبر صلی الله علیه وآله که از شریفها هستند به شهر روم فرار می کنند. سفیانی به پادشاه روم گوید: بندگان مرا به من بازگردان. پادشاه روم آنان را بر می گرداند. بالای پله های شرقی مسجد جامع دمشق آنها را گردن می زند وکسی او را از این کار نهی نمی کند.آگاه باشید که نشانه آن (یعنی خروج سفیانی) تجدید بنا شدن پایگاههایی است در شهرها. گروهی گفتند : ای امیر مؤمنان برای ما آن پایگاهها را ذکر کن. حضرتش فرمود: تجدید بنا می شود پایگاهی در شام ، و پایگاهی در عجوز وحران ، و پایگاهی در واسط (که شهری است در میان کوفه وبصره) وبنا می شود پایگاهی در بیضاء ، و پایگاهی در کوفه ، و پایگاهی در شوشتر ، و پایگاهی در ارمنیه ، و پایگاهی در موصل ، و پایگاهی در همدان ، و پایگاهی در دقه (که شهری است در کنار فرات) و پایگاهی در دیار یونس ، و پایگاهی در حمص ، و پایگاهی در مطریه (که از قریه های مصر است) و پایگاهی در رقطاء (که از نواحی خط یا بحرین است) و پایگاهی در رحبه (که بیابانی است نزدیک صنعای یمن ، یا ناحیه ای است میان مدینه وشام یا قریه ای است در عراق)، و پایگاهی در دیر هند ، و پایگاهی در قلعه .

ای مردم! آگاه باشید که چون سفیانی ظاهر شود برای او وقایع وجنگهای بزرگی خواهد بود: اول واقعه وجنگ او به شهر حمص واقع خواهد شد ، پس از آن به حلب ، پس از آن به رقه ، پس از آن به قریه سباء پس از آن به رأس العین ، پس از آن به نصیبین ، پس از آن به موصل – که واقعه موصل واقعه بزرگی خواهد بود. پس از آن در موصل مردانی از بغداد و از دیار یونس تا لجمه گرد هم آیند و نبرد سختی واقع شود که هفتاد هزار نفر در آن کشته شوند. جنگ تا موصل جریان پیدا می کند و در آنجا قتال سختی روی خواهد داد. آنگاه سفیانی در آنجا فرود می آید وشصت هزار نفر از ایشان را می کشد. به درستی که در آنجا است گنجهای قارونی واز برای آنجا است

ترسهای بزرگی بعد از فرورفتن به زمین وسنگ باریدن ومسخ شدن که زودتر از جاهای دیگر رخ می دهد بسان فرورفتن میخ آهن به زمینی سست.

حضرت در ادامه سخنان خود فرمودند: سفیانی هر کسی را که نامش محمد و علی و حسن و حسین و فاطمه و جعفر و موسی و زینب و خدیجه و رقیه است از روی بغض وکینه ای که به آل محمد دارد به قتل می رساند. آنگاه به تمامی شهرها رسولانی می فرستد تا جمع کنند برای او بچه ها را. آنگاه روغن زیتون را برای سر به نیست کردن می جوشاند. بچه ها به او می گویند: اگر پدران ما نافرمانی تو را کردند ، ما چه گناهی کرده ایم؟! اما او به این سخنان وقعی ننهاده هر که را که هم نام کسانی است که ذکر کرده ام در دیگ روغن زیتون انداخته ومی جوشاند . آنگاه به جانب کوفه رهسپار می گردد. شهر را دور زده در کوچه هایش بسان فرفره چرخیده وبا مردان همان معامله را می کند که با اطفال کرده بود.

او بر دروازه کوفه هر که را نامش حسن و حسین است بر دار می کشد. در این هنگام خونهای ریخته شده مردم کوفه به جوشش می آید، همچنان که خون یحیی بن زکریا به جوشش آمد. او چون این امر را می بیند یقین به هلاکت خود پیدا می کند. از این رو، از ترس به کوفه پشت کرده آن را به جانب شام ترک می کند . او در راه تا آن هنگام که داخل شام شود کسی را که با او مخالفت کند نمی بیند. چون داخل شهر خود شود به شرب خمر و انواع معصیتها دل مشغول می گردد و یاران خود را به ارتکاب چنین گناهانی وادار می کند. پس از چندی ، دیگر بار سفیانی در حالتی که حربه ای در دست دارد خروج می کند و زنی را به بعضی از یاران خود می دهد تا در راه با او فجور کنند. او به یکی از یارانش می گوید: در وسط راه (یا کوچه) با او فجور کن. آن شخص مرتکب چنین عمل قبیحی می شود وزن را باردار می کند. آنگاه او شکم آن زن را پاره می کند وبچه ای را که زن در شکم دارد سقط می کند وکسی قدرت بر نهی او از چنین کرده ناپسندی ندارد . آنگاه حضرت چنین ادامه دادند: از چنین عملی فرشتگان در آسمانها پریشان احوال می گردند. از این رو، خداوند فرمان خروج قائم از ذریه من که صاحب زمان است را صادر می کند. خبر خروج او در همه جا شایع می شود. در این هنگام جبرئیل در بالای صخره بیت المقدس فرود می آید

واهل جهان را ندا می کند که حق بدر آمد وباطل رفت، که باطل از بین رونده است. پس از آن، حضرت آه سردی از دل کشیده ونالهٔ حزن آوری سرداده و این اشعار را انشا فرمودند:

« پسرکم! زمانی که طائفه تُرک لشگر آرایی کرد منتظر ولایت مهدی باش که قیام می کند وبه عدالت داوری می نماید * پادشاهان روی زمین که از آل هاشمند ذلیل می شوند وبیعت گرفته می شود از ایشان کسانی که لذت طلب واهل هزل وبیهوده گویی هستند * کودکی است از جمله کودکها که هیچ رأیی از خود ندارد وهیچ جدیتی نکند وصاحب عقل وتدبیر نباشد * پس از آن قائم به حق وراستی که از شمایان است قیام می کند وبر نهج حق وحقیقت می آید و به حق عمل می کند * او – که جانم به فدایش – همنام رسول خدا است . ای پسرانم ! او را خوار مسازید و بشتابید به سویش ».

پس جبرئیل در صیحه خود می گوید: ای بندگان خدا! بشنوید آنچه را که می گویم. به درستی که اینست مهدی آل محمد که از سرزمین مکه خروج کند، پس او را اجابت کنید.

راوی گوید: در این هنگام افرادی با فضیلت ودانشمند به پاخاسته وگفتند: ای امیر مؤمنان! مهدی را برای ما توصیف کن، زیرا که دلهای ما مشتاق ذکر او است. پس آن حضرت فرمود: او رویی چون قرص قمر دارد. نور پیشانیش درخشندگی خاصی دارد وخالی بر گونه دارد. دانایی است که او را تعلیم نداده اند و به آنچه که اتفاق خواهد افتاد خبر می دهد پیش از آنکه تعلیم داده شود .

ای مردم! آگاه باشید که حدود دین با نظر ما به پاداشته می شود و از ما بر انجام آن عهد وپیمان گرفته شده است . آگاه باشید که مهدی کسی راکه حق ما را نشناسد قصاص کند. اوست که به حق شهادت می دهد وخلیفه خداوند بر مخلوقاتش است. همنام جدش رسول خدا صلی اللّه علیه وآله است. پسر حسن بن علی از اولاد فاطمه ، و از ذریّه فرزندم حسین است . ماییم ریشه دانایی و عمل. دوست داران ما از نیکانند و ولایت ما فصل الخطاب است. ماییم بهترین دربانان خدا. آگاه باشید که مهدی نیکوترین مردم است از حیث آفرینش وخلق وخوی. چون قیام کند به گردش یارانش که به شماره اصحاب بدر واصحاب طالوتند جمع شوند که سیصد وسیزده نفر باشند. آنها جملگی شیرانی هستند که از کمینگاههای خود بیرون آیند مانند پاره های آهن. اگر ایشان اراده کنند که کوههای سخت را

از جا بکنند هر آینه بر انجامش قادرند. آنان کسانی هستند که خدا را به یگانگی پرستش می کنند. در دل شب از ترس وخشیت خدا صدایی بسان زنان جوان مرده دارند . آنان شبها را به نماز گزاردن وروزها را به روزه داشتن سپری می کنند. در تربیت آن چنان همسان یکدیگرند گو اینکه از یک پدر ومادرند. دلهایشان در دوستی وپندادادن یکدیگر نزدیک به هم باشد . آگاه باشید که من نامهایشان را می دانم وشهرهایی که در آن زندگی می کنند می دانم. جماعتی از یاران حضرت به پاخاسته گفتند: ای امیر مؤمنان ! تو را به خدا وپسر عمت رسول خدا صلی الله علیه وآله سوگند می دهیم که نام آنها را برای ما ذکر نمایی وشهرهایشان را نام ببری که دلهای ما از سخنان تو آب گردید. حضرت در پاسخ آنان فرمودند: بشنوید تا بیان کنم برای شما نامهای یاران قائم علیه السلام را. به درستی که اول ایشان از اهل بصره است وآخر ایشان از ابدال است. آنهایی که از اهل بصره اند دو نفرند: یکی از آنها نامش علی است و دیگری محارب. دو نفر از کاشانند به نامهای عبد الله وعبید الله. سه نفر از مهجم اند (که در حدود یمن است) به نامهای محمد و عمر و مالک. یک نفر از سند است به نام عبد الرحمن. دو نفر از هجرند به نامهای موسی وعباس. یک نفر از کور (که از توابع بصره است) به نام ابراهیم. یک نفراز شیزر است به نام عبد الوهاب. سه نفر از سعداوه اند (که نام قریه ای است در سرزمین حجاز) به نامهای احمد و یحیی و فلاح. سه نفر از زید هستند به نامهای محمد ، حسن و فهد. دو نفر از قبیله حمیرند به نامهای مالک و ناصر .چهار نفر از شیرازند به نامهای عبد الله ، صالح ، جعفر و ابراهیم. یک نفر از عقر (که نزدیک کربلا است) به نام احمد . دو نفر از منصوریه اند به نامهای عبد الرحمن و ملاعب. چهار نفر از سیرافند به نامهای خالد ، مالک ، حوقل و ابراهیم . دو نفر از خونج اند (که قریه ای است میان مراغه و زنجان) به نامهای محروز و نوح. یک نفر از ثقب است به نام هارون . دو نفر از سن اند به نامهای مقداد و هود. سه نفر از هونین هستند به نامهای عبد السّلام ، فارس و کلیب. مردی از رهاط است به نام جعفر. شش نفر از عمان اند به نامهای محمد ، صالح ، داود ، هواشب ، کوش و یونس. یک نفر از عماره است به نام مالک . دو نفر از جعاره اند به نامهای یحیی و احمد. یک نفر از کرمان است به نام عبد الله. چهار نفر از صنعای یمن هستند به نامهای جبرئیل ، حمزه ، یحیی و سمیع. دو نفر از عدن به نامهای: عون و موسی. یک نفر از لنجویه به نام کوثر . دو نفر از همدان به نامهای علی و صالح. سه نفر از طائف به نامهای علی ، سبا و زکریا. یک نفر از هجر به

نام عبد القدوس. دو نفر از خط به نامهای علی و مبارک. پنج نفر از جزیره اوال به نامهای عامر، جعفر، نصیر، بکیر ولیث. یک نفر از کبش (جانب غربی بغداد) به نام محمد (یا فهد). یک نفر از جده به نام ابراهیم. چهار نفر از مکه به نامهای عمرو، ابراهیم ، محمد وعبد الله. ده نفر از مدینه به نامهای اهل بیت به نامهای علی ، حمزه ، جعفر، عباس ، طاهر، حسن ، حسین ، قاسم ، ابراهیم و محمد. چهار نفر از کوفه به نامهای محمد ، غیاث ، هود و عتاب. یک نفر از مرو به نام حذیفه . دو نفر از نیشابور به نامهای علی و مهاجر. دو نفر از سمرقند به نامهای علی و مجاهد. سه نفر از کازرون به نامهای عمر، معمر ویونس . دو نفر از شوش به نامهای شیبان وعبد الوهاب. دو نفر از شوشتر به نامهای احمد و هلال. دو نفر از ضیق (از دهات یمامه است) به نامهای عالم و سهیل. یک نفر از طائف یمن به نام هلال . دو نفر از مرقیه (قلعه ای است در ساحل حمص) به نامهای بشر و شعیب. سه نفر از برعه (در نزدیکیهای طائف) به نامهای یوسف ، داود و عبد الله. دو نفر از عسکر مکرم (شهری است از نواحی خوزستان) به نامهای طیب و میمون. یک نفر از واسط به نام عقیل . سه نفر از بغداد به نامهای عبد المطلب ، احمد و عبد الله. دو نفر از سامرا به نامهای مرائی و عامر. یک نفر از سهم (از قرای اندلس) به نام جعفر. سه نفر از سیلان به نامهای نوح ، حسین و جعفر. یک نفر از کرخ بغداد به نام قاسم. دو نفر از نوبه به نامهای واصل و فاضل. هشت مرد از قزوین به نامهای هارون ، عبد الله ، جعفر، صالح ، عمرو ، لیث ، علی و محمد . یک نفر از بلخ به نام حسن. یک نفر از مراغه به نام صدقه. یک نفر از قم به نام یعقوب. وبیست وچهار نفر از طالقان. ایشان کسانی هستند که رسول خدا صلی الله علیه وآله از آنان یاد کرده وفرموده است: من در طالقان گنجی می بینم که نه از طلا است ونه از نقره، وآن این جماعتند که خدا آنان را ذخیره کرده است. نامهایشان عبارت است از: صالح، جعفر، یحیی، هود، فالح، داود، جمیل، فضیل، عیسی، جابر، خالد ، علوان ، عبد الله ، ایوب ، ملاعب ، عمر ، عبد العزیز ، لقمان ، سعد ، قبضه ، مهاجر ، عبدون ، عبد الرحمن وعلی . دو نفر از سجار (وآن دهی است از دهات نور ، بیست فرسخی بخار) به نامهای ابان و علی. دو نفر از سرخس به نامهای ناجیه و حفص. یک نفر از انبار به نام علوان. یک نفر از قادسیه به نام حصین. یک نفر از دورق (از شهرهای خوزستان نزدیک را مهرمز) به نام عبد الغفور. شش نفر از حبشه به نامهای ابراهیم ، عیسی ، محمد، حمدان ، احمد و سالم . دو نفر از موصل به نامهای هارون و فهد. یک نفر از بلقاء (جلگه ای است از جلگه های دمشق،

میان شام ووادی القری) به نام صادق . دو نفر از نصیبین به نامهای احمد و علی. یک نفر از سنجار (شهری است مشهور از نواحی جزیره که تا موصل سه روز فاصله دارد) به نام محمد. دو نفر از خرشان (موضعی است در بیضاء) به نامهای تکیه و مسنون. دو نفر از ارمنستان به نامهای احمد و حسین. یک نفر از اصفهان به نام یونس. یک نفر از ذهاب به نام حسین. یک نفر از ری به نام مجمع. یک نفر از دیار شعیب. یک نفر از هرات به نام نهروش. یک نفر از سلماس به نام هارون. یک نفر از تفلیس به نام محمد . یک نفر از کردستان به نام عون. یک نفر از جیش به نام کثیر. دو نفر از خلاط به نامهای محمد و جعفر. یک نفر از شوبک (قلعه ای است نزدیک کرک از بلاد شام) به نام عمیر. دو نفر از بیضا به نامهای سعد و سعید . سه نفر از صیغه به نامهای زید ، علی و موسی. یک نفر از قبیله اوس به نام محمد.

یک نفر از انطاکیه به نام عبد الرحمن. دو نفر از حلب به نامهای صبیح و محمد. یک نفر از حمص به نام جعفر. دو نفر از دمشق به نامهای داود و عبد الرحمن. دو نفر از رمله به نامهای طلیق و موسی. سه نفر از بیت المقدس به نامهای بشر ، داود و عمران. پنج نفر از عسقلان به نامهای محمد ، یوسف ، عمر ، فهد و هارون – یک نفر از عرب عیره به نام عمیر. دو نفر از عکا به نامهای مروان و سعد. یک نفر از عرفه به نام فرخ. یک نفر از طبریه به نام فلیح . یک نفر از بلست (از دهات اسکندریه) به نام عبد الوارث. چهار نفر از فسطاط (شهری نزدیک مصر است ودر زمان خلافت عمر فتح شد) وآن از شهرهای فرعون – لعنه الله – است به نامهای احمد ، عبد الله ، یونس و طاهر . یک نفر از بالس (آن شهری است در شام ، میانه حلب و رقه) به نام نصیر. چهار نفر از اسکندریه به نامهای حسن ، محسن ، شبیل و شیبان. پنج نفر از جبل اللکام (محلی است مشرف بر انطاکیه در لبنان) به نامهای عبد الله ، عبید الله ، بحر ، قادم و طالوت. سه نفر از ساده (محلی است در یمامه) به نامهای صلیب ، سعدان و شبیب. دو نفر از بلاد فرنگ به نامهای علی و احمد. دو نفر از یمامه به نامهای ظافر و جمیل. چهارده نفر از معاذه (محلی است نزدیک کوههای ادقیه از بنی قشیر) به نامهای سوید ، احمد ، محمد ، حسن ، یعقوب ، حسین ، عبد الله ، عبد القدیم ، نعیم ، علی ، حیان ، ظاهر ، تغلب و کثیر. یک نفر از الومه (بر وزن اکوله شهریست از دیار هذیل) به نام معشر. ده نفر از آبادان به نامهای حمزه، شیبان، قاسم، جعفر، عمرو، عامر، عبد المهیمن، عبد الوارث، محمد واحمد. چهارده نفر از یمن به نامهای جبیر

، حویش ، مالک ، کعب ، احمد ، شیبان ، عامر ، عمار ، فهد ، عاصم ، حجرش ، کلثوم ، جابر ومحمد. دو نفر از بادیه نشینهای مصر به نامهای عجلان ودراج. سه مرد از بادیه نشینهای اعقیل به نامهای منبطه ، ضابط وغربان. یک نفر از بادیه نشینهای اغیر به نام عمرو. یک نفر از بادیه نشینهای شیبان به نام نهراش. یک نفر از قبیله تمیم به نام ریان. یک نفر از بادیه نشینهای قسین (ناحیه ایست از نواحی کوفه) به نام جابر. یک نفر از بادیه نشینهای قبیله کلاب به نام مطر. سه نفر از موالیان اهل بیت به نامهای عبد الله ، مخنف و براک. چهار نفر از موالیان انبیا به نامهای صباح ، صیاح ، میمون و هود. دو نفر غلام به نامهای عبد الله و ناصح. دو نفر از حله به نامهای محمد و علی. سه نفر از کربلا به نامهای حسین و حسین و حسن. دو نفر از نجف به نامهای جعفر و محمد. شش نفر از ابدال که نام همه آنها عبد الله هست . پس آن گاه حضرت علی علیه السلام فرمود: به درستی که ایشان گروهی هستند که در محل سر زدن خورشید (یعنی از جانب مشرق) ومغرب آن ، ودر زمینهای هموار وکوهها گرد هم می آیند. خدای تعالی ایشان را در کمتر از نصف شبی به دور هم گرد می آورد. آن گاه آنان به سوی مکه روان می شوند در حالی که کسی از اهل مکه آنان را نمی شناسند. آنان چنین می گویند: لشگریان سفیانی به ناگاه متوجه ما شده ما را به کام خود بردند . اما چون صبح روشن بدمد اهل مکه آنان را در حالی که طواف کنندگان وبر پای دارندگان ونماز گزارانند می بینند. از این رو، اهالی مکه منکر آنان می شوند. آن گاه آنان به نزد مهدی علیه السلام می روند، در حالی که حضرتش در زیر مناره ای پنهان شده است. آنان به حضرت عرضه می دارند: تویی مهدی؟! حضرت می فرماید : آری ، ای یاوران من ! آن گاه مهدی علیه السلام خویش را از آنان پنهان می کند تا بیازمایندشان که در فرمانبرداری چگونه اند . لذا حضرت به جانب مدینه در راه می شود. آنان را خبردار می سازند که مهدی علیه السلام به قبر جدش ملحق شد (یعنی به مدینه نزد قبر جدش رسول خدا صلی الله علیه وآله رفت). پس آنان در مدینه به حضرتش ملحق می شوند. چون آن حضرت احساس می کند که ایشان به مدینه آمده اند به مکه باز می گردد و این عمل را سه بار انجام می دهد. پس از سه مرتبه حضرت خود را در میان صفا و مروه به ایشان می نمایاند وبه ایشان می فرماید: تا زمانی که با من بر سی خصلت – که دائم باید با این خصائل باشید وچیزی از آن را تغییر ندهید – بیعت نکنید بر کاری که بر انجامش پای می فشرم مطمئن نیستم. ودر عوض ، بر ذمه من است که هشت نکته را رعایت کنم. آنان می گویند: برای ما ذکر

نما که می شنویم وفرمان برداریم. پس حضرتش می گوید : بیعت می کنم با شما بر اینکه به من پشت نکنید. دزدی ننمایید. مرتکب زنا نگردید. کار حرامی از شما صادر نگردد .فحشا ومنافی عفتی به جا نیاورید. احدی را مورد ضرب وشتم قرار مدهید مگر به حق . طلا ونقره وگندم وجو را ذخیره وانبار نکنید. مسجدی را ویران مسازید. به دروغ شهادت ندهید. به فرد مومن زشت نگوبید . ربا مخورید . در سختیها صبر پیشه سازید. فرد یکتاپرست را لعن ونفرین نکنید. مسکر میاشامید. طلا را زیور خود نسازید و ابریشم ودیبا نپوشید. آن که از معرکه می گریزد را دنبال نکنید. از سر حرمت خونی نریزید. با مسلمان غدر نکنید. به کافر و منافق تمایل نشان مدهید. جامه های خز بر تن ننمایید. سجده بر خاک کنید و تکیه بدان نمایید. بی عفتی و کار زشت را ناروا بشمارید. فرمان به کارهای پسندیده کرده و منکرات را نهی کنید. چون این کارها را به انجام رسانید بر من است که رفیقی جز شما برنگزینم، و نپوشم مگر آن چه را که شما می پوشید ، و نخورم مگر آنچه را که شما می خورید ، و سوار نشوم مگر بر آنچه که شما سوار می شوید ، و نباشم مگر آنجایی که شما می باشید ، و نروم مگر آنجایی که شما می روید. به اندک مالی از دنیا خشنود شوم و زمین را از عدل و داد پر کنم ، هر چند که از جور و ستم پر شده باشد. همچنین تنها و تنها بندگی خدا کنم و به شما وفادار بمانم آن چنان که شما به من وفادار مانید. آنان گویند: ما بر این امور خشنودیم وبا تو بیعت می کنیم. آن گاه حضرت با تک تک آنان دست می دهد. در چنین زمانی است که حضرت در میان مردم ظاهر گردد. مردمان با ایمان برای او سر خضوع فرود آورند و شهرها به زیر فرمانش قرار گیرند . خضر پرورده عهد و پیمان دولت او شود و اهل همدان در سمت وزیری او قرار گیرند و خولانیان لشگریان او شوند و حمیریان یاران او گردند و مصریان طلایه داران لشگرش. خداوند جمعیت او را بسیار گرداند و پشت او را محکم کند . او با لشکریانش وارد عراق می شود ومردمان در عقب وپیش روی او روانه شوند.

طلایه دار لشگر او مردی است عقیل نام و دنباله دار لشگرش مردی است حارث نام. آن گاه مردی از اولاد حسن با دوازده هزار سوار به او ملحق شده وگوید: ای پسر عم! من سزاوارترم از تو به این امر (یعنی امامت)، زیرا که من از فرزندان حسن می باشم و او بزرگتر از حسین است. حضرت مهدی می گوید: منم مهدی ، او می گوید آیا برای تو نشانه یا معجزه یا علامتی هست؟ حضرت مهدی با نظر و اشاره به مرغی که در هوا پرواز می کند مرغ ، خود را

در کف حضرت می افکند. آن گاه به قدرت خداوند متعال به سخن در می آید و به امامت حضرت گواهی می دهد. سپس حضرت چوب خشکی را در نقطه ای از زمین که در آن آبی نیست می کارد و آن چوب خشک سبز می گردد و برگ می دهد. آن گاه قطعه سنگ سختی را از زمین برداشته در دستان خود مانند موم نرم و خمیر می کند . حسنی با دیدن این معجزات می گوید: امر با تو است و ما فرمان از تو می بریم. آن گاه خود تسلیم فرمان آن حضرت می گردد و لشگریانش هم به پیروی از او تسلیم می شوند. طلایه دار لشگرش مردی است که همنام با او است . آن گاه او به سیر پرداخته و خراسان را فتح می نماید. سپس از آن جا به جانب مدینه الرسول باز می گردد. مردم جملگی خبر او را می شنوند. اهل یمن و حجاز فرمان او می برند ، اما قبیله ثقیف از سر نافرمانی سر به شورش بر می دارد. آن گاه او به جانب شام به قصد نبرد با سفیانی در راه می شود. صدایی در شام بلند می شود که : آگاه باشید این عربها عربهای حجازی هستند که به جانب شما در راهند. آن گاه سفیانی به اصحاب خود می گوید: در حق این جماعت چه می گویید؟ لشگریان و یارانش پاسخ دهند: ما یاران جنگ و تیرانداز و عده و آلات جنگی تو هستیم . سفیانی آنان را به جنگ تشجیع می کند.

گروهی از اهل کوفه به پا خاستند و گفتند: ای امیر مؤمنان نام سفیانی چیست؟ حضرت فرمود: نام او حرب است پسر عنبسه ، پسر مره ، پسر کلیب ، پسر ساهمه ، پسر زید ، پسر عثمان ، پسر خالد. او از نسل یزید ، پسر معاویه پسر ابی سفیان است که در آسمان و زمین لعنت شده است. او بدترین خلق خدای تعالی و ملعونترینشان از حیث نسب وستمگرترینشان است. او بیرون آید با لشگریان وسواران خود که بالغ بر دویست هزار جنگجو است. او در راه می شود تا به حیره (که یکی از شهرهای عراق است) می رسد . در این هنگام مهدی علیه السلام با سواران ومردان ولشگریان خود بر او پیشی می گیرد در حالتی که جبرئیل در طرف راستش ومیکائیل در جانب چپش و فرشته نصر روبرویش قرار دارند. مردم گروه گروه از اقصی نقاط عالم بدو ملحق شوند. سرانجام حضرت ولشگریانش در حیره با لشگر سفیانی برخورد می کنند. او به سبب خشم خداوند خشمگین می گردد. سایر مخلوقات خدا به این خشم وغضب خشمگین می شوند آن سان که مرغان از بالای سر بر لشگر سفیانی سنگ می افکنند وکوهها تخته سنگهای خود را بر آنان فرو می ریزند. میان سفیانی و مهدی علیه السلام نبرد سهمگینی در می گیرد تا اینکه جمله لشگریان

سفیانی هلاک می شوند. در این هنگام شخص سفیانی با گروه اندکی از یارانش فرار می کند، اما مردی از یاران قائم که صباح نام دارد خود را به اتفاق مردانی چند که پای در رکاب او دارند به سفیانی ویارانش رسانده او را به بند کشیده خدمت مهدی علیه السلام در حالی که حضرت نماز مغرب را خوانده وبه نماز عشا مشغول است، می آورند. آن حضرت نماز خود را سبک کرده به پایان می رساند. سفیانی می گوید: ای پسر عمو! مرا باقی گذار تا اینکه برای تو یار وهمراه باشم. حضرت رو به اصحاب خود کرده می فرماید: رأی شما در این مورد بر چه می باشد؟ زیرا که من بر خود عهد کرده ام که کاری نکنم مگر به رضایت شما. آنان می گویند: به خدا سوگند، ما خشنود نمی شویم مگر اینکه او را بکشی، زیرا که او خونهایی را به زمین ریخته است که خداوند ریختن آن را حرام کرده است. مهدی علیه السلام گوید: درباره او آنچه می خواهید بکنید. آن گاه او را گرفته در کنار رود هجیر (که میانه بصره وکوفه است) زیر درختی در حالی که بر شاخه های آن درخت آویزش کرده اند بسان بریدن سر قوچ سر از تنش بر می گیرند. که خداوند به افکندن روح پلید او در نار نیران شتاب کند. راوی گوید: خبر به بنی کلاب می رسد که حرب بن عنبسه کشته شد وقاتل او مردی از فرزندان علی بن ابی طالب است. بنی کلاب با مردی از اولاد پادشاه روم بر نبرد با مهدی وگرفتن انتقام خون حرب بن عنبسه بیعت می کنند. آن گاه قبیله بنی ثقیف به جمع آنان افزوده می شود. پادشاه روم با هزار سرهنگ که در زیر فرمان هر سرهنگی هزار مرد جنگجو باشد بیرون آید ودر شهری از شهرهای تحت سیطره قائم که آن را طرسوس (شهری است در سرحدات شام میان انطاکیه وحلب وشهرهای روم) نامند فرود آیند و اموال و چهارپایان و زنانشان را به یغما برند. مردانشان را از دم تیغ گذرانند وشهر را ویران کنند. - ای مردم! - می بینم زنها را که در ردیف مردان بر پشت اسبان سوارند و مرکوبشان در شعاع آفتاب و ماه نمایان است. باری، خبر آنان به قائم علیه السلام می رسد. حضرت به جانب پادشاه روم با لشگریان خود در راه می شود. چون به ده فرسنگی رقه می رسند میان لشکریان حضرت و سپاه دشمن نبردی در می گیرد. از شب تا به صبح نبرد ادامه پیدا می کند تا آنجا که آب رودخانه از خون کشتگان تغییر کند واطراف آن از بدنهای مردگان عفونت شدیدی فراگیرد. در آخر، پادشاه روم در پی این شکست به جانب انطاکیه فرار می کند. مهدی علیه السلام او را تا قبه عباس (که نزدیک مصر است) زیر قطوار (که نام محلی است) دنبال می کند. به ناچار

پادشاه روم به نزد مهدی علیه السلام پیکی می فرستد که در قبال دریافت خراج دست به تعقیب او نزند. حضرت به شرطی که او از روم خارج نگردد واسیری را در نزد خود باقی نگذارد می پذیرند. پادشاه روم قبول می کند وگردن به فرمان حضرتش می نهد. سپس مهدی علیه السلام به سوی طایفه بنی کلاب از طرف دریاچه روان می شود تا اینکه به دمشق می رسد. لشگری را به سوی طایفه بنی کلاب اعزام می دارد. آن لشگر پس از نبرد با بنی کلاب وکشتن بسیاری از مردانشان زنان قبیله را کت بسته خدمت حضرت می آورند. آنان در حضور حضرت ایمان آورده بیعت می کنند. آنگاه مهدی علیه السلام بعد از کشتن سفیانی با کسانش از گروه مؤمنین در شهری از شهرهای روم فرود می آیندو ندای لا اله الا الله ، محمد رسول الله سر می دهند ودیوارهای شهر از این ندا فرو می ریزند (یعنی شهر تسلیم حضرت می شود). پس از آن به قسطنطنیه - محل استقرار پادشاه روم - روان می شوند. در آنجا سه گنج را از دل خاک بیرون می کشند: گنجی از جواهر و گنجی از طلا و گنجی از نقره . مهدی علیه السلام گنجها را در میان لشکریانش پیمانه پیمانه تقسیم می کند. آن گاه حضرت در راه می شود تا اینکه به شهرهای ارمنیه کبری می رسند. چون اهالی ارمنیه آن حضرت را مشاهده می کنند راهبی از راهبان خود را که دارای دانشی بسیار است به سوی حضرت گسیل می دارند تا ببینند که این جماعت چه می خواهند. راهب به نزد مهدی علیه السلام می رود و می گوید :

آیا تو مهدی هستی؟ حضرت می فرماید: بلی ، منم آن کسی که در انجیل شما از آن یاد شده که در آخر الزمان خروج می کند. راهب مسائل بسیاری را می پرسد که تمامی آنها را حضرت پاسخ می گوید . راهب با مشاهده پاسخهای حضرت به اسلام می گرود. اما اهالی ارمنیه از ورود حضرت به همراه لشگریانش مما نعت می کنند . اما لشگریان حضرت به جبر وارد شهر می شوند و پانصد نفر جنگجو از جنگجویان آن دیار را به قتل می رسانند. حضرت با مدد از نیروی رحمانی خود آن شهر را میان آسمان وزمین معلق می گرداند. پادشاه ارمنیه وکسانی که با او هستند در راه نبرد با مهدی علیه السلام و لشگریانش با شگفتی می بینند که شهرشان بالای سرشان معلق است . لذا فرار را برقرار ترجیح داده جملگی می گریزند. آن گاه شیری بزرگ بر سر راه آنها قرار گرفته ، بر ایشان صیحه ای می زند آنگونه که هر چه از آلات و ادوات جنگ دارند به زمین انداخته فرار می کنند. لشگریان مهدی علیه السلام

به دنبال آنان رفته اموالشان را ضبط کرده بین خود تقسیم کنند که به هر یک از آنان که بالغ بر هزاران نفر هستند صد هزار دینار طلا و صد کنیز و صد غلام برسد. آن گاه مهدی علیه السلام به جانب بیت المقدس در راه شود . در آنجا تابوت سکینه را با مهر سلیمان بن داود والواحی که بر موسی نازل شده است را بیرون کشد. آن گاه روی به جانب زنگیان کند و دیارشان را فتح کند. شهر بزرگ آنها مشتمل بر هزار بازار است و در هر بازاری هزار دکان وجود دارد . پس از فراغت از فتح این شهر به شهری در آید که آن را قاطع گویند و آن کنار دریای سبز است که محیط بر دنیا است ودرازای آن به مقدار هزار میل راه است. با سه بانگ تکبیر حصار شهر فرو ریزد و دیوارها شکاف بردارد. در آن روز یکصد هزار نفر از جنگجویان این شهر به دست لشگریان مهدی علیه السلام کشته شوند . مهدی علیه السلام به مدت هفت سال در این شهر اقامت می گزینند. غنیمتی که از مردم این شهر به چنگ لشگریان مهدی علیه السلام می افتد ده برابر آن چیزی است که در روم به چنگشان افتاد. مهدی علیه السلام در حالی که صد هزار موکب به زیر فرمان دارد و هر موکبی زیاده بر پنجاه هزار جنگجو در خود جای داده از آن شهر بیرون آمده کنار ساحل فلسطین میان عکا و حصار غزه و عسقلان جای می گیرد. در این هنگام خبر خروج دجال وخرابکاریهایش به او می رسد که آن ملعون یک چشم ، زراعتها و نسلها را نابود کرده است. دجال فردی یک چشم است که از شهری که آن را یهودا (وآن قریه ای است از قریه های اصفهان و آن شهری است از شهرهای اکاسره) گویند خروج کند. از برای دجال یک چشم است که در پیشانی او بسان ستاره ای درخشنده است. او سوار بر درازگوشی است که هر گامش به اندازه مسافتی است که یک چشم عادی توان دیدن آن را دارد. درازی آن درازگوش هفتاد ذراع است. آن درازگوش بر روی آب آن چنان راه رود که بر زمین قدم بردارد. باری ، دجال ندا کند که آن ندا تا جایی که خدا بخواهد به گوش رسد .او در این ندا می گوید: ای دوستانم! به سوی من بیایید که منم پروردگار بلند مرتبه شما. منم آن که شما را آفرید و اندازه گیری نمود. منم آن که راه بنماید وگیاهان را برویاند. در آن روز زنازادگان و بدترین مردمان که از فرزندان یهود ونصارا باشند او را پیروی کنند که تعدادشان قابل شمارش نباشد وکسی را توان احصا نباشد ، مگر خدای تعالی . او در حالی سیر می کند که کوهی از گوشت وکوهی از نان ترید شده – که هر چه از آن خورند کمبودی در آن پدیدار نگردد – را به همراه دارد. – بدانید! –

خروج او در زمان قحطی شدید به وقوع پیوندد. لذا از آن به گرسنگانی که اقرار به پروردگاریش نمایند بخوراند. پس آن گاه امام علیه السلام فرمود: آگاه باشید که او بسیار دروغگو وملعون است. آگاه باشید وبدانید که پروردگارتان یک چشم نیست وطعامی نمی خورد ونوشیدنی ای نمی آشامد. او زنده ای است که نمی میرد . هر خیر ونیکی به دست او است و او بر هر چیزی توانا است.

راوی گوید: در این هنگام اشراف اهل کوفه به پا خاستند وگفتند : ای مولای ما! بعد از آن چه وقایعی رخ می دهد؟ حضرت فرمود: پس مهدی علیه السلام به بیت المقدس باز می گردد و چند روزی با مردم نماز به جماعت می گذارد. چون روز جمعه شود وهنگام بر پای داشتن فریضه نماز در رسد عیسی بن مریم علیه السلام از آسمان فرود آید که در جامه ای سرخ فام خود را پیچیده وگویا می بینم که روغن از موهای سراومی چکد (از فرط صافی و براقی). او مردی است خوشرو و زیبا که شبیه ترین خلق است به پدر شما حضرت ابراهیم. باری ، او به نزد مهدی می آید وبا حضرتش مصافحه می کند ومژده یاری او را به سمع ونظرش می رساند. در آن هنگام مهدی به او گوید: ای روح خدا! پیش بایست و با مردم نمازگزار. عیسی گوید: ای پسر رسول خدا! امامت جماعت مخصوص تو است. آن گاه عیسی به اذان گفتن مشغول گردد و در پشت سر مهدی نماز به جماعت برگزار کند. آن گاه مهدی علیه السلام عیسی را بر نبرد با دجال یک چشم جانشین خود قرار دهد. عیسی در حالی که امارت لشگر مهدی را بر عهده دارد بر دجال خروج کند. دجال که زراعت ونسلهای انسانی را به نابودی کشانده بر بیشتر اهل زمین صیحه زند و آنها را به خود دعوت کند. پس کسی که فرمانبردار او شود متنعم به نعم او گردد وکسی که از فرمان او سرپیچی کند نیست ونابودش بگرداند. دجال در تمامی رقعات کره خاک قدم نهد ، مگر در مکه و مدینه و بیت المقدس .همچنین تمامی زنازادگان در مشرق و مغرب کره زمین او را پیروی کنند. آن گاه او به سرزمین حجاز رود . عیسی در گردنه هرشاو با او مقابل گردد.عیسی بر او نعره ای زند و بر پیکرش ضربتی وارد آورد. دجال از اثر آن ضربت بسان قلع ومس گداخته آب شود .لشگریان مهدی علیه السلام لشگریان دجال را به مدت چهل روز از طلوع آفتاب تا به غروب قتل عام کنند و زمین را از لوث وجودشان پاک گردانند. پس از آن مهدی علیه السلام مالک الرقاب غرب وشرق عالم گردد و با دستان خویش از جابرقا تا جابرسا را فتح کند. وبدینسان امر او به فرجام خود رسد. مهدی علیه السلام در

میان مردم به عدالت رفتار کند تا آنجا که گوسفند در کنار گرگ در یک مکان به چرا پردازند. کودکان با مار وعقرب به بازی پردازند و از این راه ضرری متوجهشان نباشد. بدی از میان رود ونیکی باقی ماند ومردم به کشت گندم و جو بپردازند ، آن گونه که از دسترنج آنان از هر یک منی که می کارند صد من برداشت کنند ، چنانچه خدای تعالی فرموده: در هر خوشه ای صد دانه باشد وخدا برای هر که بخواهد دو چندان می کند. زنا و ربا و آشامیدن مسکرات و غنا برداشته شود و احدی مرتکب این اعمال ناشایست نگردد مگر آن که مهدی علیه السلام او را بکشد. همچنین است حال تارک نماز. مردم بر عبادت وطاعت وخشوع و دینداری معتکف شوند. عمرها طولانی ودراز گردد و درختان در سال دوبار بارور شوند. احدی از دشمنان آل محمد صلی اللّٰه علیه وآله نماند ، مگر اینکه هلاک ونابود گردد. در اینجا حضرت امیر مؤمنان علیه السلا م این آیه از قرآن را تلاوت فرمودند که خداوند می فرماید: خدا شرع و آئینی که برای شما مسلمانان قرار داد حقایق و احکامی است که نوح را هم به آن سفارش کرد و بر تو نیز همان را وحی کردیم و به ابراهیم و موسی و عیسی هم آن را سفارش نمودیم که دین خدا را بر پای دارید و هرگز تفرقه و اختلاف در دین نیافکنید. بدان که مشرکان را که به خدای یگانه و ترک بتان دعوت می کنی قبولش بسیار در نظرشان بزرگ می آید. باری، از انکار آنها در اندیشه مشو که خدا هر که را بخواهد به سوی خود بر می گزیند و هر که را به درگاه خدا به تضرع ودعا باز آید هدایت می فرماید.

آن گاه حضرت فرمود: مهدی علیه السلام یاران خود را می پراکند. ایشان کسانی هستند که از آنها در ابتدای خروج آن حضرت عهد وپیمان گرفته شده است. او آنان را به تمامی شهرها می فرستد وآنان را فرمان به داد خواهی و عدالت و نیکویی کردن می کند.

هر مردی از ایشان بر اقلیمی از زمین حکومت کند وآبادانی را در اقصی نقاط عالم بگسترانند وعدالت ونیکی را فراگیر کنند. مهدی تا چهل سال در حکومت خود باقی می ماند تا اینکه زمین را از لوث چرکها وکثافات پاک کند .

راوی گوید: برخی از بزرگان به پا خاستند عرضه داشتند که: ای امیر مؤمنان! بعد از آن چه می شود؟ حضرت فرمود: بعد از آن مهدی دار فانی را وداع می گوید و وزیران او یکی پس از دیگری از دنیا رخت بر می بندند. دنیا رفته رفته به حالتی که از پیش بود بر می گردد و نادانیها وگمراهیها روز افزون شده و مردم به کفر باز می

گردند . در آن هنگام خداوند شهرها را به ویرانی می کشاند. آب فرات بصره را در خود فرو برد و بغداد بر اثر نبردها و فتنه ها به کلی ویران شود. واسط را آب فراگیرد وآذربایجان واهل آن به طاعون هلاک شوند. اهالی موصل از گرسنگی و گرانی و ترس هلاک شوند و هرات را مصری به ویرانه ای بدل سازد. قریه از شدت وزش بادها به ویرانه ای بدل گردد . حلب را صاعقه خراب کند وانطاکیه از گرسنگی و گرانی و ترس متروک شود. بلاد صقالبه از حادثه ها خراب شود و بلاد خط از کشتن وغارتگری از آبادانی بیافتد. دمشق از شدت کشتار مخروبه گردد و حمص از گرسنگی و گرانی ویران شود . اما در این میان تا زمان خروج یأجوج و مأجوج بیت المقدس مصون و محفوظ می ماند ، زیرا شهری است که آثار انبیا در آن موجود است. مدینه الرسول از شدت جنگ ویران می شود و هجر از شدت بادهای شنی از بین رود . جزیره اوال از بحرین مخروبه گردد. بر اثر شمشیر عدو کسی در جزیره قیس باقی نماند ومردم کبش بر اثر قحطی از بین روند . در این زمان یأجوج و مأجوج بیرون آیند. این دو قبیله به این اوصاف از یکدیگر متمایزند: صنف اول طول قامتشان صد ذراع است و عرض اندامشان هفتاد ذراع و صنف دوم طول قامت هر یک از ایشان یک ذراع است و عرض اندامشان هفتاد ذراع. فرش می کنند یکی از دو گوش خود را و لحاف می نمایند گوش دیگر را. شماره ایشان از ستاره ها بیشتر است. آنان به سیر در روی زمین می پردازند. بر نهری نمی گذرند مگر اینکه تمام آب آن را می آشامند. بر کوهی عبور نمی کنند مگر اینکه آن را می لیسند (یعنی گیاهی و درختی بر آن باقی نمی گذارند). همچنین از رودخانه ای گذر نمی کنند مگر اینکه آب آن را خشک می کنند. پس از آن بیرون می آید جنبنده زمین که سری دارد بسان سر فیل. اندامش را کرک وپشم و مو و پرهای رنگارنگ پوشانده است. با او است عصای موسی و انگشتری سلیمان. بر روی مومن با عصای خود خطی می کشد ، پس رویش سفید می گردد وبا انگشتری بر چهره کافر خطی ترسیم می کند ، پس رویش سیاه می شود. مومن به ایمان خود وکافر به کفر خود همچنان باقی ماند. پس آن گاه توبه برداشته شود (یعنی دیگر توبه قبول نمی شود). ایمان به نفوسی که تا آن زمان ایمان نیاورده اند نفعی نرساند وخیری از آن حاصل نیاید.

راوی گوید: اشراف عراق به پا خاسته عرضه داشتند: ای امیر مؤمنان! پدران و مادرانمان به فدایت ، برای ما بیان فرما که چگونه قیامت کبری بر پا می شود و خبر ده ما را به نشانها و علائم آن. حضرت در پاسخ درخواستشان

فرمود: فریاد کننده ای در آسمان رخ می نمایاند. ستاره ای دنباله دار در جانب مغرب و دو ستاره در مشرق بسان ریسمان سپیدی که از آن عمود نوری متصاعد است ظاهر می گردند. پس از آن خسوف می شود وآفتاب از جانب مغرب سر می زند که حرارتش درختان بیابانها و کوه ها را می سوزاند. آن گاه آتشی از آسمان فرو ریزد که دشمنان آل محمد را بسوزاند آن گونه که چهره ها و بدنهایشان را بریان کند. کف دستی بدون مچ در فضا پدید آید که قلمی بدست دارد . در آسمان چیزی می نویسد که مردم صدای نوشتنش را به گوش جان می شنوند که: زمان وعده حق فرا رسید (یعنی قیامت). چشمان آنان که کافر شدند از فرط تعجب به یک نقطه ثابت می ماند. در آن روز آفتاب وماه چون روزهای قبل بیرون آیند ، اما فروغ از آنها گرفته شده باشد. آن گاه صیحه ای مردم را فرو گیرد در حالی که تاجر مشغول خرید و فروش و مسافر در میان متاع خود باشد. جامه در جایگاه خود باشد و زن به ریسیدن یا نساجی خود سرگرم .زمانی که مرد لقمه به دست مبهوت ماند و توانایی خوردنش را نداشته باشد. آفتاب و ماه در آیند در حالی که سیاه رنگ باشند. در آن حالت زوال واقع شود (یا متزلزل و لرزان باشند). از ترس خدای تعالی مردم در آن حال گویند : ای خدای ما و ای آفریننده و آقای ما! ما را به گناه بندگان مشرکت عذاب مکن. تو می دانی فرمانبرداری ما را و کوشش و شتابی که برای امتثال اوامر تو در ما موجود است. تو چه بسیار که بر امور نهانی احاطه و آگاهی داری. خدای تعالی در این هنگام به آنان گوید: راست می گویید ، لیکن من در نزد خود حکم کرده ام که شما را برگردانده خلقتی جدید کنم. به درستی که من شما را از نور عزّت خود آفریده ام. پس آفتاب و ماه به سوی او بر می گردند. از هر یک از آنها برقی که با نور عرش در آمیخته جستن کند آن گونه که چشمها را خیره کند. آن گاه در صور دمیده شود و هر که در آسمانها و زمین است از آن بی هوش گردد ، مگر آنانی را که خداوند بخواهد. دیگر بار در صور نفخه دیگری دمیده شود و مردگان بر پا خیزند. انّا للّه وانّا الیه راجعون. راوی گوید: در این هنگام مولا علی علیه السلام به گریه افتاد ، گریه ای سخت که محاسن شریفش را تر نمود. آن گاه از منبر به زیر آمد در حالی که مستمعین از هول شنیده ها مشرف بر هلاکت بودند. راوی گوید: آن گاه مردم متفرق شدند وبه منزلها و شهرهای خود بازگشتند در حالی که از وفور درک و فراوانی علم حضرتش در شگفت بودند و نظراتشان در معانی کلمات حضرتش با یکدیگر بسی متفاوت بود.